جلال و اقتدار مسیح



نویسنده
رابرت چارلز اسپرول

مترجم
ابراهیم احمدی‌نیا

www.masihian.com

این کتاب ترجمه ای است از :

Mighty Christ
Touching Glory

by : R. C. Sproul

Translation: Ebrahim Ahmadinia

انتشارات نور جهان

فهرست مطالب

فصل اول

«ای خداوند چرا جواب نمی‌دهی؟»

آیا تاکنون از خود پرسیده اید که چرا خدا اجازه می‌دهد این همه رنج در جهان باشد؟ آیا تاکنون در دعا از خدا خواسته اید که شما را کمک کند ولی پاسخی نگرفته اید؟ بسیار خوب، تنها شما نیستید که با این مسائل دست به گریبانید.

الهامی که حبقوق نبی دریافت کرد:

ای خداوند تا به کی فریاد برآورم
و تو نشنوی؟
تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برآورم
و تو نجات ندهی؟
چرا بی‌انصافی را به من نشان می‌دهی؟
و بدی را تحمل می‌کنی؟
ویرانی و آشوب پیش روی من است،
منازعه پدید می‌آید و ستیزه افزون می‌شود.
از این سبب شریعت سست شده
و عدالت هرگز جاری نمی‌شود.
شریران عادلان را احاطه می‌کنند،
بدین سبب عدالت منحرف شده است. (حبقوق ۱:۱-۴)

حتماً شنیده اید که می‌گویند: «دنیا کوچک است و اگر کوه به کوه نرسد، آدم به آدم می‌رسد.» شاید شما هم یک بار این موضوع را تجربه کرده باشید. در تابستان سال ۱۹۷۲ زمانی که دانشجو بودم به همراه نامزدم بتی جو (که اینک مدت ۳۰ سال از ازدواجمان می‌گذرد) سفری به اروپا داشتیم. یک روز در میدان اصلی شهر آمستردام قدم می‌زدیم. در گوشه ای ایستادم و با تعجب به آن ترکیب غریب انسانی که در قبلهٔ تقابل فرهنگها در هم می‌لولیدند خیره شدم و به نامزدم گفتم: «آن هیپی‌ها را نگاه کن!» بتی با دقت بیشتری به انبوه جمعیت نگاه کرد و ناگهان گفت: «یکی از همشاگردی‌های قدیم خودمان را می‌بینم.» بالاخره هر چه باشد دنیای ما واقعاً کوچک است!

وقتی کتاب حبقوق نبی را می‌خوانم همان احساسی به من دست می‌دهد که از دیدن یکی از دوستان

قدیمی برای آدم پیش می‌آید. در عهد عتیق شاهد حضور دوازده نبی کوچکتر هستیم و در واقع وقتی کتابهای آنها را می‌خوانیم، خود را در جای نسبتاً عجیبی احساس می کنیم. کتاب حبقوق یکی ازآن جاهائی است که عده ای آن را «صفحات تمیز» کتاب مقدس نامیده اند. چندین کتاب در کتاب مقدس هست که کمتر آنها را می‌خوانند و حتی نویسندگان آنها نامهای عجیب و غریبی مانند عوبدیا و حجّی دارند. آنان در مورد مشکلات و مسائل تمدن هائی صحبت می کنند که در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از بین رفته اند، آن هم در قسمتهائی از جهان که هرگز آنها را ندیده ایم و نمی توانیم حتی تصورش را بکنیم. به هر حال، درست در لحظه ای که وسوسه می شوم آن را ترک کنم، نگاهم به گوشه ای می افتد و با کسی روبرو می شوم که آشنا است. من این مرد را می شناسم، او حبقوق است! می‌دانم از چه چیزی سخن می‌گوید و چه احساسی دارد. او همان سؤال هائی را می پرسد که من در ذهن دارم. پس به این فکر می افتم که شاید این مکان، روی هم رفته جای ناآشنائی نباشد. شاید حتی بتوانم در اینجا پاسخ بعضی از سؤال هایم را پیدا کنم.

حبقوق، نبی عبرانی، مردی است از دوران باستان با مشکلات امروزی. او که معاصر پیامبر بزرگ، ارمیای نبی بود، کلام خدا را در زمان پادشاهی یهودیه در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد و در آخرین روزهای استقلال یهودیان اعلام می کرد. دوران پیامبری حبقوق با دوره ناپایداری خاور نزدیک باستان مصادف بود که در آن توازن قدرت در این منطقه مرتباً عوض می شد. امپراتوری آشور که چندین نسل تهدید بزرگی برای آن قسمت از جهان بود، ناگهان سقوط کرد. ائتلافی از اقوام مختلف به رهبری بابلیان به آشور حمله کردند و نینوا پایتخت آن امپراتوری را در سال ۶۱۲ قبل از میلاد ویران کردند. تقریباً در طی یک شبانه روز غول بزرگ آشور به طور کلی از صحنه گیتی محو گردید و سپس امپراتوری بابل خود تبدیل به تهدیدی جدید شد. در این دورهٔ بی ثباتی که در نتیجهٔ انتقال قدرت و برخورد امپراتوری ها به وجود آمد، حکومتهای کوچکی نظیر یهودیه درست در زمانی که انبیاء خبر از داوری قریب الوقوع می دادند، به وجود آمدند.

زندگی و دنیای حبقوق شباهت اندکی با زندگی و دنیای ما داشته است، ولی علی رغم این تفاوت غیر قابل تصور بین دوران حبقوق و روزگار ما، بین زندگی او با شما یا من، او درگیر بسیاری از همان سؤالات روحانی بوده که اینک ما با آنها درگیریم. تفاوتهای بین حبقوق و ما تماماً حالتی صوری دارند و در مهمترین و عمیق ترین سطح تقریباً یکی هستیم.

سؤالاتی در مورد ایمان

سؤالات حبقوق همه خطاب به خدا و در خصوص موضوع رنج و مسئله شرارت و دعاهای بی پاسخ بودند. به کلامی دیگر، همهٔ سؤالات وی دربارهٔ اساسی ترین موضوعات ایمان بودند. بشنوید که او به خدا چه می گوید: «ای خداوند تا به کی برای استجابت تو دعا کنم؟» «چرا دعاهای مرا نمی شنوی؟»

«چرا کاری نمی کنی؟» «چرا به شریران اجازه می دهی؟» آیا این سؤالها به نظرتان آشنا نیستند؟

کتاب حبقوق (روایت مکتوب پیامی که او برای مردم یهودیه موعظه می کرد) با این مقدمهٔ ساده شروع می شود: «الهامی که حبقوق نبی دریافت کرد» (آیه ۱). این جمله را می توان «بار مسئولیت حبقوق» نیز ترجمه کرد. حبقوق چیزهائی برای گفتن داشت، چیزهائی که باید می گفت، یا به عبارت بهتر، چیزهائی که باید می پرسید. زمانی دربارهٔ یک واعظ مسیحی شنیده بودم که خود را «کتاب مقدس، پاسخگوی انسان» می نامید واین لقبی نیست که حبقوق مدعی آن برای خود باشد. او بیشتر شبیه «کتاب مقدس، پرسشگر انسان» است. حبقوق به خدا ایمان داشت، خدا را می شناخت، خدا را خدمت می کرد ولی از درک خدا عاجز مانده بود. به همین خاطر درگیر همان موضوعاتی بود که ما نیز دراین روزگار در هنگام درد یا بی عدالتی با آنها دست به گریبان هستیم یا وقتی فریاد دادخواهی خود را به سوی خداوند بلند می کنیم و چنین به نظر می رسد که دعاهای ما بی ثمر به سوی ما باز می گردند. در نهایت تمام سؤالات نبی به این سؤال اساسی منجر می شود که چرا خدا چون خدا عمل نمی کند؟

ببینیم سؤالات حبقوق از خداوند چه بوده است.

ای خداوند تا به کی فریاد برآورم\
و تو نشنوی؟\
تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برآورم\
و تو نجات ندهی؟\
چرا بی انصافی را به من نشان می دهی؟\
و بدی را تحمل می کنی؟ (حبقوق ۱:۱-۲)

در واقع دو سؤال در اینجا مطرح شده است: یکی الهیاتی که می کوشد وجود شرارت در جهان را با نیکوئی خدائی که آفریدگار و فرمانروای این جهان است با هم آشتی دهد. بنابراین حبقوق می پرسد: «چرا بدی را تحمل می کنی؟» نبی در واقع در اینجا در مورد این که چرا ظاهراً خداوند کاری انجام نمی دهد، سؤال می کند. چگونه خداوند می تواند ناظر همهٔ این وقایع هولناکی باشد که هر روزه اتفاق می افتد و نقطهٔ پایانی بر آنها نگذارد؟

سؤال دوم حبقوق حالتی گزارش گونه دارد و در رابطه با سکوت خداوند می باشد: «ای خداوند تا به کی فریاد برآوردم و تو نشنوی؟» حبقوق نیز مانند بسیاری ازایمان داران، از سکوت و بی توجهی خداوند رنج می برد. شکایت او مرثیه ای است که پژواک آن را بارها و بارها در کتب مقدس می شنویم: تا به کی ای خداوند؟

حبقوق در اجتماعی بیمار و محتضر زندگی می کرد، اجتماعی مملو از جنایت و خشونت رو به گسترش، جائی که بی عدالتی اجتماعی حاکم بود و حقوق انسانی به طور فزاینده ای مورد تعدی و تجاوز قرار می گرفت. خود مقامات و قدرتمندانی که می بایست به اصلاح امور بپردازند، در تشدید آنها شریک

بودند. جرم و جنایت از کنترل خارج شده بود و مردم بی‌گناه علاوه بر تمام بیماریهای متداول و مشکلات عادی زندگی، هر روزه در اثر پیامدهای وقایع خشونت بار، در رنج و عذاب بودند. و تمام این اتفاقات نه در جامعه‌ای بت‌پرست یا مشرک بلکه در سرزمین یهودیه، در میان اسرائیل، قوم برگزیده خدا روی می‌داد!

وقتی شرارت به اوج خود می‌رسد و مصیبت، حبقوق را احاطه می‌کند، بیشتر دعا می‌کند. نزد خداوند فریاد برمی‌آورد و کمک می‌طلبد، ولی خدا به طرز مرموز و غیر قابل توصیفی سکوت می‌کند. خدا نه تنها جواب دعاهای حبقوق را نمی‌دهد، بلکه حتی به نظر می‌آید که آنها را نشنیده است. خدا زحمت شنیدن را به خود نمی‌دهد یا حداقل چنین به نظر می‌رسد. او هم‌چنین به طرز عجیبی از هر اقدام و دخالتی خودداری می‌کند. در این شرایط پر از شرارت، وقتی فریاد برمی‌آورد تا خدا کاری بکند، او ظاهراً هیچ کاری انجام نمی‌دهد. بدین جهت حبقوق می‌خواهد دلیل آن را بداند. از خدا می‌پرسد چه اشکالی پیش آمده، چرا اوضاع این گونه است؟

سکوت عجیب خدا

بیائید طور دیگری به موضوع نگاه کنیم. اگر شما خدا بودید چکار می‌کردید؟ اگر شما صاحب همه قدرتها بودید و بر همه چیز کنترل داشتید، اگر می‌توانستید طبق میل خود، افکار و احساسات مردم را تغییر دهید، اگر واقعاً می‌توانستید با قدرت کلام خود از «هیچ» همه چیز بیافرینید، اگر می‌توانستید تنها با یک کلام، بیماران را شفا دهید و مردگان را برخیزانید، اگر تمام نیروهای طبیعی در اختیار شما بود و حتی بر قدرتهای شریر نیز اقتدار می‌داشتید، چکار می‌کرد؟ اگر یک نوزاد نارس خوابیده در دستگاه تنفس مصنوعی را در بیمارستان می‌دیدید که با چشمان نوار بسته و لوله‌ای در داخل گلو درد می‌کشد، چکار می‌کردید؟ وقتی یک بیمار سرطانی را که از شدت درد قطره قطره آب می‌شود و معالجات دردآورش او را به ستوه آورده و از شما سلامتی یا حداقل خلاصی از درد غیر قابل تحملش را می‌طلبد چکار می‌کردید؟ اگر شخصی تمام زندگی خود را از روی محبت و خدمت فدای شما بکند و از شما عاجزانه بخواهد که فرزندش را که علناً در مقابل خدا ایستاده است نجات دهید، چکار می‌کردید؟ یا در مورد ایمان‌دارانی که از زندگی در زیر سلطه حکومتهای خودکامه به ستوه آمده‌اند، زندانی می‌شوند، مورد شکنجه قرار می‌گیرند و حتی به خاطر ایمانشان به مسیح می‌میرند، چکار می‌کردید؟ وقتی آنان شب و روز برای رهائی خود به شما التماس کنند، چکار می‌کردید؟ در جواب دعاهای مداوم و پرحرارت برای احیای کلیساهائی که نفوذ آنها در میان جوامعی که از میراث مسیحی خود روی برمی‌گردانند و به طرز فزاینده‌ای در فسادهای اخلاقی غرق می‌شوند، چکار می‌کردید؟ چکار می‌کردید؟ قطعاً اگر خدا بودید، کاری انجام می‌دادید.

به نظر می‌رسد که اگر خدا واقعاً چون خدا عمل می‌کرد، دیگر هیچ تصادف مرگباری وجود نمی‌داشت، نه تولد نوزادی ناقص‌الخلقه، نه سرطان، نه ایدز، نه گردبادهای مهلک، نه جنگ و نه هیچ رنج و دردی.

کلیساها ازایمان داران پر می شدند و عدالت و راستی کامیاب می گردید. سراسر دنیا در صلح و شادمانی، در ایمان و نیکوئی ترقی می کرد. چنین وضعیتی برای همه ما قابل درک بود. آنگاه تمام انسانها می توانستند به راحتی به خدا ایمان بیاورند.

اما وقتی در اندوه و اضطراب خود نزد او فریاد برمی آوریم و او ظاهراً کاری نمی کند، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مشکل حبقوق و بار گران او همین بود و تصور می کنم مشکل من و شما هم باشد.

سؤالی در مورد اعتماد

موضوعی که ما ایمان داران در رابطه با دعاهای بی جواب خود با آن مواجه می شویم، مسئله اعتماد و اطمینان است. این موضوع مخصوصاً به این سؤال ختم می شود که آیا تمایل داریم به حکمت متعالی خدا اعتماد کنیم یا نه. در این صورت می توانیم این موضوع را نیز بپذیریم که خدا برای عملکرد خود که از نظر ما غیر قابل درک است دلائلی دارد.

تمایل به حفظ اعتماد نسبت به خدا صرف نظر از وقایعی که اتفاق می افتند، متأسفانه در روزگار ما رو به کاهش است. مرتباً در مورد مردم و بخصوص روشنفکران جامعه می شنوم که تجربه های تلخ و ناگوار زندگی شان موجب شده که نتوانند به خدائی زنده، مهربان ، دانا و قادر مطلق ایمان داشته باشند. به نظر آنها غیر ممکن است که خدائی نیکو بتواند اجازه دهد که چنین اتفاقاتی روی دهند. آنان از باور به چنین خدائی که دیگر هیچ کاری برایشان نمی کند متنفر هستند.

برعکس، تمایل به اعتماد نسبت به خدا (حداقل تا حدودی) بر اساس این فرضیه معقول و منطقی قرار گرفته که خدا چون خداست، بیشتر از ما می داند و دید او بسی فراتر از نگاه ما است. ماتیو، جوان مسیحی که در بخش دوم کتاب «سیر و سلوک زائر» نوشته جان بونیان، مشغول آموختن اصول دینی بود، وقتی از او پرسیده شد که چون به مطلبی از کتاب مقدس می رسد که آن را درک نمی کند، چکار می کند پاسخ داد: «فکر می کنم خدا از من داناتر است.» پاسخ این جوان در مورد ما نیز کاملاً صدق می کند. وقتی با حوادثی در زندگی مواجه می شویم که نمی توانیم معنی آنها را درک کنیم، این جواب مناسب حال ما نیز هست. چنین دیدگاهی در مورد اعتماد، بیانگر توکل فروتنانه شخص ایمان دار است که خدا «تمام مصائبی را که در این دنیای اندوهناک بر من می رسد، برایم به نیکوئی مبدل می سازد، زیرا او بر انجام آن توانا است، چون که او خدای قادر متعال است و مشتاق چنین فرجامی برای من است زیرا او پدری وفادار و امین است» (تعلیمات دینی هایدلبرگ).

با این وصف بهتر است با خود رو راست باشیم. در حقیقت، اعتماد به حکمت و اهداف محبت آمیز خدائی که همه چیز را در کنترل خود داشته باشد، موضوع ساده ای نیست. تداوم اطمینان ناشی از ایمان به هنگام شادی و آسودگی، زمانی که چالش بر سر ایمان حالتی تئوریک دارد و تنها کاری که می کنیم این است که امیدوار باشیم پاسخ مناسبی به امتحان الهی بدهیم یک مسئله است، ولی ایمان و اعتماد

تزلزل ناپذیر به هنگام یأس و درماندگی که مستلزم توکل واقعی و بی چون و چراست، موضوعی دیگر است.

«رادیو ندای امید» چندین سال «مؤسسهٔ خبری خاور دور» را در تهیه و پخش برنامه های رادیوئی مسیحی به زبان همونگی برای قبایل جنوب شرقی آسیا کمک می کرد. کشیش جان لی، گوینده برنامه، در نوجوانی از طریق شنیدن برنامه های رادیوئی انجیل در وطن خود لائوس به مسیح ایمان آورد. سالها بعد، خود جان لی برنامه های مسیحی بسیار جالب و تأثیرگذاری از طریق رادیو به زبان همونگی تهیه کرد. او عطیه خاصی برای بشارت کلام خدا منطبق با خواسته ها و فرهنگ همونگ داشت. گزارش های موثق حاکی از آن است که علی رغم فشار و آزار حکومتهای کمونیستی در شرق آسیا، بیش از ۲۵۰ هزار نفر در طی بیست سال گذشته به مسیح ایمان آورده اند. اکثر این نوایمانان برای تغذیه روحانی خود وابسته به کشیش لی و برنامه های رادیوئی او بودند. یک روز، نامه ای به دستم رسید مبنی بر این که جان به طرزی ناگهانی و غیر منتظره درگذشته است. چند هفته بعد جیم باومن، مدیر بخش بین المللی «مؤسسهٔ خبری خاور دور» نامه ای دیگر برایم فرستاد:

«بسیار خوب، دیوید، حال در اینجا با امتحان خوبی در مورد الهیات خود روبرو هستیم. خداوند به ما می گوید که به تمام جهان برویم و انجیل را موعظه کنیم. به ما می گوید که دوست ندارد هیچ کس هلاک شود، پس باید نهایت سعی خود را بکنیم. خداوند در اینجا مردی را برانگیخت که انقلابی در بین مردم ایجاد کرد و اکنون آنان در جفائی شدید بسر می برند. می گویند از این می ترسند که ایمان خود را در زیر فشارهای وحشیانه از دست بدهند. می گویند تنها دلگرمی شان برنامه های رادیوئی انجیل است. پس ۱) دشمنان فشار خود را تشدید کرده اند تا ایمان داران را وادار به پرستش دوبارهٔ ارواح شریر کنند. ۲) امواج رادیوئی دچار پارازیت شده اند. ۳) در بحرانی ترین زمان ممکن برای این شاگردان مسیح، گوینده برنامه ناگهان درگذشت. ۴) تقریباً در همان روز، گردباد شدیدی آنتن های یکی از رادیوهای همکار را در جزیرهٔ گوام از کار انداخت و از همهٔ این وقایع می توان حدس زد که سایر برنامه ها به زبان همونگی قطع شده اند. راههای خدا را به سختی می توان درک نمود.

آری چنین است. ولی ایمان داران چه راه چاره ای دارند و چه می توانند بکنند... جز اینکه همچنان ایمان داشته باشیم که حقانیت ایمان ما سرانجام ثابت می شود و نیز اینکه «احکام خداوند حق و تماماً عدل است» (مزمور ۹:۱۹)؟ و همچنان امیدوار و منتظر باشیم که اگر «زیر دست زورآور خدا فروتنی نمائیم» اعتماد و اطمینان ما به حکمت و نیکوئی خداوند، در نهایت برای ما عدالت محسوب خواهد شد و « در وقت معین ما را سرافراز خواهد کرد» (اول پطرس ۶:۵)؟ وقتی در این وسوسه می افتیم که در این امر شک کنیم، کلام خدا به ما یادآوری می کند که ایمان ما شدیداً متکی به وفاداری و عدالت تزلزل ناپذیر خدا است و نه متکی به شرایط و موقعیت خودمان و دیگر مهم نیست که چه دردها و مصائبی را تجربه می کنیم.

جان نیوتن، ناخدای کشتی حمل برده که بعدها تبدیل به یکی از موفق ترین مبشرین انجیل گردید، شهرت خود را بیشتر مدیون نوشتن مشهورترین سرود مذهبی جهان به نام «فیض شگفت انگیز» است.

اما بزرگترین اثر وی در امر شبانی، در مجموعه نامه هایش گردآوری شده که واقعاً گنجینه ای از بصیرت روحانی است. او در مورد حکمت راههای خداوند، به یکی از دوستانش چنین نوشته است:

به سختی می توانم طرحی ابداع کنم که دلیل موجهی برای راضی بودن از آن طرح داشته باشم، زیرا طرح من، ریشه در همان موقعیت و شرایطی دارد که تصمیم می گیرم کاری انجام دهم. چه می دانم، شاید این نقشه باعث تباهی روحانی من شود یا حداقل موجب محرومیت من از نیکوئی بزرگتری گردد که خدا برای من در نظر گرفته است. داوری ما دربارهٔ امور بر اساس زمان وقوع آنها است ولی خدا پیامد آنها را می بیند. اگر ما نیز بتوانیم چنان دیدی الهی داشته باشیم، از نظر او به کاملیت رسیده ایم ولی چون نمی توانیم، باید آن را رحمت توصیف ناپذیری بدانیم که خدا برای ما در نظر می گیرد، خواه از تدبیر و مدیریت خدا راضی باشیم یا نباشیم.

به کلامی دیگر، رسیدن به این شناخت ما را متقاعد می سازد که خدا همواره از پیش به خوبی می داند که چه می کند.

در عین حال اگر شرایط و اتفاقات مبین چیزی غیر از این باشند، شاید این تمایل در ما به وجود بیاید که در مورد خدا دچار تردید شویم و شک دارم که بتوان چنین چیزی را به خدا نسبت داد و ادعای ایمان داشت؟

فصل دوم

مشکل شرارت

اگر می‌توانستید تنها در یک مورد از خدا توضیح بخواهید، آن مورد چه می بود؟ و اگر خدا آن را برای شما توضیح می‌داد، آیا مطمئن هستید که پاسخ او، شما را قانع می‌کرد؟

ای یهوه خدای من، ای قدوس من، آیا تو از ازل نیستی؟
پس نخواهیم مرد.
ای خداوند، ایشان را برای داوری معین کرده ای
و ای صخره، ایشان را برای تأدیب معین نموده ای.
چشمان تو پاک‌تر از این است که به بدی بنگری،
و بی‌انصافی را تحمل نمی‌توانی کرد.
پس چرا خیانت کاران را تحمل می‌نمائی
و حینی که شریر عادل‌تر از خود را می‌بلعد،
خاموش می‌مانی؟. (حبقوق ۱:۱۲-۱۳)

لازم به گفتن نیست که در توصیف مأموریت انبیای اسرائیل گفته می شد که درخواست موفقیت‌آمیز از خدا، مستلزم داشتن وجدان آگاه اجتماعی است. حبقوق از این نظر انسان شایسته ای بود. او دهشت بی‌عدالتی موجود در جامعه خود را به شدت احساس می کرد. پس برای یافتن جواب، به حضور خداوند فریاد برآورد و از سکوت و بی‌توجهی ظاهری خدا رنج می برد.

پاسخی از جانب خداوند

حبقوق در ابتدای الهام خود، از کوتاهی خدا در پاسخ دادن به التماسهای مشتاقانه اش شکایت می کند. ولی بعد از اندکی ناگهان خدا به دعای حبقوق جواب می‌دهد. او از روی تجربه، حقیقتی را درمی‌یابد که فرانسیس شافر الهیدان آن را این طور بیان کرده است: «خدا اینجاست و خاموش نیست.» خدا به فریادهای گلایه‌آمیز حبقوق پاسخ می‌دهد:

در میان امتها نظر کنید و ببینید
و به شدت متحیّر شوید،
زیرا که در ایام شما کاری می کنم

که اگر شما را هم از آن با خبر سازند،
باور نخواهید کرد.   (حبقوق ۱:۵)

در اینجا خدا اعلام می کند که دست به کار می شود و در واقع کارهائی که قصد انجام آنها را دارد همه را حیرت زده خواهد کرد. خدا به حبقوق می گوید: «صبر کن تا آن را ببینی، کاری می کنم که حتی اگر آن را برایت تعریف کنم باور کردنش سخت باشد.» سخن خدا درآیه ۵ احتمالاً اشاره ای مجدد به اساسی ترین اصل در دیدگاه کتاب مقدسی است، یعنی اعتقاد به این که دست خدا در حوادث تاریخ عمل می کند. در نظر نویسندگان کتاب مقدس، خدا در صحنهٔ جهان نقش اول را بازی می کند. در این میان، علتهای ثانویه و ابزارهای انسانی صرفاً نقشی ثانوی و ابزاری دارند. خدا است که متن را نوشته و نمایش را کارگردانی می کند. مؤرخان از کارهائی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، در قرن ششم قبل از میلاد انجام داده سخن گفته اند اما کتاب مقدس در مورد کار خدا به هنگام براندازی امپراتوری آشور و ویرانی اورشلیم به دست نبوکدنصر، سخن می گوید.

خدائی که همه چیز را تحت اختیار خود دارد

از دیدگاه ایمان، خدا همیشه در تاریخ فعال بوده و هست، چه در وقایع فراگیری که بر پرده عظیم نقاشی جهان ترسیم شده و چه در وقایعی که در کنج زندگی شخصی هر یک از ما روی می دهد. خدا از روند همه چیز آگاه است، هم از آنچه در پهنهٔ گیتی روی می دهد و هم از آنچه در دنیای کوچک افکار بشر می گذرد. در واقع او شخصاً در همه جا، همه وقت و همه چیز فعال است. خدا نه بی تحرک است و نه بی تفاوت، نه منفعل است و نه قطع رابطه کرده است. او در مورد دنیا و ساکنان آن، به اصطلاح دستهای خود را بالا نبرده است.

از دیدگاه کتاب مقدس، این ویژگی، وجه تمایز اصلی خدای واقعی از خدایان ساختگی است. سراینده مزامیر، بتهای امتها را این گونه توصیف کرده است:

دهنها دارند و سخن نمی گویند،
چشمها دارند و نمی بینند،
گوشها دارند و نمی شنوند،
بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست.   (مزمور ۱۳۵:۱۶-۱۷)

برعکس، خدای اسرائیل، خدای زنده است.

چنان که آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد،
همچنان ای خدا، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.
جان من تشنهٔ خدا است، تشنهٔ خدای زنده.   (مزمور ۴۲:۱-۲)

ای یهوّه صبایوت،
چه دلپذیر است مسکنهای تو.
جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است،
برای صحنهای خداوند.
دلم وجسدم برای خدای زنده صیحه می زند. (مزمور ۸۴:۱-۲)

خدای زنده بر خلاف بتها کر و لال نیست. او می بیند و می شنود و سخن می گوید. خدا کلام خود را چه برای آفرینش یا نجات یا داوری بیان می کند و آنچه می گوید واقع می شود.

به کلام خداوند آسمانها ساخته شد
و کل جنودِ آنها به نفخهٔ دهان او...
زیرا که او گفت و شد،
او امر فرمود و قائم گردید. (مزمور ۳۳:۶, ۹)

چنان که باران و برف از آسمان می‌بارد
و به آنجا برنمی گردد،
بلکه زمین را سیراب کرده
آن را بارور و برومند می‌سازد
و برزگر را تخم و خورنده را نان می‌بخشد،
همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود:
نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت،
بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد
و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید. (اشعیا ۵۵:۱۰-۱۱)

خدای زنده بر خلاف بتها درمانده و بی‌روح نیست. او فعال است و عمل می کند. والاترین سپاسگزاری اسرائیل، در تعمق سراینده مزامیر در مورد رحمت، بخشش و نجات خداوند سروده شده است. او خود (و نیز ما) را تشویق می کند که خداوندی را ستایش کنیم

که تمام گناهانت را می آمرزد
و همهٔ مرض‌های تو را شفا می‌بخشد؛
حیات تو را از هاویه فدیه می‌دهد
و تاج رحمت و رأفت را برسر تو می نهد؛
جان تو را به چیزهای نیکو سیر می کند

تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.
خداوند عدالت را به جا می آورد
و انصاف را برای جمیع مظلومان.
طریق های خویش را به موسی تعلیم داد
و عمل های خود را به بنی اسرائیل.
خداوند رحمان و کریم است؛
دیرغضب و بسیار رحیم. (مزمور ۱۰۳: ۳، ۸)

ولی خدا نه تنها منشاء وقوع امور نیکوئی نظیر وقایع نجات بخش، اعمال محبت و رحمت، استقرار عدالت و راستی است بلکه طبق کتاب مقدس، او مسئول تمام وقایعی است که اتفاق می افتند. ایوب می پرسد: «آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟»

تمام این سخنان به این معنی است که از دیدگاه کتاب مقدس، خدا فرمانروای کل حیات است. او بر همهٔ انسانها و هر آنچه می گذرد، نظارت و حاکمیت دارد. ملتها مطیع ارادهٔ او هستند و اهداف او را به عمل می آورند. حاکمان زمین - رئیس جمهورها و نخست وزیرها، پادشاهان و دیکتاتورها - همه در خدمت گسترش اهداف و نقشه های خدا هستند، چه بر این امر آگاه و مشتاق باشند و چه نباشند. هر آنچه در جهان اتفاق می افتد، به خاطر این است که او چنین اراده کرده و در نهایت - و البته مهمتر از همه - اینکه خدا همه چیز را، چه خوب و چه بد، برای خیریت نهائی کسانی که او را دوست دارند و از آنِ او هستند بکار می برد (رجوع کنید به رومیان ۸:۲۸).

بدیهی است که مشکلاتی در پذیرش این تعریف کتاب مقدس از خدا وجود دارد. یک مشکل این است که چگونه می توان درستی آن را فهمید؟ آیا این دیدگاه نمی تواند تنها یک آرمان گرائی پوچ باشد؟

بسیار کم هستند انسانهائی که مایل باشند با دنیائی کاملاً پوچ و بی معنی و بدون هدف مواجه شوند. ما مشتاق آن هستیم که باور کنیم در ورای تاریخ، خواه تاریخ جهان و خواه داستان زندگی ما، عقلانیت و منطق نهفته است. اگر چنین است، پس حتی رنجهای ما می توانند هدف مند باشند و به همین خاطر مصائب و بدبختیهای ما تنها دردی بی معنی نیستند. از طرف دیگر شاید ما انسانها ایدهٔ پدر آسمانی پر عظمت، دانا و توانای مطلق را اختراع کرده ایم، خدائی که بر همه چیز نظارت می کند و مطمئناً در نهایت همه چیز را به خوبی مبدل می کند. حق با کیست؟ با شکاکیون که هیچ مفهوم والائی برای زندگی قائل نیستند، یا با ایمان داران که معتقدند ظاهر امور هر چه باشد، خدا بر تخت پادشاهی نشسته است؟ هیچ راهی برای اثبات پاسخ به این سؤال با اطمینان قطعی وجود ندارد. شما نمی توانید با استدلال و بحث، راه خود را به سوی حقیقت پیدا کنید. تنها می توانید به یکی از این دو راه ایمان داشته باشید.

مشکل شرارت

مشکل دوم در رابطه با دیدگاه کتاب مقدس مبنی بر اینکه خدا در همهٔ اتفاقات تاریخ جهان فعالانه دخالت دارد، موضوعی است که معمولاً از آن به عنوان «مشکل شرارت» یاد می شود. اعتقاد به عدالت الهی، اصطلاحی در علم الهیات است که می کوشد مشکل شرارت را حل کند و بنا به تعریف جان میلتون، «توجیه گر طریق های خداوند برای انسان» است. این عطیه به ما داده شده که ایمان خود را بر قانون مقتدرانهٔ خدائی فیض بخش بنا نهیم. به ما عطا شده که همچنان به هر دو جنبه خدا که در دعاهای کودکی خود فراگرفته ایم ایمان داشته باشیم که «خدا بزرگ و نیکوست» با این شناخت و این ایمان چگونه می توانیم خدا را با تمام شرارتهائی که در جهان ما می گذرد مرتبط بدانیم؟ بحث فقط بر سر این نیست که خدا فوراً به فریاد ما نمی رسد یا اینکه اجازه می دهد درد و رنج همچنان در جهان باشد. موضوع این است که خدا وسایل و ابزارهائی برای اِعمال اراده خود برمی گزیند که - به بیان ملایم - نامناسب به نظر می رسند.

خدا در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ کجا بود؟ آیا آن چنان که بسیاری می پندارند او در برجهای «مرکز تجارت جهانی» در کنار قربانیان بی گناه و امدادگران شجاع حضور داشت؟ آیا او در هواپیماها همراه مسافرین بود و به آنها آرامش می داد و آنان را به استقامت شجاعانه دعوت می کرد؟ بسیار خوب، مشکلی با این نداریم. اما آیا خدا به طریقی دراین حملات نقش داشت و به مهاجمین اجازه داد یا حتی آنان را برانگیخت؟ عده ای از رهبران مسیحی صراحتاً گفته اند که خدا از حملات تروریستی برای تنبیه آمریکا به خاطر خودسری اش استفاده کرده است، ایده ای که شخصاً بر آن صحه نمی گذارم. ولی بسیاری از مسلمانان فراتر از این رفته اند. اخیراً مصاحبه ای تلویزیونی با یک زن مسلمان جوان یمنی را دیدم که می گفت چگونه در ۱۱ سپتامبر با دیدن تصاویر ویرانی برجهای مرکز تجارت جهانی، اشک شوق ریخته است، زیرا احساس می کرده که عدالت درآمریکا تحقق یافته است. آیا واقعیت همین بود؟ آیا خدا بمب گزاران انتحاری را برانگیخت که انتقام خود را با کشتن ۳۰۰۰ انسان بی گناه بگیرد؟ چه خدائی این گونه عمل می کند؟ حتی تصور آن هم زشت و موهن است.

حال در اینجا با واقعیتی به نام شرارت رو در رو هستیم و این دقیقاً همان مسئله ای است که حبقوق با آن درگیر بود، که خدا حامی از شرارت و زشتی حمایت می کند. عظمت فاجعه وقتی بیشتر آشکار می شود که مثال های کتاب مقدس در مورد شرارت را به وقایع جاری تعمیم دهیم. ولی پیامی که بر حبقوق مکشوف گردید این است که در نهایت تنها خودِ خدا در ماورای جنگ وحشتناکی که منجر به نابودی و فروپاشی حکومت یهودا گردید قرار دارد.

زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو،
یعنی بابلیان را برمی انگیزانم
که در وسعت جهان می خرامند

تا مسکن‌هائی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند.
ایشان هولناک و مهیب می‌باشند،
حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر می‌شود.
اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر
و از گرگانِ شب تیزروترند
و سواران ایشان جست و خیز می‌کنند
و سواران ایشان از جای دور آمده،
مثل عقابی که برای خوراک بشتابند می‌پرند.
جمیع ایشان برای ظلم می‌آیند،
عزیمت روی ایشان به طرف پیش است
و اسیران را مثل ریگ جمع می‌کنند
و ایشان پادشاهان را استهزا می‌نمایند
و سرورانْ مسخرهٔ ایشان می‌باشند.
بر همهٔ قلعه‌ها می‌خندند
و خاک را توده نموده، آنها را مُسَخّر می‌سازند.
پس مثل باد به شتاب رفته،
عبور می‌کنند و مجرم می‌شوند.
این قوّت ایشان خدای ایشان است. (حبقوق ۱:۶-۱۱)

«مژده‌ای» که خداوند به حبقوق داد این بود که او به طریق شگفت‌انگیزی در حیات یهودا دخالت می‌کند. خدا به مشکلاتی اشاره می‌کند که حبقوق با اصرار می‌خواست توجه او را به آنها جلب نماید. ولی خداوند قبل از این که نبی بیش از حد هیجان‌زده شود، برایش شرح می‌دهد که اعمال شگفت‌انگیزی که قصد انجام آنها را دارد، برای قوم برگزیده‌اش، به طرزی باور نکردنی نه رهائی بخش بلکه مصیبت بار خواهد بود. خداوند به او می‌گوید: «من بابلیان را می فرستم... ایشان قومی هولناک و بی‌رحم هستند که سرزمین ها را زیر پا می‌گذارند و شهرها و مسکنها را تصرف می‌کنند.» بنابراین پاسخ خدا به تمام خطاها و گناهان موجود در جامعه یهودی این است که با داوری و تنبیه می‌آید. او قوم را با لشکریان شریر بابل تنبیه می‌کند تا بر آنها غلبه یابند و کشورشان را نابود سازند، هزاران یهودی را بکشند و اکثر کسانی را که جان سالم بدر برده‌اند به اسیری ببرند.

این مکاشفه به عوض اینکه جوابگو باشد سؤالات بیشتری به وجود می‌آورد. می‌توانیم تصور کنیم که حبقوق در جواب خدا گفته باشد: *خدایا، کمی صبر کن. بابلی‌ها! آیا می‌خواهی از آنها برای تنبیه قوم من استفاده کنی؟ آنها که از ما بدترند! آنها که به کلی هرزه و فاسدند. ستمکار و عاری از رحم و مروت هستند*

و در بت پرستی همتا *ندارند.* بسیار خوب، *اگر فکر می کنی در یهودیه مشکلی هست، در مورد بابل* چه *می گوئی؟* چگونه *می توان تصور کرد که از آنها به عنوان ابزاری برای عدالت خود استفاده کنی؟* به علاوه، بابلی ها کوچکترین توجهی به یهّوه خدای اسرائیل نداشتند. حتی به فکرشان هم خطور نمی کرد که ابزاری برای اجرای عدالت خدا باشند؟ آنها حتی به او ایمان نداشتند و او را نمی شناختند. بابلی ها به قدرت خود و تاکتیک های برتر و ارتش قوی خود می بالیدند و فکر می کردند که اینها عامل موفقیّت های جنگی آنان است. بابل نمونه ای از قدرت دنیوی بود: وحشی، بت پرست و متکبر. پس چگونه می توان تصور نمود که خدائی عادل نه تنها آنها را موفقیت بخشد، بلکه حتی آنها را به عنوان ابزار سیاست خود بکار گرفت؟

جوابهائی نه چندان ساده

اگر فکر می کنید که می خواهم مشکل شرارت را حل کنم، در اشتباه هستید. از یک جهت خدا از من نخواسته که وکیل مدافع او باشم و از جهت دیگر نمی توانم مشکل را حل کنم. در توان من نیست که اعمال خدا را توضیح دهم زیرا از درک آنها عاجز هستم. هیچ پاسخ ساده ای برای مشکل شرارت وجود ندارد ولی جوابهای ناکافی فراوانی مطرح شده اند. یکی از جوابهای عامه پسند دراین روزگار، فرضیه ای است که می تون آن را «فرضیه خدای ناتوان» نامید. نورمن میلر، نویسنده آمریکائی گفته است: «اگر خدا تماماً نیکوئی است، پس نمی تواند قادر مطلق باشد و اگر قادر مطلق است، پس نمی تواند تماماً نیکوئی باشد. من به خاطر قتل عام یهودیان در کوره های آدم سوزی، به قدرت مطلق خدا ایمان ندارم. اما ۳۵ سال است بر این باورم که خدا نهایت سعی خود را می کند» (نقل از مجله تایم). این نظریه مشابه شناختی است که بعضی از نویسندگان از جمله خاخام هارولد کوشنر در کتاب پرفروش خود به نام «وقتی اتفاقات بد برای مردم خوب روی می دهد»، از خدا ارائه داده است. دلایلی که در ورای این دیدگاه وجود دارد به قرار زیراست:

۱) اگر خدا می توانست، قطعاً از امور وحشتناکی نظیر... (خودتان جای خالی را پر کنید) جلوگیری می کرد، مگر اینکه او را هیولائی خوفناک تصور کنیم.

۲) او از آن وقایع جلوگیری نکرده است.

۳) اما باور این که او هیولا باشد، غیر ممکن است.

۴) بنابراین، او قادر به جلوگیری از آن وقایع نبوده است.

بسیار خوب، پس یک راه حل برای مشکل شرارت وجود دارد. به سادگی می توان گفت که خدا کاری با شرارت ندارد و در واقع نمی تواند هیچ اقدامی در مورد شرارت انجام دهد: خدا انسانها را به سرطان مبتلا نمی کند، مسبب تصادفات مرگبار نیست، هرگز به کسی آسیب نمی رساند و اگر می توانست همه بیماران را شفا می داد. بنابراین وقتی مردم صدمه می بینند یا بهبود نمی یابند، تقصیر خدا نیست. اگر خدائی وجود داشته باشد، همواره نهایت سعی خود را می کند.

قبل از این که این دیدگاه را خیلی نامعقول فرض کنیم، بایستی به نقاط قوّت و ضعف آن پی ببریم. این دیدگاه، بیانگر موضوعی است که کتاب مقدس آن را «راز شرارت» می نامد و نشان می دهد که برخی وقایع ناگوار تا چه حد غیر قابل توضیح هستند. این دیدگاه همچنین ناشی از شناخت انسان نسبت به شرارت عظیمی است که در رنج بی گناهان وجود دارد و نیز از حساسیت قابل ستایشی که نسبت به دردهای بزرگی که بسیاری تجربه کرده اند وجود دارد. این تجربه های تلخ نمی بایست وجود می داشت و اصولاً در نقشه اولیهٔ خدا برای آفرینش خود جائی نداشته اند. جوابهای برخی از افراد مذهبی که آمیخته به ساده انگاری و خوشبینی است و اعماق رنجهای بشر را با توجیهی ملایم می پوشانند و با زبانی چرب و نرم درباره وقایع مصیبت بار تحت عنوان «خواست خدا» سخن می گویند، حال آدم را به هم می زند.

ولی با تمام این تفاسیر، من شخصاً نمی توانم خود را با فرضیه «خدای ناتوان» قانع کنم. هیچ چاره ای ندارم جز اینکه در عجب هستم که با چنین دیدگاهی درمورد رنج و شرارت، تکلیف ایمان به خدا چه می شود. منظورم خدائی است که نمی تواند از حوادث مرگبار جلوگیری کند یا امراض مهلک را شفا دهد. خدائی که از پس یک لختهٔ خون برنمی آید یا توسطه راننده ای مست کیش و مات می شود. این چه نوع خدائی است؟ خدائی بی تأثیر، بدون قدرت و رقت انگیز. چرا باید با ایمان داشتن و دعا کردن به خدائی که مثل ما ناتوان و درمانده است وقت خود را تلف کنیم؟ جان پایپر، کشیش و الهیدان، در یکی از موعظه های خود واقعه مرگ دلخراش مادرش را تعریف می کرد. مادر او هنگامی که به زیارت سرزمین مقدس رفته بود، طی یک حادثه عجیب کشته شد. یک کامیون حامل الوار در حالی که از کنار اتوبوس گردشگران می گذشت ناگهان بارش بر روی جاده می ریزد و یکی از الوارها شیشهٔ اتوبوس را می شکند و پس از برخورد با مادرش، در جا او را می کشد. آیا خدا اجازه داده بود که این حادثه اتفاق بیافتد؟ آیا خدا در آن مکان و در آن لحظه هیچ اقتدار و کنترلی داشت؟ پایپر با وجود اندوه و دلتنگی فراوانی که داشت، هرگز نتیجه نگرفت که آنچه اتفاق افتاده، تقدیر خدا بوده است و در توضیح آن می گوید: «در خدائی که نمی تواند از دو دو تا چیزی غیر از چهار دربیاورد، آرامش اندکی می یابم.»

برعکس این تفکر، شهادت کتاب مقدس در مورد خدا قطعاً این نیست. برخلاف بسیاری از نویسندگان معاصر که در مورد موضوعات روحانی می نویسند، انبیا و رسولان (همانند جان پایپر) مصرانه و قاطعانه، هرگونه شائبه بی ارتباط بودن خدا با وقایع جهان را رد می کنند. کتاب مقدس از برخی حقایق بنیادی در مورد خدا به تفصیل سخن گفته است و حبقوق هم آن حقایق را در پایان باب اول کتاب خود تکرار کرده است: خدا ابدی است، در ماورا و خارج از زمان و تاریخ (با این وجود در آنها فعال است). خدا قائم به ذات و قادر مطلق است که بر تمام هستی فرمانروائی می کند. خدا شایسته توکل و اعتماد است، چنان که حبقوق او را «ای صخره» خطاب می کند. وقتی نزد او پناه می بریم، در امان هستیم. مهمتر از همه اینکه خدا قدوس است؛ «چشمان تو پاک تر از این است که به بدی بنگری.» خداوند نیکوئی محض است. خدا با شرارت هیچ میانه ای ندارد و درواقع نمی تواند داشته باشد. ممکن است انسانها فاسد شوند ولی

خدا هرگز. خدا نه می تواند خطا و اشتباه کند و نه با آن نسبتی دارد. این است خدائی که ایمان داران او را می شناسند و دوست می دارند. حبقوق او را «ای خدای من، ای قدوس من» خطاب می کند. او از آن ما است وما از آن او.

آشتی ایمان و تجربه

حبقوق نبی تمام این حقایق را در مورد خدا می دانست و به آنها ایمان داشت، ولی مشکل این بود که نمی توانست بگوید که کدام یک از این امور صرفاً به خاطر وقوع آنها در زندگی و دنیای او حقیقت دارند. به نظر می رسد که شناخت حبقوق از خدا، با اتفاقاتی که در اطراف خود می دید در تناقض بود و این نکته موجب پریشانی او می شد. همان طور که لایتون فورد مبشر، پس از مرگ پسر ۲۲ ساله خود گفته بود: «مشکل ما آشتی دادن ایمان ما با تجربه هایمان است.» شما چگونه با این مشکل چه می کنید؟

حل این مشکل نه به سرعت امکان پذیر است و نه به آسانی. حبقوق در اواخر باب اول کتاب خود، به اصطلاح پا در هوا مانده است. خدا همه چیز را به فوریت بر او آشکار نکرده ولی پا در هوا ماندن از یک جهت، خود نوعی راه حل است، زیرا تنها در این حالت است که حبقوق می تواند همچنان به کشمکش خود با خدا ادامه دهد. وقتی تجربه های شما ظاهراً در تضاد با ایمانتان قرار می گیرند، ساده ترین راه این است که ایمان خود را رها کنید و با ناامیدی و عصبانیت از خدا روی برگردانید. ولی راه بهتر و البته سخت تر این است که مانند حبقوق با مشکلات دست و پنجه نرم کنید و از ترک ایمان یا انکار تجربه های خود سر باز نزنید.

در اینجا نکته ای کلیدی وجود دارد: در تمام مدتی که حبقوق سؤالات خود را مطرح می کند و شکایت های خود را بر زبان می آورد، او در حال دعا کردن است. حبقوق تنها در مورد کشمکشها و تردیدهای روحانی خود صحبت نمی کند بلکه با خدا در مورد آنها حرف می زند و دوست دارد آنها را در حضور خدا ترک کند و خود را به دستان خدائی بسپارد که راههایش گاهی اوقات خارج از قوهٔ ادراک اوست.

اعمال خداوند همیشه برای ما قابل فهم یا قانع کننده نیستند. ما باید نسبت به این تفکر که همه چیز را درک کرده ایم و اقدام و دخالت خدا را در هر واقعه بخصوصی دقیقاً می دانیم بسیار مواظب باشیم. ما حق نداریم که خدا را از سر و کار داشتن با جهان و امور آن کنار بگذاریم. یکی از بزرگترین پاسخهائی که تاکنون در تمام ادبیات جهانی به معضل رنج داده شده در کتاب ایوب بیان شده است. ایوب هر چند بی گناه و بی عیب است اما با این وجود گرفتار مصیبتهای وحشتناکی می شود. دوستانش مطمئن هستند که این وضعیت، داوری و عدالت خدا است («وقتی سقوط برجهای دو قلو را دیدم اشک شادی و شوق ریختم»). ولی ما نیز مثل ایوب می دانیم که چنین واکنشی به هیچ وجه توجیه واقعی موضوع نیست. ایوب برای یافتن جواب فریاد برمی آورد. او با اعتراض از خدا می خواهد که برایش توضیح دهد که چه کرده

است. در طول ۳۷ باب از کتاب ایوب، این تنش غم انگیز شکل می گیرد و در این حال تمام جوابهائی که دوستان پرهیزکار و دیندار ایوب برای این موضوع ارائه داده اند در پی این بوده که توجیهی برای مصیبتهای ایوب بیابند و خدا را از هرگونه خطا و اتباهی مبرا نمایند، اما همهٔ این جوابها یکی پس از دیگری مثل حباب ترکیده اند.

آنگاه بالاخره در باب ۳۸، خود خدا از میان گردباد به سخن می آید. پاسخ خداوند به درخواستهای غم انگیز ایوب برای توضیح مسئله، با مطرح کردن سؤالات و ابهامات بیشماری شروع می شود که در مورد رموز و اعجاب خلقت برای ایوب مطرح می گردد: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟... آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان داده ای؟... آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می آوری؟... اینک بهیموت (اسب آبی یا کرگدن) که او را با تو آفریده ام... آیا لویاتان (نهنگ) را با قلاب توانی کشید؟» چارلز ویلیامز، رمان نویس انگلیسی، در رابطه با این رویاروئی چنین گفته است: «در پاسخ به مسئله رنج بی گناهان، اینک اسب آبی که شاید چیز جالبی برای گفتن داشته باشد!»

اما در کمال تعجب، پاسخ خدا واقعاً بندهٔ رنجور خود را قانع می کند. خدا هیچ جوابی به ایوب نمی دهد، ولی این موضوع دیگر برای ایوب اهمیتی ندارد چرا که او خداوند را دیده است:

"اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟
دست خود را به دهانم گذاشته ام...
از شنیدن گوش دربارهٔ تو شنیده بودم
لیکن الان چشم من تو را می‌بیند،
ازاین جهت از خویشتن کراهت دارم
و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم." (ایوب ۴۰:۴؛ ۴۲:۵-۶)

شاید این ملاقات برای من و شما نیز کافی باشد، چرا که شناختن خدا بهتر از این است که تمام جوابهای مربوط به مشکل شرارت را بدانیم.

فصل سوم

ایستادن در برجهای دیده بانی

اگر می‌خواهید از خدا سؤال کنید، ادامه دهید. در این راه تنها نیستید بلکه کتاب مقدس همراه شما است. اما اگر برخی موضوعات را با خداوند در میان می‌گذارید، مطمئن شوید که حداقل منتظر جواب می‌مانید.

بر دیده‌بان‌گاه خود می ایستم
و بر برج برپا می‌شوم
و مراقب خواهم شد تا ببینم که او به من چه خواهد گفت
و دربارهٔ شکایتم چه جواب خواهد داد.
پس خداوند مرا جواب داد و گفت:
"رؤیا را بنویس
و آن را بر لوح‌ها چنان نقش نما
که دونده آن را بتواند خواند.
زیرا که رؤیا هنوز برای وقتِ معین است
و به مقصد می‌شتابد
و دروغ نمی گوید.
اگر چه تأخیر نماید برایش منتظر باش
زیرا که البتّه خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود.
اینک جان مرد متکبّر در او راست نمی‌باشد،
امّا مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود..." (حبقوق ۲:۱-۴)

یکی از قوی ترین بیانیه های پوچ گرائی مدرن، نمایش نامه «در انتظار گودو» نوشته ساموئل بکت است. در این نمایش، بجز تک درختی حزن‌آور که ظاهری رقت‌انگیز دارد صحنه کاملاً خالی است. ساختار نمایش یکنواخت و خسته کننده و سراسر پر از حرکات تکراری است. بیشتر داستان نمایش شامل گفتگوی دو شخصیت اصلی نمایش، ولادیمیر و استراگون می باشد که در انتظار آمدن مردی به نام گودو هستند. آنها تقاضای ملاقات با گودو را کرده اند و مکرراً با زبانی که لحنی شدیداً مذهبی دارد، او را صدا می زنند و از او می‌خواهند که بیاید. این طور به نظر می رسد که به این دو شخصیت قبولانده اند

که گودو تقاضای آنها را مورد بررسی قرار داده ولی هیچ اتفاقی در طی دو پرده نمایش نمی‌افتد. همان اتفاقات و همان گفتگوها تکرار می‌شوند و این خود باعث ایجاد حس پوچی و بیچارگی در بیننده می‌شود. در آخر قاصدی وارد می‌شود تا به آنها بگوید که گودو نمی‌آید.

پیام نمایش البته این است که خدا نمی‌آید. ولادیمیر و استراگون شخصیتهای کاملاً معاصری هستند که می‌دانند انتظارشان بی نتیجه است چرا که همه چیز بی نتیجه است، نه مفهومی، نه هدفی، نه پدر مهربانی درآسمان، نه بهشت (یا جهنم)؛ در واقع خارج از صحنه خالی این دنیا، هیچ چیزی نیست. آنها فقط انتظار می‌کشند، زیرا کاری بهتر از آن ندارند و نمی‌توانند تجدید قوا کنند تا خود را بکشند و یک بار برای همیشه به زندگی خود خاتمه دهند.

ایمان در مقابل تجربه

همان طور که در پایان فصل قبل دیدیم، مشکل اساسی حبقوق، همان مشکلی است که هر ایمان‌دار متفکری در هر گوشه دنیا دارد یعنی تلاش برای آشتی دادن ایمان و تجربه. چگونه می‌توانیم ایمان خود به نیکوئی، محبت و قدرت خدا را با آنچه می‌بینیم که در دنیای پیرامون ما واقع می‌شوند، وفق دهیم؟

اگر خدا نیکو است، اگر خدا چنان قدوس است که طبق گفته حبقوق، حتی نمی‌تواند به بدی بنگرد (۱۳:۱) و اگر او بر جهان نظارت و فرمانروائی دارد، پس این اتفاقات چیست؟ اشکال کار کجاست؟ یک جای کار می‌لنگد، زیرا خود دنیا مملو از مصیبت، بی‌رحمی و قساوت است. درک معنی سکوت خدا در مقابل فریادهای استمداد ما و کوتاهی او در جلوگیری از بروز وقایع وحشتناک، مشکل است. اما در واقع تنها برای کسانی مشکل است که شناخت و ایمانشان نسبت به خدا همانند شناخت و ایمان حبقوق است. بالاخره اگر خدا قادر مطلق نیست، پس ممکن است در هنگام وقوع امور ناخواسته، نتواند کاری بکند. حبقوق می‌گوید خیر، خدای کتاب مقدس ناظر و فرمانروای مطلق است. خدا است که مقرر می‌کند و می‌گمارد، بلند می‌کند و ساقط می‌سازد. بدون مشیّت و دخالت او هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

پس با این وجود شاید خدا به آن اندازه‌ای که ما فکر می‌کنیم خوب و مهربان نباشد. آیا می‌توان گفت که برای او اهمیتی ندارد که چه بر سر ما می‌آید؟ یا شاید خدا در چیزهائی که بر زمین اتفاق می‌افتد دخالتی ندارد، شاید او بزرگتر یا دورتر از آن است که به زندگی حقیرانهٔ انسانها توجه نماید و در نظرش اهمیتی داشته باشد. شاید او فراتر از تصور و تفکر ما در بارهٔ نیکوئی و شرارت باشد، او اهداف خود را به صورتی یکنواخت و از قبل تعین شده همانند کوبیدن گندم در آسیاب به پیش می‌برد و اگر مردم بی‌گناه لای چرخ دنده های مشیّت او خرد شوند، هیچ راه گریزی نیست. شاید قدرت و جبروت خدا بی‌انتها ولی مهربانی و رحمت او محدود است. حبقوق باز هم می‌گوید خیر، خدا یگانه قدوس است، او نیکوئی مطلق، صخره و در پیمان محبت، وفادار و ثابت قدم است.

بر برج دیده بانی

پس چه پاسخی داریم؟ آیا خدا به تلاش طاقت فرسای ما برای شناخت نسبی نقش و جایگاه او در دنیائی که همه چیز بر وفق مراد نیست پاسخی می دهد؟ این همان چیزی است که حبقوق می خواهد بداند و در مشهورترین قسمت از باب دوم کتاب خود می گوید که چگونه بر بالای برجی رفت تا منتظر خدا باشد که پاسخ سؤالات خود را از او بگیرد: «بر دیده بان گاه خود می ایستم و بر برج بر پا می شوم و مراقب خواهم شد تا ببینم او به من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد» (۲:۱).

کتاب مقدس غالباً از اهمیت انتظار برای خداوند سخن می گوید که در اینجا حبقوق آن را به ایستادن بر برج دیده بانی تعبیر می کند. به کسانی که چون حبقوق مشتاقانه مراقب و منتظر هستند، وعده های عجیبی داده شده است. در اینجا چند مورد از آن وعده ها ذکر شده است:

آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت
و مثل عقاب پرواز خواهند کرد.
خواهند دوید و خسته نخواهند شد،
خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید. (اشعیاء ۴۰:۳۱)

یهوه خدای انصاف است،
خوشا به حال همگانی که منتظر وی می‌باشند. (اشعیاء ۳۰:۱۸)

خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند
و برای آنانی که او را می‌طلبند نیکو است.
خوب است که انسان امیدوار باشد
و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد. (مراثی ۳:۲۵-۲۶)

بنابراین، اطاعت از رهنمود نویسندهٔ مزامیر بسیار دلگرم کننده است: «برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش!» (مزمور ۲۷:۱۴).

انتظار از نتایج امیدواری است. انتظار برای خداوند، یقین به پاداش بی چون و چرا برای نجات خدا است، نجات از درد و رنج، نجات از گناه و هوسهای دنیوی، نجات از اندوه، تنهائی و تمام مشکلات و شرارتهائی که زندگی ما را در این دنیا تباه می سازد (رجوع کنید به رومیان ۸:۲۴-۲۵). انتظار یعنی نا امید نشدن از فیض و رحمت خدا، صرف نظر از اینکه اوضاع و احوال چقدر غم انگیز و ناگوار یا جریان ظاهری امور چقدر دلسرد کننده باشند. سراینده مزامیر می گوید: «منتظر خداوند هستم، جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم» (مزمور ۱۳۰:۵). انتظار، اعتماد پایدار بر نیکوئی و قدرت خدا است و در هر حالتی مساوی با امیدواری است.

یکی از دلایلی که بیانگر اهمیت فراوان انتظار برای خداوند است اینکه ممکن است برنامه های ما مطابق نقشهٔ خدا باشد - که همانا نجات و احیای نهائی ما در کاملیت جلال و شادی است (رجوع کنید به افسسیان ۱:۳-۱۰) - اما زمان بندی و روش ما فرق کند. ما می‌خواهیم که همه چیز مطابق میل ما هم اکنون انجام شود. ما می‌خواهیم که درد و رنج هر چه زودتر پایان یابد. می‌خواهیم نادرستی مغلوب شود و صداقت غالب آید. ما خواهان شادمانی زمینی، سلامت جسمانی و کامیابی هستیم و همه اینها را همین امروز می‌خواهیم. وقتی به آنها نمی‌رسیم، وسوسه می‌شویم که خدا را زیر سؤال ببریم یا نسبت به حکمت و قدرت و حتی نیکوئی او تردید کنیم و بعضی از ما به طور کلی او را انکار می‌کنیم. ولی خدا هیچگاه اشتباه نمی‌کند و او فراتر از هر نیکوئی است. او روش و برنامه‌ای متفاوت دارد و نقشهٔ خود را به پیش می‌برد. پطرس رسول می‌نویسد: «لیکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. خداوند در وعدهٔ خود تأخیر نمی‌نماید چنان که بعضی تأخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند» (دوم پطرس ۳:۸-۹). خدا از روشها و ابزارهائی برای انجام اهدافش استفاده می‌کند که با روشها و ابزارهای مورد نظر ما متفاوت است.

زیرا خداوند می‌گوید

که افکار من، افکار شما نیست
و طریق‌های شما طریق‌های من نی.
زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است،
همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما
و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد. (اشعیاء ۵۵:۸-۹)

این را بنویس

پس تصویری که در اینجا داریم به این شرح است: حبقوقِ رنج‌دیده به طور استعاری، بر فراز برج دیده‌بانی ایستاده است، مانند نگهبانی که در یک شهر محاصره شده، روی قلعه ایستاده و در انتظار کمک، خیره به دور دست می‌نگرد. در کتاب مکاشفه از عهد جدید، از فریاد جانهای شهیدان خدا صحبت می‌شود که فریادشان از زیر قربانگاه بلند شده است: «تا به کی انصاف نمی‌نمائی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟» و به آنها گفته شد که اندکی دیگر صبر کنند (مکاشفه ۶:۱۰-۱۱).

چند ماه قبل از درگذشت لوئیس اسمدس، در یکی از برنامه های رادیوئی «ندای امید» مصاحبه‌ای با او داشتم و دربارهٔ مسئله رنج و شرارت با هم صحبت کردیم، از موضوعات معمولی مانند جنگ، بیماری، درد و فقر. از او پرسیدم که به عنوان یک مسیحی چگونه می‌کوشد ایمان خود به خدا را با بدبختیهای ناگفتنی موجود در جهان تطبیق دهید. در جواب گفت: «وقتی دعا می‌کنم، نمی‌پرسم چرا؟

بلکه می گویم کی؟ خدایا کی برمی گردی و همه چیز را درست می کنی؟» عده ای ممکن است فکر کنند پرسیدن سؤالاتی از این دست از خداوند، گستاخی و نشانه ای از ایمان ناقص است. به هیچ وجه این طور نیست. پرسیدن از خدا – حتی به ستوه آوردن خدا! – نشانه ایمان زنده و پویا است. نقصان و کمبود آن است که بدون منتظر شدن برای جواب، او را زیر سؤال ببریم. برعکسِ ولادیمیر و استراگون، ایمان داران منتظر هستند که خدا قبل از پایان نقش کوتاه ما بر صحنه این جهان ظاهر شود و بیاید.

در فرهنگ ما، تردید نمودن به حقایق مسلم، بخصوص حقیقت مسلم روحانی، به عنوان اصول گرائی نوین مورد استقبال قرار می گیرد. این نوع نگرش حاکی از تردید به حقایق مسلم و مشهود، در جوامع غربی امر تازه ای نیست. جان هنری نیومن، متفکر بزرگ کاتولیک قرن نوزدهم این نقطه نظر را در زندگی نامه روحانی خود تحت عنوان Apologia Pro Vita Sua توصیف نموده است. او مهمترین باورهای لیبرالیسم را این طور خلاصه کرده است:

حقیقت و دروغ از دیدگاه مذهب، تنها مسائلی عقیدتی هستند؛ آموزه های مختلف به یک اندازه خوب هستند؛ فرمانروای این جهان تمایل ندارد که ما به حقیقت دست یابیم؛ حقیقتی وجود ندارد؛ باور به هیچ نوع ایمانی، ما را بیشتر از دیگران مقبول خدا نمی سازد؛ هیچ کس پاسخگوی دیدگاههای خود نیست؛ همه اینها ناشی از الزام یا تصادف می باشند؛ اگر به آنچه می گوئیم عمل کنیم کافی است؛ شایستگی انسان در جستجو نهفته است نه در یافتن.

این طرز تلقی از حقیقت که نیومن حدود ۱۵۰ سال پیش آن را به این خوبی خلاصه کرده است، امروزه متأسفانه گریبانگر اکثر فرهیختگان جامعه شده و از این رو دیگر نمی توان تضاد چندانی با دیدگاه ایمان کتاب مقدسی احساس نمود. مسیحیانی که ایمان خود را بر مبنای کتاب مقدس قرار داده اند بر این باورند که حقیقت از مقوله مطابقت با ذات واقعیت است که خدا آن را تعیین کرده است. ادعاهای متضاد حقیقت هیچ کدام نمی تواند درست تر از جوابهای متضاد به مسائل ریاضی باشد. سی. اس. لوئیس در داستان «آن قدرت مخوف»، مباحثه دو نفر را به این ترتیب نوشته است: «فکر می کنم در مورد هر چیزی دو دیدگاه وجود داشته باشد.» دیگری در جواب می گوید: «چی؟ دو دیدگاه؟ در مورد هر چیزی یک دو جین دیدگاه وجود دارد تا بتوانید به جواب برسید که آن هم بیشتر از یکی نخواهد بود.»

به سراغ حبقوق برمی گردیم که همچنان در برج دیده بانی خود ایستاده و در انتظار جواب است. در انتظار خداوند بودن در نظر ایمان داران هیچ شباهتی به در انتظار گودو ندارد. انتظارِ ناشی از ایمان و انتظار آمیخته به شک و تردید همان اندازه متفاوت هستند که امید و ناامیدی با هم تفاوت دارند. حبقوق منتظر است زیرا اطمینان دارد که خدا سرانجام پاسخ او را خواهد داد. او ایمان دارد که هم پاسخهای درستی برای سؤالات او وجود دارد و هم اینکه خدا، آنها را بر او مکشوف خواهد ساخت. اگر امید ما این است که خدا هیچ وقت ما را رها نمی کند، ایمان ما بدین معنی است که ما نیز هیچ گاه از خدا ناامید نمی شویم.

و سرانجام خدا پاسخ حبقوق را می دهد:
پس خداوند مرا جواب داد و گفت:
"رؤیا را بنویس
و آن را بر لوح ها چنان نقش نما
که دونده آن را بتواند خواند.
زیرا که رؤیا هنوز برای وقتِ معین است
و به مقصد می شتابد و دروغ نمی گوید.
اگر چه تأخیر نماید برایش منتظر باش
زیرا که البتّه خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود.
اینک جان مرد متکبّر در او راست نمی باشد،
امّا مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود." (حبقوق ۲:۲-۴)

خدا نه تنها جواب حبقوق را می دهد، بلکه از طریق او به تقلاهای ما نیز جواب می دهد: خداوند به نبی خود می گوید: «این را واضح و رسا بیان کن. آری جوابی هست، آن را چنان بزرگ و واضح بنویس که همه بتوانند حتی با نگاهی سریع آن را بخوانند.»

و پاسخ خدا را می توان این طور تفسیر نمود: جهان در عمق خود بی معنی و بی نظم نیست، چنان چه اگر خدا برآن نظارت و کنترل نداشت، این چنین می بود. زندگی نه هولناک است و نه یک نمایش کمدی مضحک، چنان چه اگر خدا وجود نداشت این چنین می بود. زندگی چیزی نیست که مکبث شکسپیر آن را «قصه ای که یک راوی ابله، وراج و خشمگین آن را روایت کرده و هیچ معنائی ندارد» توصیف کرده است. ما در رنجها و مصائب خود تنها رها نشده ایم که کاری جز گریه و زاری و بی تفاوتی از دستمان برنیاید. به هیچ وجه چنین نیست زیرا خدا حقیقی است و حقیقتاً حامی و دلسوز ماست و تمام رنجهای ما معنی دارند. اشکهای ما بیهوده نیستند، خدا آنها را جمع می کند و در دفتر خود ثبت می نماید (رجوع کنید به مزمور ۸:۵۶) و سؤالات و خواسته هایمان با بی تفاوتی و سکوت مواجه نخواهد شد بلکه همهٔ آنها جواب داده خواهند شد.

ولی همیشه جوابهای فوری و سریع وجود ندارد. خداوند گفته است: «در وقت معیّن خود، کلام من به حقیقت خواهد پیوست. می توانید با اطمینان به آنچه راجع به آینده می گویم، اعتماد کنید. ممکن تحقق آنها موکول به آینده ای دور شود ولی منتظر بمانید چرا که مسلماً تحقق خواهند یافت» (برداشتی از آیه ۳). خدا به روش خود برنامه هایش را پیگیری می کند. او معنی همه چیز را بر ما آشکار خواهد کرد و توضیحاتی را که مشتاق دانستن آنها هستیم به ما خواهد داد. او به تمام تردیدهای ما پایان خواهد داد و همهٔ افکار خستهٔ ما را آرامش خواهد بخشید، ولی در موقع مناسب او، نه در وقتی که ما می خواهیم.

دو طریق زندگی

در حبقوق ۲:۴، کلید بسیار مهمی در مورد مفهوم این حقیقت برای چگونه زیستن داده شده است: «اینک جان مرد متکبر در او راست نمی باشد، امّا مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد کرد.» این آیهٔ اساسی که کلید تمام کتاب حبقوق (و البته کل کتاب مقدس) است، اشاره می کند که فقط دو طریق اساسی برای زندگی وجود دارد: یکی طریق «تکبر» یا غرور است یعنی آنانی که خواسته هایشان مبنی بر راستی و درستی نیست و به عوض خدا، خود را ستایش می کنند. چنین افرادی به قدرت، نیرو، توانائی و دانش خود متکی هستند، گروهی که حبقوق قبلاً در آیهٔ ۱۶ آنها را توصیف کرده است: کسانی که برای دامهای ماهیگیری خود قربانی می گذرانند، چرا که فکر می کنند اینهاست که آنها را دولتمند ساخته است. واژهٔ «متکبر» به مفهوم کتاب مقدسی، اشاره به کسانی است که معتقدند خودشان حاکم و فرمانروای زندگی خود هستند و می توانند بدون خدا و به تنهائی ادامه دهند. وقتی کارها به خوبی پیش برود، متکبران به خود می بالند ولی چون با بدبختی و فلاکت مواجه شوند، تنها کاری که می توانند انجام دهند این است که همچون پیروان مکتب رواقی بگویند: «این نیز بگذرد». یا اگر شرایط برایشان غیر قابل تحمل شود، سریع ترین راه ممکن برای فرار از زندگی را برمی گزینند. متکبران بر خود متکی هستند، هیچ چیز و هیچ کس جز خود را قبول ندارند و در نظرشان بقیه صحنه، خالی است.

گروه دیگر کسانی هستند که در ایمان به خدا زندگی می کنند: «مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد کرد» (۲:۴).

این واقعیت که زندگی گاهی چنان دردناک می شود که در توصیف نمی گنجد و نیز اینکه دلایل خدا برای روا داشتن چنین وضعیتی هنوز برای ما روشن نشده، ما را وادار می سازد که بین دو راهی یک را انتخاب کنیم. از یک طرف می توانیم خود را در دامن فلسفه بدبینی (مکتب کلبیون) بیندازیم. شوخ طبعی نیش دار مارک تواین، پوششی بر یأس و نومیدی مردی بود که به خاطر مصائب شخصی بر ضد خدا ایستاد و امید خود را به کلی از دست داد. مارک تواین در یکی از آخرین آثار خود نوشته است: «هر که به آن اندازه زندگی کرده باشد که معنی زندگی را بفهمد، می داند که تا چه اندازه به آدم، اولین ولی نعمت بزرگ نژاد بشر مدیون هستیم که مرگ را به این جهان آورد.»

زندگی متکبران به ناامیدی منجر می شود. تنها راه چاره، زیستن در ایمان است یعنی اطمینان به خدا و امیدواری به کلام او. یکی از دوستانم که شبان کلیسا است، راجع به دیدار خود از یک آسایشگاه سالمندان با من صحبت می کرد. او به آنجا رفته بود تا با خانمی که تقریباً مشاعرش را از دست داه بود و بعد از ضربه ای شدید حتی قدرت تکلم نداشت ملاقات کند. آن خانم در اتاق دو تخته ای بستری بود و وقتی که دوست من وارد اتاق شد متوجه شد که در کنار تخت دیگر، ملاقات کننده ای نشسته است. در کنار آن زن که از اعضای کلیسایش بود نشست، دستان او را در دست خود گرفت و به آرامی کمی با او صحبت کرد. آن زن سعی می کرد با دوست من صحبت کند، ولی نمی توانست کلامی به زبان بیاورد. بالاخره دوستم به او

گفت که اگر مایل است برای او کتاب مقدس بخواند و با هم دعا کنند. زن مشتاقانه سری به علامت موافقت تکان داد و چون شبان شروع به خواندن کرد کلمات آرامش بخش مزامیر داود، فضای اطاق را پر کرد، سپس با هم دعا کردند. وقتی مشغول دعا بود، متوجه شد که آن شخص ملاقات کننده که در کنار تخت مجاور نشسته بود، به آرامی زیر لب می گفت: «من به هیچ یک از این مزخرفات اعتقاد ندارم.»

لازم به گفتن نیست که حرفهای آن شخص، دوستم را سخت تکان داده بود، همان طور که وقتی جریان را برایم تعریف کرد، من هم شوکه شدم. او از این هم نشینی عجیب بین تقدس و کفر جا خورده بود و همین موضوع او را در ادامهٔ دعا دچار لکنت کرده بود ولی در آن لحظه، واقعاً دریچه ای به حقیقت نهائی گشوده شد. در نهایت، این دو واکنش و برخورد، تنها گزینه های موجود هستند. وقتی با وعده های خدا روبرو می شویم، چه با کفر و ناسزا روی برگردانیم و چه در ایمان آنها را بپذیریم، تنها کاری که از دستمان برمی آید تکان دادن سر است.

و این است تفاوت بین «متکبران» و آنهائی که به ایمان زیست می کنند.

زندگی به ایمان

اما واقعاً معنی «به ایمان زیستن» چیست؟ اعتراف به ایمان خود و جواب مثبت دادن به وعده های خدا البته امری مهم و ارزشمند است، ولی بعد چه می شود؟ بهترین جا برای یافتن جواب این سؤال، زندگی قوم خدا است. کتاب مقدس علاوه بر سایر ویژگی هائی که دارد، دفتر وقایع روزانهٔ ایمان است و نشان می دهد که ایمان چگونه در زندگی مردمان عملاً کار می کند، مردمانی که می دانیم تفاوت چندانی با ما ندارند. «تالار مشاهیر» کتاب مقدس در مورد کسانی که ایمان خود را در عمل تجسم بخشیدند، باب یازدهم رساله به عبرانیان است. نویسندهٔ این رساله در مورد ایمان داران عهد عتیق این طور گفته است: «در ایمان همهٔ ایشان فوت شدند، در حالی که وعده ها را نیافته بودند بلکه آنها را از دور دیده تحیّت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. از این رو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود» (عبرانیان ۱۳:۱۱, ۱۶).

در اینجا موضوع این نیست که آنها چگونه مردند بلکه به هنگام مرگ چگونه زیستند: آنان «در هنگام مرگ، به ایمان زنده بودند.» تا دم مرگ در اطمینان به خداوند، ثابت قدم بودند و صرف نظر از اینکه مرگ چه وقت، چگونه و کجا به سراغشان می آمد، بی تزل وفادار ماندند. هیچ چیز ایشان را از صمیمیت با خدا باز نداشت و آنان را از ایمان به خدا منصرف نکرد بلکه تا به آخر بر عهد خود ماندند.

برخی ادعا می کنند که ایمان به خدا، راز رسیدن به آروزهای خود در زندگی است. اگر آن قدر ایمان داشته باشید که بدانید چگونه به درستی دعا کنید، در آن صورت به خواسته های خود خواهید رسید و می توانید به آرزوها و انتظارات خود دست یابید. طبق این طرز تفکر، ایمان نوعی کلید جادوئی است که صندوقچه گنج برکات خدا را می گشاید.

ولی این تصور به هیچ وجه صحت ندارد. ایمان به معنی رسیدن به خواسته های شخصی نیست. ایمان در کتاب مقدس یعنی اعتماد بر خدا حتی وقتی که به خواسته های خود نمی رسید. ایمان داران عهد عتیق، نگاه خود را منتظرانه به آمدن منجی موعود، ماشیح دوخته بودند و بیش از هر چیز دیگری در آرزوی آن بودند. با این وجود همهٔ آنها مردند، بدون این که وعده را بیابند ولی همچنان منتظر ماندند، همچنان امیدوار بودند، ایمان خود را حفظ کردند و از کار، اطاعت، خدمت و تحمل رنجها خسته نشدند. آنان «در ایمان کم قوت» نشدند (رومیان ۱۹:۴) یا از متابعت خداوند رو برنگردانیدند، حتی زمانی که امید و برکت موعودشان در آمدن تأخیر نمود.

باب یازدهم رساله به عبرانیان می گوید که مردان و زنان ایمان دار، وعده های خدا را دیدند «و از دور تحیّت گفتند» (۱۳:۱۱). همان طور که زیستن به ایمان به مفهوم انتظار بی تزلزل و بی وقفه برای وعده های خدا است، حتی اگر آنها را نیابیم؛ به مفهوم اعتماد راسخ به خدا و اطاعت بی قید و شرط از او نیز هست، حتی اگر به ظاهر او از ما دور باشد.

اخیراً در مورد این مسئله مهم فکر می کردم که تا چه حد «مصیبت و بدبختی، انسان را با خود آشنا می سازد» و این نکته در مورد ایمان داران نیز صدق می کند. مصیبت، ما را به خودمان می شناساند و کیفیت ایمان ما را آشکار می کند. ایمان داشتن به خدا چندان مشکل نیست وقتی او را با تمام وجود و در نزدیکی خود احساس کنید، وقتی دعاهایتان به طور فوق العاده ای مستجاب شوند و دائماً شاهد برکات خدا و حضور او در زندگی خود باشید. ولی تداوم ایمان و خدمت به خدا مستلزم ایمانی عظیم است وقتی احساس می کنید که او از شما خیلی دور است، وقتی دعاهایتان ناشنیده باقی می مانند و با بی توجهی خداوند مواجه می شوند (یا از ظاهر امور چنین برمی آید) و وقتی که نظر همهٔ دنیا این باشد که بالاخره حق با شک گرایان است، این ایده که یک پدر مهربان آسمانی مراقب و حامی شما است بیشتر به شوخی و خیال پردازی می ماند.

بنابراین مسئله حیاتی و تعیین کننده این است که چگونه در مقابل بدبختی و مصیبت واکنش نشان می دهید؟ ماهیت خود را چگونه آشکار می کنید، متکبر یا فروتن، بدبین یا وفادار؟ بیشتر وقایعی که هر روزه در زندگی شما اتفاق می افتند، راهی است که خدا پیش پایتان گذاشته تا بتوانید پاسخ این سؤال را بدهید. مخصوصاً از طریق واکنش خود نسبت به فشارها و رنجهای زندگی، ثابت می کنید که آیا شخص ایمان داری هستید یا خیر. این تنها زمانی میسر است که با شرایطی مواجه شوید که شما را به آنجا برساند که از خدا سؤال کنید، در وضعیتی هستید تا نشان دهید که آیا با ایمان در انتظار خدا هستید یا خیر، یا اینکه دلسرد و ناامید می شوید*. وعده این است که اگر دلسرد نشوید، اگر تا به آخر بر اعتماد و توکل خود بر خدا بمانید، خواهید زیست.

پیغام حبقوق ۴:۲ همین است. اولین آیه کتاب را به خاطر دارید که می گوید: «الهامی که حبقوق نبی دریافت کرد.» در این آیه منظور اصلی و اساسی تمام ادبیات نبوتی خلاصه شده است، یعنی اینکه پیام

نبی در حقیقت کلام خداوند است. این ایده که عادلان باید در مواجهه با رازها و تراژدیهای زندگی، خود را فروتن سازند و با اعتماد به خدا همچنان ایمان داشته باشند، دیدگاه منحصر به فرد و شخصی حبقوق در رابطه با موضوع رنج نیست بلکه مکاشفه ای از خود خدا در مورد حقیقت امور است.

چند سال پیش در یکی از نشستهای مدیران رادیو «ندای امید» سر موضوعی بحث می کردیم. یکی از اعضای هیئت امنا که تاجری موفق و بسیار مشهور و در ضمن شخصی خردمند و مشاوری ارزشمند است، پس از کمی مکث گفت: «سالها پیش یاد گرفتم که هر کسی در نقطهٔ خاصی باید برای این سؤال اساسی جوابی پیدا کند که «آیا کتاب مقدس صحت دارد؟» سیصد سال پیش یک کشیش هلندی به نام ویلهلموس آبراکل، این رهنمود را برای کسانی که در تاریکی های زندگی خود در جستجوی نور روحانی هستند، نوشت:

> از مشغول کردن فکر خود به موضوعات بزرگ و عالی بپرهیزید بلکه با فروتنی به کلام خدا بچسبید. هر وقت کلام خدا را می‌خوانید یا متنی از کتاب مقدس به نظرتان خطور می کند، پس به خود بگوئید: «این حقیقت است.» اگر آن متن از کلام خدا، وعده است، آن را محترم بشمارید و آرزوهای دل خود را بالاتر از کلام خدا قرار ندهید... اگر تشویق به ایمان یا دیگر فضائل روحانی است پس بگوئید: «این قاعده و قانون رفتار من است و کاش بتوانم با سادگی تمام در این راه قدم بردارم.»

اعلام حبقوق مبنی بر این که عادل به ایمان زیست خواهد کرد، حقیقت خود خدا است، پس به آن ایمان داشته باشید! این آوای کرنا، در عهد جدید صد چندان خواهد شد که نجات برای همه جهان مهیا شده است.

فصل چهارم

عادل شدن به واسطه ایمان

اگر از پولس رسول می پرسیدید که مهمترین آیه در کتاب مقدس کدام است، احتمالاً پاسخ می داد: «مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود» (حبقوق ۴:۲).

از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوّت خدا است برای نجات هر که ایمان آورد، اول یهود و سپس یونانی؛ که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است: "عادل به ایمان زیست خواهد نمود."

(رومیان ۱:۱۶-۱۷)

پس عهد جدید دقیقاً چه برداشتی از حبقوق ۴:۲ دارد؟

برداشت پولس از این بینش اساسی در مورد ایمان را که خدا به حبقوق داد، می توان به دو طریق خواند. قبل از هر چیز اینکه شخص عادل به خاطر ایمان خود زیست خواهد نمود. متکبران از بین خواهند رفت و باقی نخواهند ماند، اما عادلانی که به ایمان زندگی می کنند - کسانی که حتی اگر معنی اعمال خدا را درک نکنند، همچنان بر خدا اعتماد و توکل دارند - برای همیشه خواهند زیست. از طریق ایمان، زندگانی جاودان متعلق به ایشان است: «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.»

ولی قرائت دوم نیز که معکوس اولی است درست است: آنانی که به ایمان زیست می کنند عادلند. دقیقاً همین دیدگاه در مورد ایمان است که ما را مقبول خدا می سازد یعنی حفظ ایمان به خدا حتی وقتی که موانع عظیم در برابر انسان قرار می‌گیرند یا زمانی که ظاهراً همهٔ شواهد بر علیه او است. خوشنودی خدا این است که کسانی را که بر او اعتماد و توکل دارند، در زمر عادلان محسوب نماید. این پیغام دربارهٔ راه نجات، یعنی دربارهٔ راهی که بر اساس ایمان به خدا، در حضور خدا عادل محسوب می شویم، هستهٔ اصلی بشارت مسیحی است و منظور ما از اصطلاح الهیاتی «عادل شمرده شدن به واسطه ایمان» همین است.

راههای بسیار، خدای واحد

چند سال پیش در سفری که به هندوستان داشتم، در قطاری که سوار آن بودم با یک نوجوان ۱۲ ساله هندو به نام بکشار گرم صحبت شدم. او پسر بچه ای دوست داشتنی، سرزنده و کنجکاو بود و از صحبت کردن با من که غریبه بودم طفره نمی رفت! بعد از این که همه چیز را در مورد خودش به من

گفت، رگبار سؤالات خود را به سوی من گرفت - اینکه نامم چیست، اهل کجا هستم، کجا زندگی می کنم، به کجا می روم، آیا از هندوستان خوشم آمده - و سرانجام در مورد شغلم پرسید که چه کاری انجام می دهم؟ به فکر افتادم که چه جوابی بدهم که بکشار بتواند بفهمد. به او گفتم: «من معلم هستم و مسیحیت را تعلیم می دهم.» مردی که نزدیک ما نشسته بود و به حرفهای ما گوش می داد، به میان حرفهایم پرید و گفت: «بله، مذاهب زیاد ولی خدا یکی است، راههای مختلف زیادی به سوی خدا هست!»

این تنها نظر آن مرد ناآشنای هندی نیست بلکه اکثر انسانها همین نظر را دارند. عدهٔ زیادی از مردم معتقدند که تمام ادیان تا حدود زیادی شبیه هم هستند و اصولاً یک چیز را می گویند و تنها تفاوتشان در این است که تعلیمات خود را با مختصات فرهنگی یا تاریخی اقوام و ملتها تطبیق داده اند. این گونه افراد فکر می کنند هر دینی این توانائی را در خود دارد که موجب ارتباطی صحیح بین خدا و انسان شود. اخیراً در یکی از برنامه تلویزیونی فیل دوناهیو شرکت داشتم. سؤالی که شرکت کنندگان حاضر با عقاید مختلف، روی آن بحث می کردند - یا به عبارتی صحیح تر سر هم فریاد می کشیدند - این بود که «آیا عیسی مسیح تنها راه نجات است؟» یکی از حاضرین در جلسه از مسیحیان انجیلی بود که پس از بیان استدلال خود، مؤدبانه گفت: «بله همین طور است. در واقع او تنها راه نجات است.» در اینجا بود که صدای اعتراض مجری برنامه بلند شد و در حالی که به تب و تاب افتاده بود و فریاد می زد گفت: «شما نمی توانید چنین ادعائی بکنید! شواهد و مدارک کافی در دست ندارید!» ولی اگر کتاب مقدس حقیقت دارد، شواهد و مدارک ما نیز کفایت می کند.

دو راه مختلف

طبق تعلیم کتاب مقدس، درواقع تنها دو راه برای نگرش و درک نجات وجود دارد، یکی راه دین و دیگری راه انجیل. کتاب مقدس - که اکثر مردم آن را به عنوان کتابی دینی قبول دارند - عملاً به صورت تعجب برانگیزی، دین را مورد نقد قرار می دهد. شیوهٔ ادراک دین از مسئله نجات را می توان به طور خلاصه در این جملهٔ مورد علاقهٔ مردم بیان کرد «خدا یاور کسانی است که یاریگر خود باشند.» همه ما این ایده را دوست داریم چرا که بیانگر حس اعتماد به نفس و روحیه خودباوری انسان است، ولی این دیدگاه نیز صرف نظر از جایگاه آن، چه در شرق و چه در غرب، از تفکری دینی سرچشمه گرفته است. تعلیم دین این است که انجام امور ضروری بر عهدهٔ ماست، البته با کمی کمک از طرف خدا.

ولی عبارت «خدا یاور کسانی است که یاریگر خود باشند» در هیچ جای کتاب مقدس پیدا نمی شود. کلام و تعلیم کتاب مقدس درواقع برعکس این است. ببینیم پولس رسول در رساله به رومیان چه می گوید: «زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بی دینان وفات یافت... لیکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از این که هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد»

(رومیان ۵:۶,۸). دین می گوید: «خدا عادلان را نجات می دهد»، در حالی که انجیل می گوید: «خدا گناهکاران را نجات می دهد.» «مسیح برای بی دینان مرد.» خدا یاور کسانی است که نمی توانند یاریگر خود باشند.

وقتی راه دین را با راه انجیل مقایسه می کنم، لطفاً فکر نکنید که فقط در مورد ادیان غیر مسیحی صحبت می کنم. کسانی که در جوامع مسیحی متولد و بزرگ شده اند مثل دیگران این توانائی را دارند که از دین برای تیره و تار کردن انجیل و جایگزینی آن با نجات از طریق اقدامات بشری استفاده کنند. اولین کسی که پی به این موضوع برد مارتین لوتر بود. لوتر جوان در صدد بود با کوشش روحانی خود راهی برای بخشش گناهانش بیابد. کلیسای آن دوره به او می گفت که اگر نگران نجات خویش است، بهترین کاری که می تواند بکند این است که راهب شود. بنابراین مارتین جوان رو به سوی دیر نهاد و نه تنها راهب، بلکه کشیش و آموزگار الهیات نیز شد. او تحت شدیدترین انضباط روحانی زندگی می کرد و طبق توصیه کلیسا، روح و جسم خود را به زیر شکنجه های طاقت فرسا کشاند تا بخشش تمام گناهان خود را به دست آورد، ولی در این نیز هیچ آرامشی نیافت. در نظر او هرگز عدالتش به حد کافی نرسید و از آمرزش خود مطمئن نشد.

لوتر که از تمام تلاشهای خود برای کسب نجات خسته شده بود، کم کم به این نتیجه رسید که مژده کتاب مقدس با مذهبی که او کوشیده بود در دیر به آن عمل کند، شدیداً متفاوت است. توجه او مخصوصاً به آیه ای در باب اول رساله پولس به رومیان معطوف شد: «[زیرا در انجیل مسیح] عدالت خدا مکشوف می شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد کرد» (رومیان ۱۷:۱). وقتی لوتر سخت تلاش می کرد تا معنی این آیه را درک کند، نور حقیقت انجیل بر او تابید. عدالتی که ما را نجات می دهد، نتیجه تلاش ما برای انجام اعمالی نیکوئی نیست که به خدا تقدیم می کنیم. خیر! نجات منوط به داشتن عدالتی کاملاً متفاوت است، عدالتی که از سوی خدا می آید و جایگزین عدالت ما می شود و تنها به واسطهٔ ایمان به دست می آید. این تعلیم انجیلی «عادل شدن به واسطهٔ ایمان» به شعار اصلی لوتر تبدیل شد و موعظه و تعلیم وی در این باره، جرقه ای بود که پایه گذار جنبش اصلاح گرانهٔ موسوم به جنبش پروتستان در کلیسا گردید.

متن محبوب پولس

پانزده قرن قبل از لوتر، پولس رسول نیز مشابه چنین تجربه ای را کسب کرده بود. در نظر او اصل اساسی انجیل به بهترین نحوی در حبقوق ۴:۲ بیان شده است، آیه ای که آن را خیلی دوست می داشت و مرتباً تکرار می کرد: «عادل به ایمان زیست خواهد کرد» (رومیان ۱۷:۱؛ غلاطیان ۱۷:۳). انجیل، همان طور که پولس آن را برای مسیحیان روم تعریف کرده مژده ای است در مورد مرگ مسیح برای گناهان بشر و نیز درباره رستاخیز او برای زندگی جدید در خدا و برای خدا. این انجیل، قوّت خدا برای

نجات تمام کسانی است که به آن ایمان دارند و ایمان خود را بر مسیح نهاده اند، چرا که در انجیل دریافته ایم که راز مصالحه ابدی با خدا تنها از طریق ایمان میسر است. و این تفکر تنها منحصر به پولس نبود بلکه تعلیم خود کتاب مقدس است، همان طور که حبقوق ۲:۴ به آن شهادت داده است: «عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.»

حقیقتی که در عبارت «عادل شدن به وسیله ایمان» خلاصه شده، تنها یک اصل خشک الهیاتی نیست بلکه واقعیتی بنیادین، متحول کنندهٔ زندگی و کاملاً دگرگون کننده است. پولس در رساله به فیلیپیان که شخصی ترین نوشتهٔ اوست نیم نگاهی به تاریخچهٔ زندگی خود می اندازد و در مورد پس زمینهٔ نژادی و مذهبی خود می گوید: «روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل.... عبرانی ای از عبرانیان، از جهت شریعت، فریسی و از جهت غیرت، جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالتِ شریعتی، بی عیب» (فیلیپیان ۳:۵-۶).

شهادت پولس از آن نوع شهادتهائی نیست که معمولاً از افراد گرویده به مسیحیت انتظار می رود. در گذشتهٔ او هیچ موردی از قبیل اعتیاد به مواد مخدر، سابقهٔ زندان، بی دینی، رفتار مخرب و فساد روزافزون وجود نداشت که در اثر ایمان به خداوند ناگهان متوقف شود و روندی معکوس به خود بگیرد. داستان مسیحی شدن پولس هیچ وجه تشابهی با اینها ندارد. زندگی وی قبل از این که با عیسی مسیح ملاقات کند، سرشار از دینداری غیورانه و پارسائی والا بود. پولس رسول نه نمونهٔ انسانیت در بدترین بلکه در بهترین حالت ممکن بود!

پولس قبل از مسیحی شدن عادل بود، هم در ظاهر (تا آنجا که دیگران می توانستند ببینند) و هم در باطن (تا آنجا که خود را می شناخت). وقتی زبان به توصیف خود می گشاید، چنین احساس می کنیم که او شخصی ممتاز و در حیطهٔ خود بسیار موفق و در نتیجه از خود کاملاً راضی بوده است. پولس فهرست بلند بالائی ارائه می دهد که بیانگر غرور اوست. خون ابراهیم در رگهای او جاری بود. در ایمان اصیل متولد و تربیت شده بود و از بهترین شجره نامه روحانی برخوردار بود. ولی پولس تنها به مزیتهای مادرزادی خود اکتفا نمی کند بلکه از شایستگی ها و امتیازاتی صحبت می کند که با سیر و سلوک فعالانه خود در زندگی مذهبی به دست آورده بود. او تمامی شریعت را رعایت می کرد، در تمام مکتبهای معتبر تعلیم دیده و به جناح معتبر روحانیون زمان خود پیوسته بود و مورد توجه مردمان مؤمن بود. او به فرقهٔ فریسیان که به خاطر سخت گیری بیش از حد، معتبرترین گروه مذهبی آن دوران بودند پیوست. سپس به خاطر جفای شدید بر فرقه جدید مسیحیان مشهور شد تا وفاداری و التزام خود را نسبت به شریعت خدا ثابت کند. پولس حتی در میان فریسیان نیز به خاطر پارسائی و اصول گرائی دینی خود شهرتی بسیار یافت. خلاصه اینکه خود رسول داستان زندگی خویش را در این عبارت بیان کرده است: «مادام که حفظ شریعت لازم بود، شریعت را نگه داشتم» یا در آن زمان چنین تصور می کرد. لوتر یک بار اشاره کرده بود که اگر تنها یک نفر می توانست از طریق رهبانیت نجات یابد همانا پولس بود. عمل پولس به شریعت نیز

دقیقاً به همین صورت بود. اگر کوشش برای فداکاری و غیرت نسبت به خدا، موجب خوشنودی خدا می شد، پولس بدون شک برنده این میدان بود.

ولی لحظه ای فرا رسید که چشمان او با رؤیائی از مسیحِ قیام کرده، گشوده شد. در پی این ملاقات، پولس به بازنگری در ارزشهای تمام زندگی خود پرداخت. هر چیزی که پیش از آن برای او ارزشمند بود و به آن می بالید، حال برایش بی ارزش شده است. خود عادل پنداری مغرورانه اش چون حبابی ترکید که از آن چیزی باقی نماند. برای پولس لحظه حساب و کتاب و جمع بندی فرا رسیده بود. او تمام داشته های انسانی خود از جمله تولد، سابقه و تربیت، غیرت، اخلاقیات و عدالت خود را کنار هم قرار داد و با نگاهی بر آنها فهمید که ارزش تمام اینها روی هم رفته از صفر هم کمتر است: «آنچه مرا سود می بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم... به خاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم و در وی یافت شوم» (فیلیپیان ۳:۷-۸).

چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ آیا تمام کوششها و تمام اعمال نیکوی ما برای جلب رضایت خدا واقعاً بیهوده است؟ آیا دین چیز بی ارزشی است؟ با رجوع به اصل «عادل شدن به وسیلۀ ایمان» پاسخ سؤالات فوق مثبت است! مشکل این است که ارزش آنچه ما در توانائی خود انجام می دهیم نسبی است و خدا نجات را بر اساس اعمال دینی ما یا تلاش مجدانه برای انجام اعمال نیکو عطا نمی کند. خدا نیکوئی کامل و مطلق است و تنها نیکوی مطلق می تواند امیدوار باشد که شایسته تأئید خدا گردد. پس کسانی که نیکوی مطلق نیستند چکار باید بکنند؟

تنها جواب ممکن، «مژده» یا همان انجیل است. می توانیم وارد معامله شویم. در عیسی مسیح تحول فوق العاده ای برای ما فراهم شده است. می توانیم عدالت اندک و نیکوئی نصفه نیمه مبتنی بر اعمال خود را رها کنیم و آن را با عدالتی که ذاتاً از آن ما نیست بلکه خدا در ایمان به عیسی مسیح برای ما فراهم نموده، معاوضه کنیم. وقتی پولس به اینجا می رسد با کمال میل می گوید که تمام گذشته خود را فضله می شمارد: «تا مسیح را دریابم و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که از شریعت است بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است» (فیلیپیان ۳:۹).

تنها دو راه پیش پای شماست: یا اینکه بکوشید بر اساس توانائی و شخصیت خود و از طریق انجام پرهیزکارانۀ اعمال مذهبی و کارهای خیریه اقدام کنید یا اینکه ناتوانی و کوتاهی خود را بپذیرد و خود را به دامان فیض خدا بیندازید. پولس دستاوردهای مذهبی غرورآمیز و عدالت خودستایانۀ خویش را که فضله نامید رها کرد و آن را با عدالت کامل مسیح عوض کرد، عدالتی که به هر کس که به خداوند عیسی ایمان آورد داده می شود. پولس رسول به این معامله دست زد و بدون توجه به بهائی که طبق معیارهای انسانی برای آن پرداخت، هرگز از آن پشیمان نشد، زیرا همان طور که حبقوق می گوید: «مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.»

مژده برای گناهکاران

آیا شنیدن خبر عادل شمرده شدن گناهکاران، برای شما نوید بخش است؟ برای من که چنین است. در مورد شما نمی‌دانم، ولی شخصاً فکر نمی‌کنم توانسته باشم مقدمات نجات خود را فراهم کنم. بعد از پنجاه سال تلاش مستمر، نشانه های قابل توجهی از رشد ذاتی اخلاقی، در خود نمی بینم. به این نتیجه رسیده ام که هرگز نمی توانم خود را در نظر خدا عادل نشان دهم، درواقع متقاعد شده ام که به خودی خود ذاتاً گناهکار و ناعادل هستم.

یکی از جذابترین شوخی های دنیای سکولار این است که ما به تدریج به سمت کمال انسانی پیشرفت می کنیم. امروزه ماده گرایان حتی از این هم بیشتر امیدوارند که به زودی خواهیم توانست به سیر تکامل، سرعت بیشتری ببخشیم و از طریق دستاوردهای علمی و فنی به کاملیت واقعی برسیم. به نظر می رسد تازه ترین پیشنهاد برای «نجات» نژاد بشر به دست خود، مهندسی ژنتیک باشد. از این دانش جدید وعده های عجیبی می شنویم: ریشه کن شدن بیماریها، دگرگونی کامل روند عمر، توانائی تولیدِ «کودکان آزمایشگاهی» ، حتی شبیه سازی و تولید اعضای بدن انسان به عنوان اعضای یدکی برای روز مبادا و احتمالاً زندگی ابدی، آن هم نه با خدا و در بهشت آسمانی، بلکه با خودمان و درست بر روی همین زمین خاکی. آه، ای دنیای قشنگ نو! هر چند دانشمندان می توانند نقشه ژنتیکی انسان را ترسیم کنند، اما دلیل آن نمی شود که ذات انسان را فهمیده باشند یا بتوانند در رابطه با گناه انسان کاری کنند. آنها نتوانسته اند ژن عدالت را کشف کنند.

خبر بدی که از دو جهت واقعاً برای انسان ناگوار است این است که اولاً ما هرگز نمی توانیم خود را نجات دهیم و دوم اینکه هرگز نخواهیم توانست طبیعت ذاتی خود را عوض کنیم. ولی خبر خوب یعنی انجیل فیض این است که خدا می تواند به واسطهٔ عیسی مسیح ما را نجات دهد و خدا با دگرگون ساختن ذات ما، ما را عوض خواهد کرد و به شباهت عیسی مسیح در خواهد آورد. این است انجیل واقعی، معتبر و موثق و هر چیزی غیر از این جعلی است. پس همه چیز به ایمان ما به آن وابسته است، چرا که «عادل به ایمان زیست خواهد کرد.»

فصل پنجم

وای بر دنیا!

وقتی کلمه نبوت را می شنویم معمولاً «پیشگوئی» در ذهن ما تداعی می شود. پیش بینی آینده، نقش و اهمیت برجسته ای در نبوت کتاب مقدس دارد ولی این آینده همیشه دورنمای خوشایندی ندارد.

به درستی که شراب فریبنده است
و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد،
که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزاید
و خودش مثل موت سیر نمی شود،
بلکه جمیع امّت ها را نزد خود جمع می کند
و تمامی قوم ها را برای خویشتن فراهم می آورد.

پس آیا جمیع ایشان بر وی مَثَلی نخواهند زد
و معمّای طعن آمیز بر وی (نخواهند آورد) و نخواهند گفت:

وای بر کسی که آنچه را از آن وی نیست می افزاید! تا به کی؟
و خویشتن را زیر بار رهن ها می نهد.
آیا گزندگان بر تو نا گهان بر نخواهند خاست
و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟
چون که تو امّت های بسیاری را غارت کرده ای،
تمامی بقیّهٔ قوم ها تو را غارت خواهند نمود،
به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع سا کنانش نموده ای.
وای بر کسی که برای خانهٔ خود بدی را کسب نموده است
تا آشیانهٔ خود را بر جای بلند ساخته،
خویشتن را از دست بلا برهاند!
رسوائی را به جهت خانهٔ خویش تدبیر کرده ای
به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده
و بر ضدّ جان خویش گناه ورزیده ای.

زیرا که سنگ از دیوار فریاد برخواهد آورد
و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد.

وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند
و قریه‌ای به بی انصافی استوار می‌نماید!
آیا این از جانب یهوه صبایوت نیست
که قوم‌ها برای آتش مشقّت می کشند
و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته می‌نمایند؟
زیرا که جهان از معرفت و جلال خداوند مملّو خواهد شد
به نحوی که آبها دریا را مستور می‌سازد.

وای بر کسی که همسایهٔ خود را می‌نوشاند
و بر تو که زهر خویش را ریخته،
او را نیز مست می‌سازی تا برهنگی او را بنگری.
تو نیز از رسوائی به عوض جلال سیر خواهی شد.
تو نیز بنوش و غلفهٔ خویش را منکشف ساز.
کاسهٔ دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد
و قی رسوائی بر جلال تو خواهد بود.
زیرا ظلمی که بر لُبْنان نمودی
و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید.
به سبب خون مردمان
و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی.

از بُت تراشیده چه فایده است که سازندهٔ آن، آن را بتراشد
یا از بت ریخته شده
و معلّم دروغ که سازندهٔ آن بر صنعت خود توکّل بنماید
و بت‌های گُنگ را بسازد.
وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو
و به سنگ گنگ که برخیز!
آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟

اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود
لکن در اندرونش مطلقاً روح نیست. (حبقوق ۲: ۵-۱۹)

با شنیدن عبارت «انبیای عهد عتیق»، تصویر خاصی در ذهن تداعی می شود، تصویر شخصی بلند قد و لاغر با ریش دراز و ردای گشاد که قیافه ای عبوس دارد و هنگام صحبت کردن، غرش و درخشش رعد و برق روی می دهد، پیامش سراسر مجازات و کلماتش حاکی از داوری و محکومیت است. در واقع وقتی اتفاقی غیر عادی در زندگی بشر روی می دهد، برای توصیف آن گاهی از اصطلاح «مصائبی در قیاس کتاب مقدسی» استفاده می کنیم. یکی دانستن کتاب مقدس با داوری ایام آخر تا به این حد در میان ما رواج یافته است.

مانند اغلب کاریکاتورها، در این کاریکاتور نیز حقایقی نهفته است. نویسندگان کتاب مقدس، مخصوصاً انبیای عهد عتیق، در رابطه با وقوع روز داوری بسیار سخن گفته اند. نبوت از نظر اکثر ما، به مفهوم پیشگوئی و پیش بینی آینده است و پیش گوئی های انبیای عهد عتیق در مورد آینده، برای مردم اسرائیل (و همچنین برای بسیاری از ملتهای دیگر)، معمولاً خوشایند نبود چرا که در آنها از جنگ، محاصره، بیماری، قحطی و سرانجام قرار گرفتن تحت استیلای ابرقدرتهای بیگانه و تبعید شدن به سرزمینهای غریب برای کسانی که جان سالم بدر برده بودند صحبت می شد. انبیای اسرائیل با زبانی تصویری و ادبیاتی زنده و قوی از قریب الوقوع بودن رنج، ویرانی و مرگ سخن می گفتند.

البته آنها فقط از این امور سخن نمی گفتند. تقریباً در تمام نبوتها - برای کسانی که توبه کرده بودند - سخنان امید بخش وجود داشت. این امیدواری به آینده ای نظر داشت که فیض خدا، قوم خود را بعد از داوری احیا می کرد، آن هنگام که تبعید شدگان برگردانده می شوند و بقیهٔ وفاداری از قوم بازگشت خواهند کرد. آنگاه معرفت خداوند آن چنان که آبها دریاها را می پوشانند، زمین را پر خواهد کرد و ملکوت صلح و سلامتی - ملکوت شالوم - ملکوتی که بره در کنار شیر می خوابد و کودکان دست در لانه افعی خواهند کرد و آسیب نخواهند دید، بر زمین استقرار خواهد یافت.

صحبت از داوری

بنابراین در هنگام خواندن کتاب مقدس وسوسه می شویم که از قسمتهای ناخوشایند عهد عتیق راجع به داوری و محکومیت سرسری بگذریم و توجه خود را به بخشهای امیدوار کننده متمرکز نمائیم یا حتی از کتب عجیب و غریب انبیا به کلی صرف نظر کنیم و خواندن و مطالعهٔ کتاب مقدس را تنها به چند مزمور معروف و متون آرامش بخش اناجیل محدود سازیم. به عنوان یک واعظ، شخصاً دلایل زیادی در نظر دارم که چرا آن چنان که باید و شاید، زیاد در مورد داوری و محکومیت صحبت نمی کنم؟ از یک طرف خود موضوع مسئله بسیار ناخوشایندی است و از طرف دیگر به همان اندازه هم غیر معمول است.

ایده محکومیت و مجازات، مستقیماً در جهت عکس فرهنگ حاکم بر جوامع ماست. امروزه بسیاری نظریه مسئولیت پذیری در مقابل اعمال خود را نمی پذیرند. وقتی اشتباهی پیش می آید، دوست داریم دیگری را مقصر بدانیم و او را سرزنش کنیم. این نظریه که ارتکاب گناه مستلزم مجازات است یا اینکه رنجهای ما می تواند نوعی مجازات موقتی ناشی از تأدیب خداوند باشد، عجیب و غریب به نظر می رسد. عکس العمل معمول جامعه ما در قبال رنجهای زندگی این است که شخص دیگری - ترجیحاً یک سازمان یا شرکت بیمه با جیبی پر از پول - پیدا کنیم و تقصیرها را به گردن او بیندازیم. همان طور که گوئی هر آنچه در در مورد داوری و مجازات گفته شده ناکافی بوده است، این موضوع نیز حقیقت دارد که چنین پیامهائی تبدیل به سخنی کلیشه ای هم از سوی واعظان (یا توبه کن یا بسوز... اینک آتش و گوگرد!) و هم از سوی خدا شده است (او شما را به دام می اندازد! اینک زمانی که گناهکاران در دستان خدای خشمگین افتاده اند).

البته در اینجا هم حقایقی در این سخنان کلیشه ای وجود دارد. خدا نسبت به گناه خشمگین است. اگر سعی کنیم خدا را تهی از خشم و غضب نشان دهیم، یعنی منکر بیزاری عادلانه و تنفر خدا از گناه و شیطان شویم، او را بی اهمیت شمرده و در تصورات خود او را در حد مخلوقی رام و خنثی تنزل داده ایم. بعضی از واعظان به شیوه نامناسبی در مورد داوری صحبت می کنند، آنان با شور و شوق در مورد داوری سخن می گویند، تقریباً با نگاهی حسرت آمیز به آتش جهنم می نگرند و با عصبانیت طوری «گناهکاران» را تقبیح می کنند که گوئی آنان گروه خاصی از انسانها هستند و داوری فقط مختص آنان است و ما واعظان و اعضای کلیسا از آن معاف هستیم.

بنابراین پی بردن به علت این که مردمان اهل فکر و نظر می کوشند حتی المقدور وارد مقوله داوری نشوند، ساده است. در حقیقت وقتی از داوری صحبت می کنم تنها یک دلیل مناسب برای این کار در نظر دارم و آن اینکه کتاب مقدس از آن سخن گفته است. برای من دشوار است که وجدان خود را راضی کنم در مورد پیام حبقوق قلم فرسائی کنم ولی از یک سوم کل کتاب (بیشتر باب دوم) سرسری بگذرم، متنی که دورنمای داوری خدا بر گناهان شریران را توصیف می کند.

دلیل مثبت دیگری که برای سخن گفتن در مورد داوری می توان ذکر کرد این است که داوری تنها اقدامی منفی شامل نابودی شرارت و مجازات گناهان نیست. داوری خدا اِعمال اراده او و مبنی بر استقرار عدالت، یک بار و برای همیشه است. داوری خدا حمایت از هر نیکوئی، حقیقت و زیبائی است. قرنها پیش ابراهیم از خدا پرسید: «آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟» (پیدایش ۱۸:۲۵). پاسخ قطعی و مؤکد خدا به ابراهیم البته مثبت است. داوری خدا بر تمام شرارتها و گناهان، عدالت و انصاف او را یک بار و برای همیشه به اثبات خواهد رساند.

یک لحظه به این نکته فکر کنید که داشتن چنین دیدگاهی در مورد شخصیت خدا چقدر مهم و تعیین کننده است. خدا عادل است و اراده اش بر این است که شرارت را افشاء کند و آن را مجازات نماید تا

همه چیز را درست کند. هیچ دلیل قاطعی نمی توان یافت که چرا باید چنین باشد. قدرت نهائی در این جهان می تواند شرارت یا بوالهوسی یا بی تفاوتی آشکار نسبت به امور اخلاقی باشد. در واقع خدایان دنیای باستان، خدایان یونان و کنعان و مصر دقیقاً مانند یکدیگرند. ولی خدای حقیقی، خدائی که از طریق قوم بنی اسرائیل خود را آشکار کرد هیچ شباهتی با آن خدایان ساختگی ندارد. او مهربان، نیکو و عادل است.

وای بر جهان

پیامد باور به خدای عادل، ایمان به خدائی است که گناه انسان را داوری و مجازات می کند و این قطعاً به معنی ایجاد مشکل برای گناهکاران است. داوری خدا بر گناهان دنیا، الزاماً شامل اعمال تنبیهی نسبت به اشخاصی است که مجرم شناخته شده اند. گاهی در این وسوسه می افتیم که ایدهٔ داوری را نوعی اقدام جبران کننده از سوی خدا در مورد کوتاهی هائی بدانیم که گناه یا شرارت نامیده می شوند. داوری این نیست و اگر هم باشد تمام آن نیست. گناه ممکن است یک اصل انتزاعی باشد (گاهی عهد جدید آن را چون شخصی انسانی ذکر می کند) ولی گناهان شرارت های مشخصی هستند که انسانهای واقعی مرتکب آنها می شوند و همان طور که انبیا به روشنی بیان کرده اند، داوری موعود خدا، نیت از پیش اعلام شده او و مبنی بر مجازات تمام کسانی است که مرتکب آن اعمال می شوند. داوری نوعی عمل جراحی روحانی نیست که در آن خدا گناهکاران را بیهوش کند و بدون هیچ دردی غده سرطانی گناه را از آنها بردارد. از سوی دیگر ممکن است به این باور برسیم که خدا هر چند از گناه نفرت دارد اما گناهکاران را دوست دارد. ولی داوری بر گناه، قطعاً برای گناهکاران همراه با درد است. از دیدگاه کتاب مقدس، داوری الهی در این دنیا شامل مجازات شخص گناهکار به وسیله رنجهای جسمی و موقتی است که خدای عادل بر آنان اعمال می کند. «خداوند می گوید: انتقام از آن من است. من جزا خواهم داد» (رومیان ۱۸:۱۲ نقل قول از تثنیه ۳۵: ۳۲). «اگر یهوّه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمائی، امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد... از این جهت که قول یهوّه خدای خود را نشنیدید» (تثنیه ۸:۱۹-۲۰). اما چون خدا همواره داوری کامل خود را بر این جهان اعمال نمی کند (رجوع کنید به مزمور ۷۳:۱-۱۵) وقوع قطعی و نهائی آن برای دنیائی که خواهد آمد، نگاه داشته شده است (رجوع کنید به مزمور ۷۳:۱۶-۲۲). و سرانجام این که داوری، مجازات ابدی کسانی است که توبه نمی کنند.

ما دوست داریم بگوئیم: «خوشا به حال دنیا، خداوند آمده است.» ولی عهد عتیق در رابطه با آمدن خداوند، بیشتر دوست دارد بگوید: «وای بر دنیا.» برای مثال، بیشتر باب دوم کتاب حبقوق، شامل چندین و چند «وای» است که هشدار در مورد مصائب قریب الوقوعی است که برای طیف گسترده ای از خطاران تعیین شده است. عبارت کتاب مقدسی که در اینجا «وای بر...» ترجمه شده گاهی به معنی

«بدا به حال...» است و برای بیان شرایط رقت بار کسانی بکار می رود که به زودی پایمال مصیبت و سختی می شوند، خواه از وقوع آن آگاه باشند یا نباشند. کلمهٔ «وای» عبارت چندان مناسبی برای بازگوئی یا شروع پیام نیست. آخرین باری که پای موعظه ای نشستید که با عبارت «وای بر تو...» شروع شد کی بود؟ اما کتاب مقدس این عبارت را به طور مرتب، مخصوصاً وقتی از آینده سخن می گوید تکرار می کند. آخرین بخش کتاب مقدس یعنی کتاب مکاشفه یوحنا پر از «وای» است و خود عیسی نیز از این کلمه استفاده می کرد. در واقع یکی از بابهای انجیل (متی ۲۳) شباهت بسیاری با باب دوم حبقوق دارد. این متن از انجیل شامل یک سلسله «وای» است که عیسی خطاب به رهبران مذهبی زمان خود بر زبان آورد: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار!» این داوری وحشتناک بارها و بارها در مورد تکبر و نابینائی روحانی رهبران اسرائیل بیان شده است. بیان چنین کلامی از زبان عیسی مسیح بایستی هر کسی را جداً و عمیقاً به تفکر وادارد که واقعیت داوری چه در این دنیا و چه در دنیائی که خواهد آمد، چیزی نیست که نادیده گرفته شود.

حبقوق نبی نیز به همین اندازه رک و بی پرده سخن می گوید. او فرارسیدن مجازات الهی بر شریران را در پنج «وای» اعلام می کند. «وای» اول درباره محکومیت دزدان و راهزنان است، آنانی که از دیگران می دزدند یا دیگران را فریب می دهند تا خود را ثروتمند سازند. در نتیجه خدا به آنها می گوید: زمان تسویه حساب رسیده است. «چون که تو امتهای بسیاری را غارت نمودی، تمامی بقیه قومها تو را غارت خواهند نمود» (حبقوق ۸:۲). یکی از اَشکال معمول داوری خدا در این جهان این است که انسان را محکوم می کند که همان کاری را که با مردم کرده بر خودش نیز واقع شود. عیسی مسیح موضوع را این طور بیان کرده است: «هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد» یا چنان که امروزه می گوئیم: «از هر دست که بدهی از همان دست باز می گیری.»

«وای» دوم بر ضد ثروتمندان و قدرتمندانی است که ضعفا را استثمار می کنند و از دسترنج آنها بهره برداری می کنند:

وای بر کسی که برای خانهٔ خود بدی را کسب نموده است
تا آشیانهٔ خود را بر جای بلند ساخته،
خویشتن را از دست بلا برهاند!
رسوائی را به جهت خانهٔ خویش تدبیر کرده ای
به اینکه قومهای بسیار را قطع نموده
و بر ضدّ جان خویش گناه ورزیده ای. (حبقوق ۲:‏۹-۱۰)

برای مثال می توان به زمین داران بی وجدان یا کارفرمایا حریص اشاره کرد که با کارگران و کارمندان خود بدرفتاری می کنند. چنین اشخاصی فکر می کنند که ثروت و قدرت آنها را مجاز می سازد هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند. خانه های بزرگ و گران قیمت می سازند و برای محافظت از خود بر

گرد آنها دیوار می کشند، محافظ استخدام می کنند و سیستمهای پیچیده امنیتی نصب می کنند، ولی تمام این کارها مانع از داوری خدای عادل نمی شوند «زیرا که سنگ از دیوار فریاد بر خواهد آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد» (حبقوق ۲:۱۱).

گروه سوم کسانی که مشمول داوری و محکومیت می شوند آنانی هستند که به خاطر اقناع حس جاه طلبی خود، آشوب برپا می کنند، کسانی که دیگران را آزار می دهند و حتی می کشند تا به خواسته های خود برسند: «وای بر کسی که شهری را به خون بنا می کند و قریه ای را به بی انصافی استوار می نماید» (۲:۱۲). آنان شاید از این طریق چیزهائی به دست آورند، اما خدا می گوید که نخواهند توانست آن را نگاه دارند زیرا او هر مال حرامی را از آنان خواهد گرفت.

سپس وای دیگری بر ضد سوء استفاده کنندگان و متجاوزان، کسانی که از دیگران نه بهره برداری اقتصادی بلکه بهره برداری جسمی می کنند:

وای بر کسی که همسایهٔ خود را می‌نوشاند
و بر تو که زهر خویش را ریخته،
او را نیز مست می‌سازی تا برهنگی او را بنگری.
تو نیز از رسوائی به عوض جلال سیر خواهی شد.
تو نیز بنوش و غلفهٔ خویش را منکشف ساز.
کاسهٔ دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد (حبقوق ۲:۱۵-۱۶)

در اینجا حبقوق از کسانی صحبت می کند که بی گناهان را می فریبند و به فساد می اندازند، یا آنانی که در کمین ضعفهای دیگران می نشینند و از آنها در جهت منافع خود استفاده می کنند. در اینجا نیز بار دیگر کلام داوری خدا انعکاسی شگفت انگیز در دنیای معاصر دارد. برای نمونه به تولیدکنندگان سرگرمیهای کثیف و خشونت بار در جامعه امروز ما فکر کنید. به فن‌آوریهای جدیدی نظیر کامپیوتر و اینترنت بیندیشید که قرار بود ابزارهای فوق العاده ای برای تبادل اطلاعات و علم باشند اما اغلب برای چیزهائی مانند اشاعه تصاویر مستهجن استفاده می شوند. داوری خدا بر ضد آنانی است که همسایه خود را استثمار و او را به فساد می اندازند و نیز بر کسانی که از طبیعت سوء استفاده می کنند و زمین را آلوده می سازند یا محیط زیست را ویران می کنند.

زیرا ظلمی که بر لبنان (نوعی درخت) نمودی
و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود،
تو را خواهد پوشانید.
به سبب خون مردمان و ظلمی
که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی. (حبقوق ۲:۱۷)

پنجمین و آخرین «وای» خدا بر گناه بت پرستی است.

وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو
و به سنگ گنگ که برخیز!
آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟
اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود
لکن در اندرونش مطلقاً روح نیست. (حبقوق ۲:۱۹)

سایر گناهانی که در فهرست حبقوق آمده اند، در دنیای معاصر نمود بارزی دارند چرا که جامعه بشری راهدف قرار می دهند، گناهانی که اغنیاء و قدرتمندان بر علیه مردمان فقیر و بی دفاع مرتکب می شوند. بیشتر این گناهان شامل اعمالی است که به وضوح غیرعادلانه اند و از این رو می توانیم داوری خدا را درک کنیم زیرا این گناهان همه موجب صدمه و آزار مردم می شوند. این فهرست به طرز عجیبی در مورد دنیای معاصر ما صدق می کند به طوری که حتی علم بوم شناسی (علم عادات و طرز زندگی موجودات و رابطه آنها با محیط زیست) نیز ذکر شده است. هر انسان باوجدانی تصدیق می کند که این نوع گناهان مذکور در کتاب حبقوق به حدی شرارت بار هستند که مستوجب نوعی مجازات و تنبیه می باشند، مخصوصاً اگر مجازات به این معنی باشد که طرف مقصر، محکوم به تحمل همان رفتاری بشود که بر دیگران تحمیل کرده است. بنابراین وقتی تروریست قاتلی تیرباران می شود یا وقتی همه دارائی دزد از او گرفته می شود، یا وقتی یک ستمکار فاسد سرنگون و زندانی می گردد، می توانیم مفهوم این نوع عدالت را درک کنیم و بستائیم.

ولی وقتی صحبت از بت پرستی می شود، بسیاری از انسانها قادر به درک وخامت آن نیستند. بت از نظر لغوی یعنی قطعه ای از چوب یا سنگ که مردم در مقابل آن خم می شوند و آن را عبادت می کنند، چیزی که اکثراً در موزه ها یا احتمالاً در سفر به مناطق دورافتاده و اسرارآمیز جهان می بینیم. امروزه بت پرستی به این شکل چندان متداول نیست ولی فراموش کرده ایم که معنی واقعی بت پرستی این است که در زندگی، چیزی را بالاتر و برتر از خدا قرار دهیم. هرگاه چیزی یا کسی را بیشتر از خدا دوست داشته باشید، برای خود بتی ساخته اید. بت پرستی یعنی پرستش مخلوق بجای خالق (رومیان ۱:۲۱-۲۳).

یکی از دلایل اینکه بت پرستی از بقیه گناهان خطرناک تر و جدی تر است می تواند همین موضوع باشد. سایر گناهان بر ضد موجودات و انسانهائی هستند که خدا آفریده ولی بت پرستی گناه بر ضد خود آفریدگار است و مهمتر از همه اینکه سایر گناهان از این گناه اساسی که چیزهای مورد علاقه انسانها به جای خدا قرار داده می شود نشأت گرفته اند. معبود انسان معرف اعمال و رفتار اوست. کسانی که بتهای ساخته دست خود را عبادت می کنند، تمایل دارند که اخلاقیات مورد پسند خود را پیاده کنند و گسترش دهند.

چه ربطی به ما دارد؟

بنابراین مطالب فوق چه ارتباطی به ما دارد؟ مفسرین کتاب حبقوق می گویند که این فهرست «وای» های باب دوم قبل از هر چیز خطاب به بابلیان است. بابل امپراتوری است که «جمیع امتها را نزد خود جمع می کند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم می‌آورد» (۵:۲). «وای» های این باب از کتاب حبقوق هشداری از جانب قربانیان به فاتحان است. بنابراین قسمتی از جواب خداوند به سؤالهای حبقوق در مورد نادرستی استفاده از بابلیان برای داوری یهودا این است: «صبر کن و ببین! روز بازخواست آنان نیز خواهد آمد.» خدا، نبی خود را مطمئن می سازد که تمامی گناهان مجازات خواهند شد و هیچ کس، هر اندازه هم قدرتمند باشد، از اجرای عدالت معاف نخواهد بود: «زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می شود بر هر بی دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می دارند» (رومیان ۱۸:۱). بت پرستان و ایمانداران به یک اندازه مشمول عدالت و داوری خدا خواهند گردید.

این حقیقت بیانگر آن است که یکی از راههای بهره مندی از اعلام داوری در کتب مقدسه، این است که آنها را قبل از هر چیز خطاب به خودمان بدانیم. در فصل قبل متذکر شدم که ما همیشه نمی توانیم نیت خدا را از فجایع و مصائبی که پیش می‌آیند، درک کنیم. داستان ایوب باید برای ما حاوی این هشدار باشد که رنج را نتیجه مستقیم و برابر با داوری ندانیم. ولی همان طور که «وای» های حبقوق نشان می دهند، اعمال گناه‌آلود عاقبت موجب وارد آمدن مصیبت بر مرتکبین آنها می شود. می توان مطالب مربوط به خشم قریب الوقوع خدا را خواند و بی تفاوت از کنار آن گذشت، چرا که تصور می کنیم اینها خطاب به گروهی (مخصوصاً شریر) از انسانها است و به ما هیچ ربطی ندارد. علاوه بر این، من و شما بابلی نیستیم، گانگستر، دزد و قاچاقچی مواد مخدر نیستیم، ثروتمند نیستیم، مرتکب خشونت و شورش نشده ایم، فقیران را استثمار نکرده ایم، گردانندگان سایتهای اینترنتی پورنوگرافی یا پرستش کنندگان در مقابل خدایان باروری سامریان نیستیم.

اما قبل از اینکه از موضوع داوری خدا سرسری بگذریم و به سایر قسمتهای دلخواه خود در کتاب مقدس بپردازیم، شاید برای ما بهتر باشد اندکی عمیق تر نگاه کنیم و به راههائی که به نوعی ما نیز در بسیاری از این گناهان مشارکت داریم بیندیشیم. چه خوب است که همصدا با پطرس رسول از خود بپرسیم: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا به جهت همه؟» (لوقا ۴۱:۱۲).

از مسئله ثروت شروع کنیم. البته ثروت شخصی همواره نسبی است و تصور شما راجع به ثروت، بستگی به نگاه شما به فرادست یا فرودست خودتان دارد. وقتی به این موضوع که چقدر ثروتمندم فکر می کنم، بیشتر تمایل دارم خود را با میلیونرهائی که در کاخهای با شکوه خیابانهای شمال شهر سکونت دارند مقایسه کنم تا با مردمی که در کوچه پس کوچه های محقر جنوب شهر زندگی می کنند. بنابراین ثروتمند واقعی کیست؟ طبق تازه ترین داده های اداره آمار آمریکا، در سال ۲۰۰۲ خط فقر برای یک خانواده ۴ نفره در حدود ۱۸۰۰۰ دلار است. بر اساس این آمار در سال ۲۰۰۱ تقریباً ۳۳ میلیون نفر (از

جمله از هر ۶ کودک یکی) در ایالات متحده زیر خط فقر زندگی کرده اند. ولی این تازه مربوط به آمریکا است. اگر این مقایسه را با دید وسیعتری انجام دهیم و به سایر قسمتهای جهان بپردازیم این میزان گیج کننده می شود. بر اساس آخرین نسخهٔ کتاب پر تیراژ و تأثیرگذار «مسیحیان ثروتمند در عصر گرسنگی» نوشته الهی دان مشهور، ران سایدر، اکثریت جمعیت دنیا با درآمدی کمتر از دو دلار در روز زندگی می کنند و تعداد بسیاری (۱/۳ میلیارد نفر) فقط با درآمدی معادل یک دلار در روز زندگی می کنند. بنابراین اگر درآمد ناخالص خانواده شما در حدود ۱۸۰۰۰ دلار باشد، در ایالات متحده فقیر محسوب می شوید ولی در مقایسه با بقیه دنیا بسیار بسیار ثروتمند هستید. وقتی در مورد پول هائی که قرار است امسال به خاطر تغییر دکوراسیون منزل خود خرج کنید تصمیم می گیرد به این مقایسه نیز بیندیشید.

یا به گناه خشونت و بی رحمی توجه کنید. شاید ما شخصاً مرتکب رفتار خشونت بار نشده ایم ولی در مورد جامعه ای که در آن زندگی می کنیم چه؟ در مورد سازمانها و نهادهائی که ما جزئی از آن هستیم چه؟ زندگی کردن در ثروتمندترین و قوی ترین کشور دنیا برای ما چه مفهومی دارد؟ کشور ما می تواند به کشورهای ضعیف حمله کند و آنها را شکست دهد، کما اینکه بارها این کار را کرده است. ما اعمال خود را با گفتن سخنانی از قبیل مجازات تروریستها، جلوگیری از حملات بعدی، نابودی سلاحهای کشتار جمعی یا سرنگونی رژیمهای دیکتاتوری بی رحم توجیه می کنیم در حالی که خود ما یقیناً بعضی از همان اعمال را انجام می دهیم. اما اخطار خدا باید حداقل ما را وادار کند که نگاه عمیقتری به اعمال خود بیندازیم و در مورد انگیزه های خود بیشتر بیندیشیم. من کالوینیست هستم و مثل اکثر کالوینیست ها تمایل خاصی به بدگمانی دارم، چرا که می دانیم تباهی و فساد سراسری است و گناه در همه جا هست. ما بیشتر از هر کسی به خودمان بدگمانیم، بنابراین دائماً در حال آزمودن خود هستیم و به ارزیابی انتقادی هم از خود و هم از تشکیلات و نهادهای خود احساس نیاز می کنیم. شخصاً این آمادگی را دارم که بپذیرم حتی بهترین نهادها -کلیسا، مدرسه، اجتماع و کشورم- مستعد شرارت و مشمول داوری هستند، زیرا که می دانم خودم نیز چنین هستم.

یکی دیگر از «وای» های حبقوق، در مورد استثمار فقیران است. اگر گناه خشونت ظاهراً به ما نمی چسبد، راحت تر می توان دید که چگونه من و شما ممکن است مرتکب گناه بدرفتاری نسبت به فقیران شویم. حتی اگر گرداننده یک حرفه استثمار کننده کثیف نباشید، به خوبی امکان دارد در شرکتی سرمایه گذاری کرده باشید که چنان کاری انجام می دهد. شما تقریباً با اطمینان خاطر کالاها و فرآورده هائی می خرید که ساخته دست انسانهائی است که مورد بهره برداری غیر منصفانه قرار می گیرند. آیا شما قهوه می نوشید؟ (در هنگام نوشتن این مطالب، نوشیدن یک فنجان قهوه برایم لذت بخش است). بیشتر قهوه دنیا محصول شرکتهای چند ملیتی است که برای یک پوند قهوه چهل الی پنجاه سنت به زارعان فقیر قهوه پرداخت می کنند. این دستمزد برای گذران زندگی زارعان قهوه کافی نیست، بنابراین بیشتر تولید

می کنند و این خود موجب کاهش قیمت محصولاتشان می شود. یک واکنش به این نوع خاص استثمار، ایجاد ارتباط مستقیم بین تولید کنندگان و استفاده کنندگان قهوه است که در سازمانی به نام «تجارت عادلانه قهوه» متجلی شده است. ادارات و سازمانهای تجارت عادلانه، دستمزد زارعین قهوه را برای محصولاتشان در حد گذران زندگی آنها تضمین کرده است (اخیراً این قیمت معادل ۱/۲۶ دلار برای هر پوند دانه قهوه است). شما می توانید قهوه را با مارک این سازمان در بازار یا فروشگاههای مورد نظر خود خریداری کنید. البته ممکن است قدری بیشتر بپردازید، ولی می دانید که به این طریق با زارع قهوه منصفانه رفتار شده است. آیا این اقدام شما کاری کوچک و بی ارزش است؟ شاید کوچک باشد ولی در پرتو داوری خدا به هیچ وجه بی ارزش نیست.

سرانجام به گناه بت پرستی می رسیم. بتهای دنیای امروز در اشکال مختلف و به عبارتی دیگر بی هیچ شکلی قد علم می کنند. لوتر می گفت که هر آنچه قلب شما را تسخیر می کند، خدای شما است. یک پرچم می تواند بت باشد. یک تیم ورزشی می تواند بت شما باشد (در مشاوره ای که چندین سال پیش با یک زوج جوان داشتم خیلی زود برایم مشخص شد که مذهب واقعی آنها تیم شیکاگو بلک هاوکز است!) یک خانه می تواند بت باشد. یک مجله شایعه پرداز می تواند بت باشد. یک رتبه دانشگاهی می تواند بت باشد. اوراق سهام می تواند بت باشد. یخچال شما می تواند بت شما باشد. همسر فوق العاده شما، بچه های بی نظیر و زیبای شما می توانند خدای شما باشند. یکی از بزرگترین نوشته های جان کولتران «عشق متعال» نام دارد. شما فقط می توانید یکی از آنها را داشته باشید. اگر انتخاب شما خدا است، زهی سعادت ولی اگر چیزی غیر از خدا است، پس «وای» بر شما.

مژده داوری

آیا سخنان باستانی حبقوق برای جامعهٔ معاصر ما کاربرد دارد؟ آیا هنوز هم خدا در صدد داوری گناهان جهان است؟ آیا او هنوز هم خدای خشم و انتقام است؟

خوشبختانه و با سپاسگزاری کامل، جواب مثبت است. به این دلیل از واژه «سپاسگزاری» استفاده می کنم که پیام داوری قریب الوقوع خدا حقیقتاً برای کسانی که آن را می شنوند و پاسخ شایسته به آن می دهند، خبری خوش و مژده ای دل انگیز است.

یکی از جالب توجه ترین فصول کتاب مقدس، باب یازدهم کتاب دوم سموئیل است که داستان زنا کردن داود پادشاه با بتشبع و عواقب فوری آن را روایت می کند. این روایت مانند نمایش نامه ای رادیوئی است که همه چیز دارد: یک مرد خوش قیافه و قهرمان برای نقش اول، یک زن زیبا، احساسات آتشین، توطئه چینی و تعلیق در مورد مسائل جنسی، عملیات جنگی و در آخر، خیانت و قتل. داود اولین بار وقتی متوجه بتشبع شد که همسرش اوریا، یکی از فرماندهان ارتش وی در میدان جنگ برای پادشاه و کشورش می جنگید. نتیجه ارتباط آنها به ارتکاب زنا و حامله شدن بتشبع منجر شد. با نبود اوریا در

خانه، تولد بی موقع بچه موجب شرمندگی می شد. بنابراین داود دستور داد اوریا را به مرخصی بفرستند و در حین شنیدن گزارش اخبار جنگ، ضیافتی با شراب خوب و شامی لذیذ برای او ترتیب داد و سپس او را به خانه نزد همسرش فرستاد، با این تصور که او نیز همان کاری را خواهد کرد که سایر سربازان موقع بازگشت از جبهه جنگ نزد زنان زیبایشان می کنند و این مشکل را حل خواهد کرد. ولی اشکال کار در اینجا بود که اوریا طبق نقشهٔ داود عمل نکرد. حس وظیفه شناسی نسبت به همقطارانش در جبههٔ جنگ، او را واداشت که از رفتن به خانه امتناع ورزد. داود - می توانیم تصور کنیم که چقدر احساس بیچارگی می کرد - می بایست به فکر چارهٔ دیگری باشد. پس به این فکر افتاد که نامه ای به فرمانده اوریا در میدان جنگ بنویسد مبنی بر این که اوریا را به خط مقدم جبهه بفرستد و در هنگام نبرد پشت او را خالی بگذارند تا کشته شود. نامه را نوشت، آن را مهر کرد و به دست خود اوریا داد تا آن را به افسر فرمانده اش برساند. چه فکر بکری! حتی به فکر پدر خوانده های مافیائی هم نمی رسد! در اواخر این باب ظاهراً همه چیز به خوبی و خوشی حل شده است. اوریا از سر راه برداشته شده، جنگ به خوبی پیش می رود و داود با بتشبع ازدواج کرده او را به قصر خود آورده است.

فقط یک چیز باقی مانده است. مهمترین جمله در تمام داستان در پایان آمده است: «اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد» (دوم سموئیل ۲۷:۱۱) و به همین علت هنوز چیزی حل نشده بود و حل نخواهد شد تا زمانی که خدا گناه داود را افشا کند و او را به خاطر آن مجازات نماید. برای درک ارزش واقعی عدالت خدا، کافی است فقط تصور کنیم که عدالت او اجراء نشود. دنیائی را در نظر مجسم کنید که در آن بتشبع ها مورد تجاوز قرار می گیرند، اوریاها کشته می شوند و داودها آزادانه می گردند و کار خود را انجام می دهند. تصور کنید اگر عدالتی در کار نباشد - چه حال و چه در ابدیت - زندگی چگونه خواهد بود. بی گناهان متحمل رنج می شوند و هیچکس خم به ابرو نمی آورد و اغلب حتی کسی متوجه رنج آنها نمی شود. مجرمین در امنیت و آسایش زندگی می کنند و نتیجه می گیرند که پاداش جنایات خود را گرفته اند. اغنیاء و قدرتمندان به آنچه می خواهند می رسند و هیچ چیز مانع آنها نمی شود. فقیران استثمار می شوند و استثمارگران سعادت مند می گردند و این منوال تا به ابد ادامه می یابد. راستی و عدالت مورد استهزا و تمسخر قرار می گیرد و شکایت شاعر واقعیت پیدا می کند که «عدالت همیشه بر دار آویخته شده و ناراستی برای ابد بر تخت نشسته است» (جیمز راسل لاوِل، بحران امروز). بدتر از همه این که تمام شرارتهائی که در خفا انجام می شوند هرگز آشکار نخواهند شد و هرگز فریاد عدالت خواهی برنخواهد خاست.

ولی در دنیای خدا این طور نیست، زیرا شرارتهائی که نسبت به یکدیگر مرتکب می شویم در نظر خدا ناپسند هستند. بنابراین به سه دلیل، برای پیام نبوتی «وای» ها سپاسگزار هستیم.

اول اینکه داوری، واکنش ثابت و تزلزل ناپذیر خدا در مقابل گناه و شرارت است. رفتار و ماهیت خدا هیچ تغییری نکرده است. خدا دقیقاً به همان طریق که به زبان خادمان خود انبیا، اخطارهای خود را

در قالب «وای»ها اعلام می کرد، امروز نیز در مورد تجاوز به حقوق انسانی و موضوع بت پرستی عمل می کند. خدا ممکن است از طریق بلایای طبیعی یا دگرگونی های مصیبت بار داوری خود را در تاریخ اعمال نماید، همان طور که در مورد بنی اسرائیل انجام داد و در سراسر تاریخ ادامه داده است. ولی خدا داوری خود را به صورت نهائی و کامل در پایان تاریخ اعمال خواهد نمود، آن هنگام که خداوند عیسی مسیح بازگشت خواهد کرد «تا زندگان و مردگان را داوری نماید» و هیچکس از حضور در پیشگاه تخت داوری او معاف نخواهد بود. ثروت، قدرت و موقعیت نمی توانند سپری در مقابل خشم خدائی باشند که همه قلبها در حضور او گشوده هستند و هیچ رازی بر او مستور نیست (عبرانیان ۴:۱۲-۱۳). همان طور که قرنها پیش، نویسنده کتب روحانی گفته بود، وقتی خداوند برای داوری بازمی گردد «هیچ مکان پوشیده ای بر روی زمین وجود نخواهد داشت.»

دوم اینکه داوری، آخرین کلام خدا خطاب به جهان نیست. در زندگی هر کس و برای خود دنیا نیز زمانی خواهد رسید که در نجات بسته خواهد شد و دیگر برای ورود بسیار دیر خواهد بود (رجوع کنید به متی ۲۵:۱۰-۱۳). ولی آن زمان هنوز برای هیچیک از ما فرانرسیده است. اعلامهای کتاب مقدس مبنی بر فرارسیدن داوری قریب الوقوع، همیشه حاوی دعوت به توبه است (پیغام یونس به مردم نینوا و عکس العمل آنها را به خاطر بیاورید). بنابراین هشدارهای انبیا مبنی بر وقوع داوری در حقیقت بیان رحمت خدا است، به این نیت که ما را هشیار کند تا قبل از این که دیر شود از گناه برگردیم و رو به سوی او آوریم. به همین دلیل است که کتاب مقدس بر لزوم پاسخ فوری و بی درنگ ما به کلام خدا تاکید کرده است: «امروز اگر آواز او را شنیدید، دلهای خود را سخت مسازید» (مزمور ۹۵:۷-۸؛ رجوع کنید به اشعیاء ۵۵:۶-۷). آگاهی مداوم از تقدس و عدالت خدا موجب می شود که انجیل رحمت خدا در عیسی مسیح را بیش از پیش دوست بداریم و این گنج عظیم را برای خود بیندوزیم. به یاد داشته باشید، کسی که به ایمان عادل شده زیست خواهد نمود! «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح... پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند» (رومیان ۵:۱؛ ۸:۱).

سوم اینکه قصد خدا برای داوری تمام گناهان و برانداختن هر شرارتی، تابع تعهد پایدار او برای استقرار عدالت در سراسر جهان است. نوع دنیائی که اکنون در آن زندگی می کنیم زیاد دوام نمی آود. این دنیا - جائی که در آن خدا مورد بی حرمتی قرار می گیرد، جائی که به حرمت و حقوق مردم تجاوز می شود، جائی که دروغ و تقلب متداول است، جائی که خشونت و خونریزی خیابان ها را رنگین می کند، جائی که فسادهای جسمانی و اخلاقی تمام چشم اندازها را لکه دار می کند - دنیائی نیست که خدا مایل به بقای آن باشد، دنیائی نیست که خدا هنگام آفرینش آن در نظر داشت. خدا شرارت را تا به ابد یا حتی خیلی بیش از این تحمل نخواهد کرد. داوری به زودی خواهد آمد و عدالت انجام خواهد شد. جنایات مخفی مانده و سر پوشیده آشکار خواهند شد. ناراستی ها، راست خواهند گردید و شریران به مجازات

خواهند رسید. عدالت، حقیقت، زیبائی و صلح برقرار خواهد شد.

حال این موضوع خوشایند شما باشد یا نباشد، بستگی به این دارد که تا چه حد مورد ظلم واقع شده اید یا اینکه تا چه حد ظلم کرده اید. اگر کتاب حبقوق را بخوانید و خود را در زمره یکی از مخاطبان «وای»ها بیابید، بسیار نیکو خواهد بود اگر هم اکنون از گناه روی بگردانید و در انتظار رحمت خدا باشید.

فصل ششم

طوفانی که در راه است

طوفانی جهان شمول یک روز خواهد آمد، ولی این طوفان نه ویرانگر بلکه طوفان معرفت و جلال خدا خواهد بود.

"زیرا که جهان از معرفت و جلال خداوند مملو خواهد شد،
به نحوی که آبها دریا را مستور می‌سازد." (حبقوق ۲:۱۴)

نهالی از تنهٔ یَسّی بیرون آمده،
شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.
و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت؛
یعنی روح حکمت و فهم
و روح مشورت و قوّت
و روح معرفت و ترس خداوند
و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود.

موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد
و بر وفق سمع گوش‌های خویش تنبیه نخواهد نمود،
بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد
و به جهت مظلومانِ زمین به راستی حکم خواهد نمود
و جهان را به عصای دهان خویش زده،
شریران را به نفخهٔ لبهای خود خواهد کُشت
و کمربند کمرش عدالت خواهد بود
و کمربند میانش امانت.

گرگ با بره سکونت خواهد داشت
و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید

و گوساله و شیر و پرواری باهم
و طفل کوچک آنها را خواهد راند
و گاو با خرس خواهد چرید
و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید
و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد
و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد
و طفل از شیر باز داشته شده
دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت.
و در تمامی کوه مقدّس من
ضرر و فسادی نخواهند کرد
زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود
مثل آبهائی که دریا را می‌پوشاند.» (اشعیاء ۱۱:۱-۹)

راینهولد نیبوهر در کتاب «ماورای تراژدی» تفاوت بین فلسفه خوش بینی بشر در مورد آینده و ایمان مسیحی را که شامل امید به نجات آینده است، توضیح داده است:

اعتماد قطعی به نیکوئی حیات نمی تواند متکی بر اعتماد به نیکوئی انسان باشد. اعتماد به نیکوئی انسان، صرفاً دیدگاهی خوش بینانه نسبت به آینده است که مانع رهائی انسان از اوهام و خیالات می گردد. تفکر رمانتیسم به فلسفه بدبینی تغییر ماهیت خواهد داد، همان طور که در تاریخ جهان همواره اتفاق افتاده است. ایمان مسیحی با این خوش بینی کاملاً متفاوت است. ایمان مسیحی یعنی اعتماد به خدائی نیکو که خالق دنیائی نیکو است، گر چه جهان اینک نیکوئی خود را از دست داده است؛ اعتماد به خدائی آن چنان نیکو و توانا که سرانجام اعمال شرارت بار انسانها را نابود می کند و آنان را از گناهانشان رهائی می بخشد. این نوع ایمان، خوش بینی نیست. در واقع چنین ایمانی به وجود نخواهد آمد مگر زمانی که فلسفه خوش بینی در هم بشکند و انسانها از اعتماد به اینکه عادل هستند دست بردارند.

یکی از دلایل اهمیت شنیدن پیام داوری در کلام خدا این است که ما را کمک می کند تا تفکر خوش بینی ساده لوحانه را که بر اساس باور به نیکوئی و کاملیت طبیعت انسان است، رها کنیم. کتاب مقدس در رابطه با این مسئله، واقعیتهای زیادی را به ما ارائه نموده است. ولی نباید پس از بریدن از فلسفه خوش بینی به دام فلسفه بدبینانه کلبیون بیفتیم، بلکه وعده امید بخش کتاب مقدس این است که در آینده به قدرت خدا، نجات جهان تحقق خواهد یافت.

دنیائی که می آید

این خبر که خدا می‌خواهد جهان را داوری کند برای شریران خبر بدی است ولی برای تمام کسانی که از گناهان خود نفرت دارند و برای رهائی از آنها دعا می کنند، البته خبر خوبی است. برای تمام کسانی که راستی را دوست دارند و مشتاق دیدن استقرار نیکوئی، زیبائی و حقیقت بر روی زمین هستند، خبر خوبی است، زیرا همان طور که اطمینان داریم خدای نیکو و توانائی که به او اعتماد نموده ایم «اعمال شرارت بار انسانها را نابود می کند و ایشان را از گناهانشان رهائی می بخشد»، به همان اندازه اطمینان داریم که او جهان را از نو می سازد و هماهنگی و سلامتی آن را اعاده می کند. کتاب مقدس به صراحت از نظامی جدید، آسمانی جدید و زمینی جدید که عدالت در آن ساکن می شود، سخن می گوید (رجوع کنید به دوم پطرس ۱۳:۳). عیسی به ما تعلیم داده که برای آمدن ملکوت خدا بر زمین دعا کنیم: «ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود» (متی ۶: ۱۰). حبقوق می گوید که سرانجام روزی دعاهای ما مستجاب خواهند شد. قرنها پیش از این در روزگار نوح، خدا طوفانی عظیم نازل کرد تا زمین را به داوری بپوشاند، ولی یک روز طوفانی دیگر خواهد آمد که طوفان نجات خواهد بود.

حبقوق در مورد روزی نبوت می کند که «جهان از معرفت و جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبها دریا را مستور می سازد» (۱۴:۲). چه وعده زیبا و چه تصویر باشکوهی! روزی خواهد آمد که تنها خدا و کسانی که او را می شناسند و او را دوست می دارند در دنیا باقی خواهند ماند. عهد جدید از دورانی سخن می گوید که خدا همه و در همه خواهد شد و این همان کمال مطلوبی است که حبقوق در انتظار آن بود. اقیانوسها چقدر مملو از آب هستند؟ آفرینش به همین سان از خدا مملو خواهد بود! هر کسی در هر جائی او را خواهد شناخت. هر تپه و درخت و چشمه ای، هر خانه و خانواده ای، هر قوم و قبیله ای، هر کسی که بر زمین باشد سرشار از روح خدا خواهد شد و جلال او را منعکس خواهد نمود.

به دو نکته مهم در مورد این طوفان که حبقوق پیشگوئی کرده توجه کنید. اول اینکه رؤیای او مربوط به آینده و مشخصاً زمینی است، نه آسمانی یعنی به عوض آسمان بر زمین متمرکز شده است. حبقوق می گوید که «زمین» از معرفت و جلال خداوند پر خواهد شد. بر خلاف بسیاری از تصورات معمول در مورد ابدیت - اینکه مردم تا ابد بر ابرها دور هم نشسته و چنگ می نوازند - نجات موعودی که کتاب مقدس از آن سخن می گوید بر روی زمین تحقق خواهد یافت. این زمین یقیناً زمینی جدید است، دنیائی کاملاً جدید که در حقیقت با قدرت خدا به مکانی سرشار از نیکوئی ها و زیبائی های غیر قابل تصور تبدیل می شود. با این وجود دنیائی واقعی خواهد بود که قابل دیدن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن و لمس کردن باشد. امیدی که کتاب مقدس از آن سخن می گوید همان قدر که روحانی است، جسمانی هم هست، امیدی برای بدنهای ما، برای زمین، خورشید، ماه و کل ستارگان در تمام کهکشانهای عالم. خداوند می گوید: «من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم. الحال من همه چیز را نو می سازم» (مکاشفه ۲۱:۶, ۵).

دوم اینکه رؤیای حبقوق بر جلال تأکید می کند، جلالی غیر قابل توصیف، خلقتی تازه، عجیب و غیر

قابل تصور که به قدرت الهی کامل می شود. حبقوق نبوت می کند که زمین، نه تنها از معرفت خدا، بلکه از معرفت و جلال خداوند مملو خواهد شد. این ایده بیانگر برکتی به گستردهٔ آفرینش است، دنیائی مملو از وفور غیر قابل توصیف، شادی و خوشی بی پایان، دنیای امنیت و هماهنگی، خالی از نزاع و ناسازگاری، جائی که عداوتهای کهنه از بین می روند و تمام اختلافات التیام می یابند، نه تنها عداوتهای انسانی، بلکه حتی عداوتهائی که در قلمرو حیوانات وجود دارد. جورج وایت فیلد، مبشر بزرگ قرن هیجدهم، زمانی اشاره کرده بود که پارس سگ شهادتی است بر سقوط دنیا. خود طبیعت، عواقب جدائی افکن و بیگانه کننده گناه را احساس می کند. پولس رسول در باب ۸ رساله به رومیان می گوید که کل خلقت از درد ناله می کند و - هنوز با امیدواری قطعی - چشم انتظار نجات نهائی است:

زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به ارادهٔ خود، بلکه به خاطر او که آن را مطیع گردانید، در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. (رومیان ۸:۲۰, ۲۱)

در ابتدای فصل قبل به متنی زیبا و پر از احساس از نبوت اشعیا اشاره کردم که در آن نبی از طریق مجموعه ای از تصاویر زنده، عجایب خلقت جدید را بیان می کند، آن هنگام که خداوند سرانجام صلح و سلامتی را در سرتاسر دنیا می گستراند و آنگاه

گرگ با بره سکونت خواهد داشت
و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید
و گوساله و شیر و پرواری باهم
و طفل کوچک آنها را خواهد راند
و گاو با خرس خواهد چرید
و بچه های آنها با هم خواهند خوابید
و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد
و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد
و طفل از شیر باز داشته شده
دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت.
و در تمامی کوه مقدّس من
ضرر و فسادی نخواهند کرد
زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود
مثل آبهائی که دریا را می پوشاند.» (اشعیاء ۱۱:۶-۹)

در اینجا نیز مشابه همان تصویر را در اشعیا می بینیم، طوفان باشکوه معرفت و حضور خدا که در راه است. تنها زبان شعر می تواند جلال و عظمت جهان آینده را بیان کنند. نایل پلانتینگا در کتاب خود «نه

به طریقی که فکر می کردیم» استعاره ای از ایرنائوس، یکی از پدران کلیسای اولیه را آورده است که بیانگر مبارک بودن زندگی در خلقت جدید است، آن هنگام که سرانجام ملکوت خدا می‌آید. ایرنوس که تقریباً دو نسل بعد از اتمام نگارش عهدجدید زندگی می کرد و می نوشت، پُری و کاملیت ملکوت خدا را با تصویری از یک تاک فوق العاده بارآور توصیف کرده است.

روزهائی خواهد آمد که در آن تاکهائی می رویند که هرکدام ده هزار شاخه خواهند داشت و در هر شاخه ده هزار ترکه و در هر ترکه ده هزار جوانه و در هر جوانه ده هزار خوشه و در هر خوشه ده هزار حبه... و هر گاه یکی از مقدسین بخواهد خوشه ای بچیند، خوشه دیگر فریاد برمی‌آورد: «من بهتر هستم، مرا بچین و از طریق من خدا را متبارک بخوان.» قدیس ایرنائوس، علیه بدعتها

شالوم

یک کلمه در عهد عتیق وجود دارد که به بهترین نحوی تمام عجایب خلقت تازه را در خود خلاصه می کند و آن کلمهٔ عبری شالوم است که می توان «صلح، آرامش، سلام، سلامتی» ترجمه نمود. پلانتیگا با استفاده از این کلمه، معنی امید بزرگ کتاب مقدسی را تشریح کرده است:

انبیا... در رؤیاهای خود زمانی را می دیدند که بیابانها گلستان می شوند و از کوهها شراب جاری می گردد، اشکها از چهره ها پاک می شود و مردم می توانند بدون اسلحه در بغل بخوابند... سراسر طبیعت بارور، مهربان و پر از چیزهای عجیب می شود، همه انسانها چون برادر و خواهر می گردند و تمامی طبیعت و همه انسانها خدا را می نگرند، با خدا راه می روند، به خدا تکیه می کنند و در خدا شادی و خوشی می نمایند.

اتحاد و صمیمیت خدا، انسانها و تمامی خلقت در عدالت، کاملیت و خوشی همان چیزی است که انبیای عبرانی آن را شالوم می‌خوانند و ما آن را با کلماتی از قبیل، صلح، آرامش و سلامتی ترجمه می کنیم ولی معنی آن حتی بسی فراتر از صلح یا آتش بس بین دشمنان است. در کتاب مقدس، شالوم یعنی شکوفائی، تمامیت و خوشی جهان شمول... شالوم به کلامی دیگر، راهی است که جهان و امور آن باید باشد. نایل پلاتینگا، نه به طریقی که فکر می کردیم

ولی من و شما به خوبی می‌دانیم که در حال حاضر در هیچ جا اوضاع و احوال همان طور نیست که باید باشد. پس در این روزگار شالوم خدا کجاست؟ در میانه دنیای خرد شده ما چگونه می توانیم آن را تجربه کنیم و کجا می توانیم آن پیدا کنیم؟ یک انتقام‌جوی فلسطینی هنگام ظهر وارد یک رستوران شلوغ در اورشلیم می شود، بمبی را که به همراه دارد منفجر می کند و خود و عده ای انسان بی گناه را به کشتن می دهد و عده بیشتری را مجروح می کند. گروهی تروریستی که مسئولیت این عمل را پذیرفته اعلام می کند که بمب گذاری برای انتقام گرفتن از اسرائیلی ها به خاطر ترور رهبران گروههای چریکی صورت گرفته است. اسرائیل نیز با حملات شدیدتری مقابله به مثل می کند. آیا می دانید که اعراب و یهودیان هنگام احوال پرسی روزانه خود از یک کلمه واحد استفاده می کنند؟ این کلمه بیانگر درخواست برکت برای طرف مقابل است: سلام... شالوم... صلح. این طنز، تلخ تر از آن است که بتوان درک کرد.

در حقیقت ما هرگز نخواهیم توانست به دست خودمان و از طریق تلاشهای بی حمایت خود، به شالوم دست یابیم. ساختن دنیائی سرشار از عدالت، برکت و صلح جهان شمول از توانائی ها و ظرفیتهای طبیعت انسان است. وقتی اشعیای نبی، رؤیای خود از خلقت تازه را در باب یازدهم توصیف می نماید، آن را با نبوت دیگری معرفی می کند:

نهالی از تنهٔ یَسّی بیرون آمده،
شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت.
و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت؛
مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد
و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود (اشعیاء ۱۱:۱-۴)

نبوت اشعیا از شاهزاده ای بزرگ از نسل داود سخن می گوید که سالها بعد از خاندان سلطنت یهودا که ظاهراً منقرض شده، بر خواهد خاست تا بر جهان فرمانروائی کند، جوانه ای تر و تازه از کنده ای خشک و مرده. این پادشاه قدرتمند، راستی و عدالت را بر زمین برقرار خواهد کرد و برای ما کارهائی خواهد کرد که ما خود هرگز نتوانسته ایم انجام دهیم. ما اکنون او را می شناسیم و می دانیم که او عیسی مسیح است. او دو هزار سال قبل آمد تا گناهان بشر را کفاره کند و مردم را با خدا و با همدیگر آشتی دهد. بار دیگر خواهد آمد تا نجات تمام دنیا را به کمال برساند. سلطنت پر جلال مسیح در این خلقت تازه، طلیعه ملکوت خدا به تمام معنی خواهد بود و آنگاه شالوم، کل کائنات را پر خواهد ساخت.

البته به یک معنی، کائنات هم اکنون مملو از خدا است. خدا امروز و اینجا در جهان حضور دارد ولی نکتهٔ اسفبار این است که بسیاری از انسانها یا این حقیقت را نفهمیده اند یا از پذیرش آن احتراز می کنند. جهان مملو از مردمانی است که خدا آنها را آفریده، خدا آنها را دوست دارد و می بایست برای خدا زندگی کنند، ولی خدا را نمی شناسند و حتی به نظر هم نمی رسد که هرگز به او اندیشیده باشند، بلکه در عوض خود را درگیر خدایان دروغین مختلف کرده اند. ولی روزی همه چیز عوض خواهد شد.

این تحول حتی در این لحظه هم شروع شده و همه جا نشانه های ملکوت را می بینیم. با مطالعه کتاب حبقوق به طور مستقیم با مشکل شرارت مواجه می شویم و خود را مجبور می بینیم که در مورد آن فکر کنیم. همان طور که قبلاً سعی در تبیین آن داشتم، این موضوع به راستی مشکلی جدی و شاید بتوان گفت که جدی ترین مشکل بشر است، بخصوص برای کسانی که به خدای کتاب مقدس ایمان دارند. ولی مردمان غیرمذهبی نیز با مشکل دیگری به نام مشکل نیکوئی مواجه هستند. اگر خدائی نیست، تمام نیکوئی ها و زیبائیهای جهان از کجا آمده است؟ آیا می توان معتقد بود که منشاء همه چیز «شانس» محض است؟ چیزی که فرهنگ لغات وبستر آن را به خوبی این گونه تعریف کرده است: ضمیر غیر شخصی فرضی و بی هدف برای اتفاقات غیر قابل توضیح.» اگر همه کس و همه چیز، محصول زمان و حرکات تصادفی است، چه کسی عشق را آفریده است؟ از چه کسی باید تشکر کنیم

برای زیبائی زمین، برای جلال آسمانها،
برای محبتی که از هنگام تولد با ما و پیرامون ما است؟

برای اینکه اشتباهی پیش نیاید، به همان میزان که از رنج و بدی در این دنیا ناراحت می شویم، همچنین بایستی برای تمام خوبی ها و شادی ها شکرگزار باشیم. اگر ما ایمان داران می کوشیم ایمان به خدا را با تجربه های تلخ خود آشتی دهیم، چرا نباید تجربه زیبائی های موعود و نیکوئی های فوق از شایستگی انسان، سنگدل ترین منکرین خدا را برای لحظه ای به تأمل و شگفتی نیاورد؟

کسانی که خود را مسیحی - یعنی پیرو عیسی - می دانند می توانند مسئله نیکوئی را برای بی ایمانان مشکل تر کنند. ما باید زندگی خود را صرف این کنیم که مایه های قابل رؤیت شالوم برای دنیا روز به روز بیشتر و قوی تر شود. بایستی در هر زمینه ای از زندگی - در کار و استراحت، مسئولیتهای مدنی، روابط دوستانه و خانوادگی، علائق شخصی و فعالیتهای اوقات فراغت - ملکوت صلح و آشتی را بیشتر گسترش دهیم. در اینجا این سؤال را از شما می پرسم که اگر زندگی شما حداقل قطره ای برای آن طوفان بزرگ آینده فراهم کند، چه زمانی زمین مملو از معرفت و جلال خدا می شود، مثل آبهائی که دریا را می پوشاند؟

فصل هفتم

خدا کجاست؟

خدا در کجای این جهان است؟ حبقوق، نبی زمان قدیم، پاسخی عمیق برای این سؤال ما دارد:

"از بت تراشیده چه فایده است که سازندهٔ آن، آن را بتراشد
یا از بت ریخته شده و معلم دروغ
که سازنده آن بر صنعت خود توکل بنماید
و بتهای گنگ را بسازد.
وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو
و به سنگ گنگ که برخیز!
آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟
اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود
لکن در اندرونش مطلقاً روح نیست.
اما خداوند در معبد مقدس خویش است،
پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد." (حبقوق ۲:۱۸-۲۰)

بر اساس تحقیقی که در آمریکا تحت عنوان «سر و صدا و تأثیرات آن» انجام شده، سر و صدای بیش از حد در محیط زندگی، آسیبهای زیادی به انسان وارد می کند. امروزه سر و صدا همه جا هست؛ در واقع اگر در شهر زندگی می کنید، گریز از آن غیر ممکن است. صدای تردد وسایل نقلیه، غرش هواپیماها، صدای گوشخراش وسایل و ماشین‌آلات سنگین، سر و صدای وسایل صوتی و تصویری و ضربات کوبنده موتورها و ماشین ها در پاره ای اوقات واقعاً کر کننده هستند.

اما از دست دادن شنوائی تنها یکی از پیامدهای زیان بار قرار گرفتن در معرض بمباران صوتی با شدت بالا است. تحقیق مذکور به موارد دیگری از اثرات مخرب سر و صدا اشاره می کند. بر اساس مطالعات آژانس حفاظت محیط زیست، قرار گرفتن در معرض سر و صدا باعث ایجاد مشکلاتی در روابط انسانها، کاهش دقت در انجام کارها و اختلال در خواب می شود و موجب تأثیرات منفی در سلامتی انسان از جمله واکنشهای جسمی و روانی نظیر افزایش استرس و بالا رفتن موقتی و حتی دائمی فشار خون می گردد. نکته مورد علاقه من در این تحقیق، همان تأثیر نهائی سر و صدا است که در این گزارش به آن اشاره شده است: سر و صدا آزار دهنده است. لازم نبود پول زیادی خرج کنند که با مطالعه و تحقیق زیاد

این موضوع را دریابند، خود من مجانی این را به آنها می گفتم.

به یاد دارم که وقتی هنوز بچه بودم جلسه پرستشی یک شنبه در کلیسای ما اغلب با سرودی از گروه کُر شروع می شد که به طرزی ملایم و محترمانه این جملات از باب دوم کتاب حبقوق سرائیده می شد: «خداوند در معبد مقدس خویش است، پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد» (آیه ۲۰). حبقوق نبی با این آیه ما را دعوت می کند که از دنیای شلوغ اطراف خود فاصله بگیریم و به حقیقتی عمیق تر در مورد واقعیت نهائی بیندیشیم. او پیشنهاد می کند که لحظه ای تمام سر و صداها - همهٔ مشاجرات، داد و فریادها، غرولندها، اغراق گوئی ها، لاف زدنها، سر و صدای حراجی ها و گرد خود چرخیدن های بی پایان - را خاموش کنیم و آرام و بی صدا در حضور خداوند خدای خود سجده نمائیم. در حقیقت، گفتار حبقوق بیانیه ای دستوری است.

«خداوند در معبد مقدس خویش است»

ابتدا به قسمت اول آیه که حالت خبری دارد بپردازیم: «خداوند در معبد مقدس خویش است.» گفتن این که خدا در معبد خویش است دقیقاً چه مفهومی دارد؟ آیا حبقوق و هم کیشان یهودی او فکر می کردند که خدای تمام آسمانها و زمین در عمارتی سنگی بر فراز تپه ای در شهر باستانی اورشلیم ساکن است؟ البته که نه! وقتی سلیمان پادشاه، بنای این معبد تماشائی را سه قرن پیش از حبقوق نبی به پایان رساند و خود نیز سرپرست مراسم تقدیس آن بود، چنین دعا کرد: «اما آیا خدا واقعاً بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک، گنجایش تو را ندارد تا چه رسد به این خانه که من بنا کرده ام» (اول پادشاهان ۸:۲۷). ایمان داران عهد عتیق درست مانند ایمان داران عهد جدید به خوبی می دانستند که خدا هرگز در هیچ بنای ساخته دست انسان نمی گنجد: «خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد» (یوحنا ۴:۲۴). خدای راستین، خدای زنده و حقیقی تمام آسمانها و زمین، بی نهایت بزرگتر از تمام کائنات است. او همان طور که در عهد جدید می خوانیم، در معبدهای ساخته شده به دست انسان زندگی نمی کند (اعمال ۱۷:۲۴). اگر کل کائنات نیز گنجایش خدا را ندارد، پس چگونه ممکن است نقطه ای کوچک در این دنیا مسکن او باشد؟ پس «خدا کجاست؟» صحیح ترین پاسخ ممکن به این سؤال این است که «خدا همه جا هست.» یا ممکن است سؤال کنیم: «خدا در کجا نیست؟» برای مثال به شهادت داود در مزمور ۱۳۹ گوش فرا دهید:

از روح تو کجا بروم
و از حضور تو کجا بگریزم؟
اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی؛
و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی.
اگر بالهای سحر را بگیرم

و در اقصای دریا ساکن شوم
در آنجا نیز دست‌های تو مرا رهبری خواهد نمود
و دست راست تو مرا خواهد گرفت. (مزمور ۱۳۹:۸-۱۰)

بنابراین وقتی حبقوق می گوید خدا در معبد مقدس خویش است، گفتار وی هیچ ارتباطی با جغرافیا ندارد بلکه از بیانی الهیات سخن می گوید. هدف نبی این نیست که مکان خدا را برای ما تعیین نماید بلکه به حقیقت عمیق تری اشاره می کند، حقیقتی که هم دربارۀ خداست و هم دربارۀ جهان. وقتی کتاب مقدس می گوید خدا در معبد مقدس خویش است، خواه اشاره به معبد زمینی اورشلیم باشد خواه به قدس آسمان که «مکان سکونت» اوست (اول پادشاهان ۸: ۳۰)، بدین معنی نیست که مکان حضور خدا را در محل خاصی تعیین کرده باشد. این سخن بیشتر عبارتی استعاری است برای بیان این حقیقت که خداوند قادر، بر تمام خلقت فرمانروائی می کند، عبارتی نمادین برای بیان این حقیقت است که خدا الحال اقتدار خود را بر همه چیز و همه کس اعمال می کند. او متعال و بر فراز کائنات است، او «بر کروبیان جلوس نموده است»، بر کروبیانی که بالهای خود را بر صندوق عهد در قدس الاقداس گشوده اند (مزمور ۸۰: ۱). و تمام این عبارات یعنی خدا فوق همه چیز و به بیان کتاب مقدس «خداوند متعال» است (مزمور ۴۷: ۲). زیرا خدا بر تخت سلطنت نشسته و فرمانروا اوست و بر همه چیز و همه کس اقتدار و تسلط دارد.

اخیراً مقاله ای از یک ژنرال ارتش خواندم که عنوان آن را بر اساس علاقه ای که نظامیان به واژه سازی از کلمات دارند SACEUR (حروف اول عبارت Supreme Allied Commander, Europe) گذاشته بود یعنی «فرماندهی کل هم پیمانان، اروپا». بسیار خوب، عنوان خداوند به روش نظامی SACU از Supreme Commander, Universe به معنی «فرماندهی کل کائنات» می شود! این همان حقیقتی است که سراینده مزامیر علاقه زیادی به سرودن آن دارد:

خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است
و کمر خود را به قوت بسته است.

در میان امتها بگوئید "خداوند سلطنت را گرفته است!"

خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند
و جزیره های بسیار مسرور گردند.

تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی.
بر جمیع خدایان بسیار اعلی هستی.

خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند!
بر کروبین جلوس می‌فرماید، زمین متزلزل گردد! (مزمور ۹۳:۱؛ ۹۶:۱۰؛ ۹۷:۱,۹؛ ۹۹:۱)

و این حقیقتی است که خدا می‌خواهد از اشارهٔ حبقوق به «بودن خدا در معبد مقدس خویش» به ما بفهماند، حقیقتی که یقیناً باعث شادی و تقدیس ما شود!

گفتن اینکه خدا در معبد مقدس خویش است، نه تنها بیانگر فرمانروائی مقتدرانه خدا بر خلقت است، بلکه به حقیقت دیگری در مورد خود کائنات نیز اشاره می‌کند. معبد اورشلیم از روی الگوی خیمه اجتماع بنا شد، چادری که در زمان خروج در بیابان با هدایت موسی ساخته شد تا مردم در آن پرستش کنند. خدا به موسی امر فرمود و او را به شیوه‌ای بسیار دقیق راهنمائی کرد تا همه چیز را بر اساس نمونه‌ای که خداوند به او داده بود، بسازد. بنابراین معبد زمینی بر اساس نقشه‌ای ساخته شد که بازتاب قدس واقعی خدا در آسمان بود، درست همان طور که مراسم و قربانیهای معبد، پیش نمود آن قربانی واقعی بود که عیسی بر صلیب گذرانید.

اما اگر معبد اورشلیم نمونه‌ای زمینی از قدس آسمانی بود، علاوه بر این کتاب مقدس می‌گوید که خود زمین نیز به نوعی نمونه‌ای از معبد است. در کلام خدا می‌خوانیم که «زمین و پُری آن از آن خداوند است، ربع مسکون و ساکنان آن. زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد و آن را بر آبها ثابت گردانید» (مزمور ۲۴:۱-۲) و باز می‌گوید: «زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند، من ارکان آن را برقرار نموده‌ام» (مزمور ۷۵:۳). محققین کتاب مقدس می‌گویند که این لحن و بیان که درباره بنیانها و ستونهای زمین صحبت می‌کند بدین منظور است که تصویری از معبد به ذهن خواننده القاء نماید. مثل این است که بگوئیم تمام جهان به معبد و نوعی قدس می‌ماند که مملو از حضور خداوند است. بنابراین وقتی گفته می‌شود که خدا در معبد مقدس خویش است، نباید این طور فکر کنیم که خدا تنها بر فراز جهان و در آن بالا بالاها است بلکه بدانیم که خدا در عین حال در جهان نیز حضور دارد. در اصطلاح الهیاتی، این آیه نه تنها به برتری خدا، بلکه به حضور همه جانبه او اشاره می‌کند. معبد اورشلیم به همراه صندوق عهد که در قدس الاقداس آن قرار داشت، نمادی از حضور خدا و مکان سکونت او درمیان قوم خود بود. خدا پادشاهی نیست که بسیار دور از ما به فرمانروائی خود مشغول باشد و کسانی که تحت سلطنت او زندگی می‌کنند به او دسترسی نداشته باشند. خیر! او زنده و حاضر است و با جهان و مخلوقات خود رابطه‌ای نزدیک و صمیمانه دارد. خدا در قدرت و اقتدار فراتر از ماست اما در محبت و رأفت با ما است.

در حضور او خاموش باشید

بنابراین اعلام بزرگ حبقوق نبی این است: «خدا در معبد مقدس خویش است.» خدا هم بر ما فرمانروائی می‌کند و هم با ما ساکن است. در ادامهٔ این نوید شادی بخش، نبی به ما سفارش می‌کند: «پس به حضور وی خاموش باشید» (حبقوق ۲:۲۰). چرا به ما سفارش شده که در مقابل خداوند

همیشه حاضر و ناظر جهان خاموش و ساکت باشیم؟ خاموش بودن در حضور او چه مفهومی دارد؟ به نظر من، سکوت قبل از هر چیز نشانهٔ اطاعت ماست. چنین سکوتی، سکوت فروتنی، احترام و هیبت - و به بیان کتاب مقدس - سکوت ترس است: «ترس خداوند، ابتدای حکمت است» (امثال ۹:۱۰). یکی از محققین کتاب مقدس به نام آلک موتیر، ترس خداوند را «ترس فرزند از رنجانیدن خدای پدر» توصیف کرده است. هر وقت به معنی ترس خداوند می اندیشم، اغلب به یاد صحنه ای از داستان شیر، جادوگر و کمد، نوشتهٔ سی. اس. لوئیس می افتم. موقعی که بچه های پیونسی اندکی پس از ورود به نارنیا، برای اولین بار چیزهائی در مورد اصلان (نام شیر داستان) شنیدند، یکی از آنها پرسید: «آیا خطرناک است؟» و به او جواب دادند که «البته خطرناک است ولی بدجنس نیست.» اصلان شیری رام شده نبود و خدا نیز خدائی رام شده نیست.

بنابراین خاموش بودن در حضور خداوند به معنی خدا ترسی است. یعنی با فروتنی در حضور او سجده کنیم و خود را با آگاهی کامل تحت فرمان و اقتدار ملوکانهٔ او قرار دهیم. یعنی اعتراف به اینکه ما و هر آنچه داریم تنها متعلق به خدا است زیرا خداوند تنها خدا است و خدائی غیر از او نیست. با فروتن ساختن خود در حضور خدا، هم به محبت او نسبت به ما اعتراف می کنیم و هم به سروری او نسبت به ما اعتراف می نمائیم. سفارش حبقوق مبنی بر ساکت بودن در حضور خدای زنده، ایرادی طعنه‌آمیز به بت پرستی بسیاری از معاصران خویش است.

"از بت تراشیده چه فایده است که سازندهٔ آن، آن را بتراشد
یا از بت ریخته شده و معلم دروغ
که سازنده آن بر صنعت خود توکل بنماید
و بتهای گنگ را بسازد.
وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو
و به سنگ گنگ که برخیز!
آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟
اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود
لکن در اندرونش مطلقاً روح نیست.
اما خداوند در معبد مقدس خویش است،
پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد." (حبقوق ۲:۱۸-۲۰)

به تضادی که حبقوق نبی بر آن تأکید می کند توجه کنید. در اینجا خصوصیات تمام بتها ذکر شده که همه بی جان، بی فایده ناتوان و ساختهٔ دست انسان هستند. کسانی که دست نیاز به سوی بتها دراز می کنند، چیزی جز آفریده های ذهن خود را پرستش نمی کنند، ولی خداوند در معبد مقدس خود است.

بر عکسِ بتهای بی ارزش، خدا فرمانروا است و عمل می کند، خدا زنده است و سخن می گوید. بتها در اشکال و اندازه های مختلف پدیدار می شوند و برخی از آنها قابل رؤیت نیستند اما همه ساخته و پرداخته ذهن انسان و تجسمی از امیال و آرزوهای ما هستند. بتها خدایان دروغین می باشند و تنها خدای کتاب مقدس خدای واقعی است. همان طور که جان کالوین یک بار گفته بود: خدا هیچ شریک و همکاری ندارد. اینها همان حقیقت اساسی است که وقتی در اطاعت سرشار از سکوت و خاموشی در حضور خداوند زانو می زنیم به آن اعتراف می کنیم.

ولی در عین حال بسیار مهم است که درک کنیم، سکوت ما در حضور خدا سکوتی ناشی از ایمان است. وقتی در حضور خداوند خاموش هستیم، بر حقیقت پادشاهی و اقتدار خدا - بر نیکوئی و قدرت خدا - تأکید می کنیم، حتی اگر نتوانیم اینها را به روشنی در پیرامون خود مشاهده کنیم. این حقیقت که خدائی نیکو و مهربان بر جهان سلطنت می کند، همیشه مشهود نیست. یکی از دلایل اینکه کتاب مقدس قویاً اعلام می کند که خدا بر تخت جهان سلطنت می کند همین است. همان طور که دیدیم خود حبقوق با این سؤال درگیر بود که چرا خدا در مقابله با شرارت کوتاهی می کند و چنین پیداست که تمایل دارد در برابر حوادث تلخ و ناگواری که در این جهان روی می دهد دخالتی نکند و شرارت همچنان راه خود را ادامه دهد. ایمان به خدا، پاسخگوی تمام سؤالات ما در مورد مصائب زندگی و پایان بخش تمام کشمکش های ما با تردید و ترس نیست، ولی در نهایت موجب می شود نقطه پایانی بر فریادها و شکایات ما بگذارد و ما را به جائی می رساند که با ایمان و اعتماد، در حضور خدا با سکوت و احترام زانو بزنیم. کالوین می گفت: «بیاموزیم که خدا را با سکوت خود تمجید نمائیم.»

وقتی دانشجوی سال سوم کالج بودم یک شب زمستانی دیروقت به اتاقم برگشتم و متوجه یادداشتی شدم که به در اتاق نصب شده بود. در یادداشت از من خواسته شده بود که هر ساعتی رسیدم، فوراً خود را به خانه برادرم تام برسانم . وقتی به آنجا رسیدم فهمیدم که برادر بزرگترمان پال، در یک عملیات جنگی در ویتنام کشته شده است. عصر روز بعد همه اعضای خانواده، دور میز شام جمع شده بودیم. پدرم در جای همیشگی خود، در بالای میز نشسته بود. او که از بیماری پارکینسون رنج می برد و با بار غم و شوک ناشی از مرگ فرزند، در صندلی خود مچاله شده بود، پیرتر و ضعیف تر به نظر می رسید. هیچ کس چیزی نمی گفت و همه ساکت و آرام همان جا نشسته بودند. سپس قبل از آنکه میز را جمع کنند پدرم طبق معمول کتاب مقدس را برداشت تا مثل همیشه قسمتی از آن را بخواند. چند لحظه آن را در دستان خود نگاه داشت و بعد به من داد که بخوانم وقتی به چهره اش نگاه کردم، فوراً به یاد ایوب داغدار افتادم که در مرگ فرزندانش می گریست. کتاب مقدس را گشودم و از باب اول کتاب ایوب خواندم: «خداوند داد و خداوند گرفت؛ نام خداوند متبارک باد.» سپس چیزی مرا واداشت که مزمور ۱۰۳ را بخوانم و ادامه دادم: «ای جان من خداوند را متبارک بخوان و هر چه...» یک نفر فریاد زد که نخوانم، ولی پدرم سرش را بلند کرد و با لحن تندی گفت: «نه! ادامه بده.» من هم ادامه دادم: «... و هر چه در درون من

است نام قدوس او را متبارک خواند. ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسانهای او را فراموش مکن.» و چون می‌خواندم، پدرم مانند ایوب در حضور خدا سرش را خم کرده بود و دعا می‌کرد.

از آن پس یاد گرفتم که چگونه می‌توان در سکوت، خدا را ستایش نمود.

فصل هشتم

یاد بگیریم دوباره سرود بخوانیم

شاید شما از زندگی ضربه خورده باشید یا اینکه حتی شما را به زمین کوبیده باشد، اما با این وجود می‌توانید یاد بگیرید که دوباره سرود بخوانید:

دعای حبقوق نبی بر شجونوت.

ای خداوند چون خبر تو را شنیدم
ترسان گردیدم.
ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن!
در میان سالها آن را معروف ساز
و در حین غضب رحمت را به یاد آور. (حبقوق ۳:۱-۲)

چون شنیدم احشایم بلرزید
و از آواز آن لبهایم بجنبید
و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده
در جای خود لرزیدم،
که در روز تنگی استراحت یابم
هنگامی که آنکه قوم را ذلیل خواهد ساخت،
بر ایشان حمله آورَد.
اگر چه انجیر شکوفه نیاورد
و میوه در موها یافت نشود
و حاصل زیتون ضایع گردد
و مزرعه‌ها آذوقه ندهد،
و گله‌ها از آغل منقطع شود
و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد،
لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد
و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.

یهوّه خداوند قوت من است
و پایهایم را مثل پایهای آهو می گرداند
و مرا بر مکان بلندم خرامان خواهد ساخت.

برای سالار مغنیّان بر ذوات اوتار. (حبقوق ۳:۱۶-۱۹)

پرلاندرا، دومین رمان از سه گانهٔ علمی تخیلی سی. اس. لوئیس، راجع به سیارهٔ زهره است، دنیائی سقوط ناکرده که هرگز زنگار شرارت را بر خود ندیده است. شخصیت اصلی کتاب، یک استاد انگلیسی دانشگاه به نام الوین رنسوم است که به پرلاندرا فرستاده می شود تا تلاشهای شیطان برای فریب «حوا»ی آن سیاره به منظور طغیان علیه خدا و در نتیجه وقوع تراژدی سقوطی دیگر را خنثی نماید. رنسوم در هنگام تعقیب «ناانسان» - شیطان که به هیئت انسانی درآمده - ناگهان در وسط یکی از جزایر شناور سیاره با منظره ای ترسناک مواجه می شود. می بیند که یکی از زیباترین موجودات آن سیاره وحشی شده و ناانسان بدن کوچک آن را دریده و کشته است.

دیدن چنین صحنه هائی بر روی زمین البته ممکن است زشت و زننده باشند، ولی رنسوم تا آن لحظه، هیچ نشانه ای از مرگ و فساد در پرلاندرا ندیده بود و درواقع این منظره برایش مثل ضربه ای گیج کننده بود. مانند اولین تشنج دردی مزمن که زنگ خطری است برای مردی که فکر می کرد شفا یافته ولی اطرافیانش او را فریب داده اند و اکنون می داند که این بیماری بالاخره او را از پای درخواهد آورد. مانند اولین دروغ از زبان دوستی بود که شخص به صداقت او اطمینان کامل داشت. به هرحال واقعیتی بود که به چشم خود می دید... زشتی و کراهت وضعیت به حدی غیر قابل تحمل بود که سراپا احساس شرمساری می کرد. بهتر می بود، یا حداقل در آن لحظه چنین می اندیشید، که هرگز دنیائی وجود نمی داشت تا این اتفاق در آن واقع شود.

اگر در اثر تماس طولانی مدت با شرارت، به حضور آن در جهان این همه عادت نکرده بودیم، اگر ظلمهای بی جهت و خشونتهای بی سبب چنین در تار و پود زندگی روزانه ما و گزارشهای خبری رسانه ها تنیده نشده بود، اگر بی تفاوتی نسبت به هر نوع رنجی به طور عادی قسمتی از سیستم ایمنی روانی ما نبود، می بایست هر وقت نمونه هائی از اعمال دست شیطان را می دیدیم، چنان عکس العملی از خود نشان دهیم.

در نبوت کوتاهی که حبقوق بیان می کند متوجه واکنش پر احساس وی نسبت به مسئله شرارت می شویم. احتمالاً او با این کلمات در کتاب «جامعه» موافق بوده است: «بطالتی هست که بر روی زمین کرده می شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع می شود و شریران اند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می شود. پس گفتم که این نیز بطالت است» (جامعه ۸:۱۴). چون حبقوق شروع به درد دل کردن نمود، سؤالات بسیاری، یکی بعد از دیگری بر زبانش جاری می شد. چرا قوم خدا این

قدر رنج می برد؟ ما که قوم برگزیده خدا هستیم، چگونه می توانیم چنین جامعه فاسد و شریری بسازیم؟ چرا به نظر نمی رسد که خدا جواب دعاهای ما را بدهد و ما را نجات بخشد؟ چرا شریران کامیاب می شوند و در همان حال بی گناهان از بین می روند؟ چرا هرگز به نظر نمی رسد که اوضاع تغییر کند یا بهتر شود؟

حبقوق نبی در همان حینی که تمام این سؤالات را مطرح می کرد رؤیائی دید. او در دورنمای آینده، پیروزی عدالت و حقیقت خدا را دید. وعده خدا را شنید مبنی بر اینکه به زودی جواب تمام سؤالات خود را خواهد گرفت. او به بزرگترین درسی که انسان می تواند از زندگی خود بگیرد شهادت داد: آنانی که به خدا توکل و اعتماد می کنند، به ایمان خود عادل محسوب می شوند و تا به ابد زندگی خواهند نمود. و بالاخره اینکه حبقوق به یاد آورد که خداوند هم اکنون بر تمام جهان فرمانروائی می کند و ما بایستی با اطاعت و سکوت در حضور او زانو زنیم و ایمان داشته باشیم که که خدا هم با ما و هم برای ما است و اینکه همه چیز برای خیریت و نجات ما در کار هستند.

سرود حبقوق

حبقوق برای اکثر سؤالهای خود، حداقل از دیدگاه عقلانی جوابهائی دارد ولی چیزی بیشتر از آن می خواهد. خدا به حبقوق جواب می دهد و او آن جوابها را درک می کند و می پذیرد. حال نوبت اوست که با تمام وجود نسبت به اقدام خدا واکنش رضایت بخشی نشان دهد. پس تصمیم می گیرد یک بار دیگر به دعا بپردازد و باب سوم و آخر کتاب او حاصل این دعای اوست. درواقع باب سوم کتاب حبقوق چیزی فراتر از دعا بلکه سرودی سرشار از قدردانی است: «دعای حبقوق نبی بر شجونوت» (۱:۳). هیچ کس دقیقاً معنی واژه عبری شجونوت را که عیناً نقل شده است نمی داند و شاید نام آهنگ یا نغمه ای موسیقائی باشد و در آخر همین باب اشاره دیگری به سازهای زهی شده که این سرود را همراهی می کنند (آیه ۱۹). بنابراین حتی اگر آهنگ این سرود را ندانیم، می توانیم آن را با کلمات بخوانیم، همان طور که این خادم خدا به ما تعلیم می دهد که وقتی تجربه های زندگی باعث تزلزل ایمان ما به خدا می شوند، چگونه سرود بخوانیم.

سرود حبقوق با آهنگی ملایم شروع می شود: «ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خود را در میان سالها زنده کن. در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب، رحمت را به یاد آور» (۲:۳). وقتی می خواهید با خدا صحبت کنید، بهترین راه برای شروع دعا، لحنی متواضعانه و حتی ترس در حضور اوست. چه خوب است که متوجه باشیم خدا در اعلای آسمان است و ما در اسفل زمین، خدا عظیم است و ما حقیر، خدا قدوس است و ما گناهکار. بنابراین با ترس و احترام در حضور او بایستیم.

حبقوق نبی با نگاهی به گذشته دعای خود را ادامه می دهد: «ای خداوند چون... اعمال تو را شنیدم» و سپس شروع به بازخوانی اعمال خداوند می کند. اگر به خاطر وضعیت فعلی زندگیتان، در

خواندن سرود ایمان دچار مشکل هستید، بهترین راه این است که به خاطرات خود رجوع کنید. به گذشته نگاه کنید و تمام کارهائی را که خدا برای شما انجام داده است به خاطر آورید. آنها را مجدداً مرور کنید و خود را تنها به کارهائی که خدا در طول زندگی شما برایتان انجام داده محدود نکنید. به یاد آورید که خدا حتی قبل از اینکه شما پا به این جهان بگذارید کارهای بسیاری برایتان انجام داده است، کارهائی که در دوران کتاب مقدس و حتی قبل از آن برای شما کرده است.

یادآوری

اکثر نویسندگان کتاب مقدس غالباً اعمال مقتدرانه و نجات بخش خدا را یادآوری کرده اند یعنی آن لحظاتی در تاریخ جهان که خدا شخصاً و با قاطعیت برای رهائی و نجات قومش دخالت کرده است. بزرگترین اقدام خدا در عهد عتیق، واقعه خروج یعنی داستان رهائی بنی اسرائیل از قید بندگی در مصر بود. در عهد جدید، بدون شک قدرتمندانه ترین و بزرگترین عمل خدا صلیب است، آن هنگام که برّه راستین فصح قربانی شد تا با خون خود قوم خدا را فدیه دهد، جائی که پسر انسان بلند کرده شد تا زندگی تمام کسانی را که به او ایمان آورده اند نجات بخشد. اینها وقایعی هستند که بنی اسرائیل و کلیسا هیچ وقت از تکرار و بازخوانی آنها خسته نمی شوند.

تکرار مکرر داستان خروج توسط عده زیادی از نویسندگان کتاب مقدس بسیار تعجب آور به نظر می رسد. حتی با این وجود، آنچه بیش از هر چیز دیگر توجه انسان را به خود جلب می کند این است که آنان در بازگوئی های خود، خوانندگان را درست در بطن روایت قرار می دهند. وقتی موسی درست قبل از مرگش، در آستانه ورود به سرزمین موعود با قوم بنی اسرائیل سخن گفت، بعضی از خطاهائی را که در طول مهاجرت خود مرتکب شده بودند، به آنها یادآوری نمود.

پس به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که یَهُوَه خدای ما به ما می‌دهد رسیده‌اید. اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برآی و چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش...»

لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید و در خیمه‌های خود همهمه کرده، گفتید: «چون که خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد...»

پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان مباشید. یَهُوَه خدای شما که پیش روی شما می‌رود برای شما جنگ خواهد کرد...»

لیکن با وجود این، همه شما به یَهُوَه خدای خود ایمان نیاوردید... (تثنیه ۱: ۲۰-۲۳)

توجه کنید که موسی در نقل این روایات تاریخی مرتباً از ضمیر دوم شخص جمع استفاده می کند: «این را به شما گفتم و شما این را گفتید، پس این را گفتم و شما آن را انجام دادید.» ولی وقایعی که

موسی توصیف می کند، وقایعی هستند که ۳۸ سال قبل، در زمان پدران و اجداد شنوندگانی که در آن لحظه صحبتهای او را می شنیدند اتفاق افتاده بود. هیچ کدام از آنها در اتفاقاتی که موسی اشاره می کرد دخالتی نداشتند، در آن زمان یا بچه های کم سن و سال بودند یا اصلاً به دنیا نیامده بودند! بجز کالیب و یوشع تمام کسانی که در آن تحول بزرگ همراه موسی بودند اکنون در قید حیات نبودند! (رجوع کنید به تثنیه ۲:۱۴-۱۵ و اعداد ۲۶:۶۵). با این وجود موسی طوری با نسل حاضر قوم خدا سخن می گوید که گویا در وقایع ۳۸ سال پیش شخصاً حضور داشته اند.

البته همین الگو در مورد جوانب خوشایند واقعه خروج نیز به کار می رود. موسی کمی بعد در ادامه سخنان خود می گوید:

آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنان که تو شنیدی؟ و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یَهُوَه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما به عمل آورد؟

این برتو ظاهر شد تا بدانی که یَهُوَه خداست و غیر از او دیگری نیست. از آسمان آواز خود را به تو شنوانید تا تو را تأدیب نماید و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی...

یَهُوَه خدای ما با ما در حوریب عهد بست. خداوند این عهد را با پدران ما نبست بلکه با ما که جمیعاً امروز در اینجا زنده هستیم. خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد. (تثنیه ۴:۳۲-۳۶؛ ۵:۲-۴)

وقتی خداوند عید فصح را مقرر فرمود و فرمان داد که آن را در تمام نسل های آینده رعایت کنند، اضافه نمود: «چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، گوئید این قربانیِ فصَح خداوند است که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد..» (خروج ۱۲:۲۶-۲۷). یکی دانستن تمام نسلهای قوم خدا با اولین نسلی که عملاً در زمان وقایع نجات زندگی می کرد تنها به این موارد محدود نمی شود. اقدام عظیم خدا در رهائی قوم خود که با برگزاری عید فصح یادآوری می شود، آن هنگام نبود که خداوند «از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد و خانه های ایشان را خلاصی داد» بلکه «وقتی خانه های ما را خلاصی داد.» موسی در باب ششم کتاب تثنیه با تکرار این فرمان، آن را بسط می دهد:

چون پسر تو در ایّام آینده از تو سؤال نموده گوید که "مراد از این شهادات و فرایض و احکامی که یَهُوَه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟" پس به پسر خود بگو: "ما در مصر غلام فرعون بودیم و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد و خداوند آیات و معجزات عظیم و دردها بر

مصر و فرعون و تمامی اهل خانهٔ او در نظر ما ظاهر ساخت و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، در آورد.» (تثنیه ۶:۲۰-۲۳)

بنابراین وقتی نویسنده کتاب مقدس به روایت داستان نجات می پردازد، صرفاً به یادآوری وقایع بزرگی که مدتها قبل برای مردمانی دیگر اتفاق افتاده اکتفا نمی کند. یادآوری از دیدگاه کتاب مقدس مفهوم بیشتری از به یاد آوردن محض دارد. یادآوری ی کواقعه یعنی با آن زیستن و خود را با آن یکی دانستن. حبقوق در اینجا و در قالب شاعرانه باب سوم همین کار را می کند.

خدا از تیمان آمد
و قدّوس از جبل فاران، سلاه.
جلال او آسمانها را پوشانید
و زمین از تسبیح او مملّو گردید.
پرتوِ او مثل نور بود
و از دست وی شعاع ساطع گردید
و ستر قوّت او در آنجا بود.
پیش روی وی وبا می‌رفت
و آتش تب نزد پایهای او می‌بود.
او بایستاد و زمین را پیمود.
او نظر افکند و امّت‌ها را پرا کنده ساخت
و کوههای ازلی جَستند
و تلّهای ابدی خم شدند.
طریق‌های او جاودانی است.
خیمه‌های کوشان را در بلا دیدم
و چادرهای زمین مدیان لرزان شد...
با غضب در جهان خرامیدی
و با خشم امّت‌ها را پایمال نمودی.
برای نجات قوم خویش
و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی.
سر را از خاندان شریران زدی
و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلاه.
سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی،

حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پرا کنده سازند.
خوشی ایشان در این بود
که مسکینان را در خفیه ببلعند.
با اسبان خود بر دریا
و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی. (حبقوق ۳:۳-۷, ۱۲-۱۵)

حبقوق در اینجا سبک خاص خود را در بازگوئی داستان خروج نشان می دهد. تیمان و کوه فاران به ناحیه بیابانی جنوب یهودیه یعنی شبه جزیره سینا اشاره می کند، جائی که خدا شریعت خود را در زلزله و رعد و برق مکشوف نمود. سایر اشارات یادآور دریای سرخ و رود اردن و فتوحاتی است که بر سر راه خود به سوی سرزمین موعود بر قبایل نگب داشتند. حبقوق تمام اعمالی را که خدا برای قومش انجام داده به یاد می آورد و خوانندگانش را نیز به یادآوری آنها دعوت می کند.

آیا به واژه «سلاه» در آخر آیات ۳ و ۱۳ سرود حبقوق توجه کرده اید؟ شاید در مزامیر داود این کلمه را دیده باشید. سرود باب سوم کتاب حبقوق و کتاب مزامیر تنها متونی در کتاب مقدس هستند که این کلمه بکار رفته است. «سلاه» دستور یا اصطلاحی موسیقائی است که بیانگر لزوم تغییر آهنگ یا مکث می باشد. شاید به معنی بالا بردن درجه صدا یا تعویض گام و ریتم موسیقی یا فقط علامتی برای گفتن «آمین» باشد. شاید هم تنها علامتی است برای در نظر گرفتن زمانی کوتاه به جهت مکث و یادآوری تاریخِ نجاتی که آن را می سرائید.

خدا زمانی قوم خود را از بردگی در مصر نجات داد که هیچ امیدی نداشتند. به قول فلمینگ راتلج در یکی از موعظاتش، خدا راهی از میان بیراهه بر پا نمود و بنی اسرائیل را زمانی به سرزمین موعود درآورد که تمام راهها بسته بود. خدا همه اینها را برای قوم خود به انجام رسانید. مزیتی که من و شما نسبت به حبقوق داریم این است که ما قسمت بعدی داستان نجات را می دانیم: داستانی مشتمل بر آخوری در بیت لحم، صلیبی بر جلجتا، قبری خالی در باغ، زبانه های آتش در بالاخانه و رسیدن انجیل به اقصای زمین. همهٔ این امور را نیز خدا به انجام رسانید.

یادآوری، به مفهوم کتاب مقدسی آن، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید نقشی اساسی و مرکزی دارد: «این را به یاد من بجا آرید» (لوقا ۲۲:۱۹). شام خداوند تنها یک یادآوری خشک و خالی نیست که بخواهیم رنج و مرگ عیسی مسیح را با احترام، در ذهن خود به یاد آوریم. وقتی نزد میز عشای ربانی می آئیم، او در روح القدس با ما حاضر است، او را ملاقات می کنیم، رنج و مرگ او را زنده می کنیم، با ایمان و سپاسگزاری او را غذای قلبی خود می سازیم و همان طور که مسیح را در جانهای خود می پذیریم، بدنهای ما نیز نان و شراب را دریافت می کنند.

در دوران نوجوانی ام به مجموعه داستانهای تاریخی معروف به «ما آنجا بودیم» علاقه زیادی داشتم

و آنها را می خواندم: ما آنجا در پرل هاربر بودیم، ما آنجا با برادران رایت بودیم و غیره. اگر خود را متعلق به قوم خدا می دانیم، ما در تمام کارهائی که خدا به جهت نجات ما انجام داده واقعاً در آنجا بوده ایم. پاسخ شخص ایمان دار در مورد وقایع تاریخ نجات، همانند این جمله ساده است: «آری، وقتی خداوند مرا مصلوب می کردند من آنجا بودم.»

بنابراین در هنگام ترس و ناامیدی، اولین کاری که می توانید انجام دهید، خواندن سرودی در مورد نجات خداوند و به یاد آوردن کارهائی است که خدا در گذشته برای شما انجام داده است.

ما را به یاد آور

«ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن. در میان سالها، آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را به یاد آور» (حبقوق ۳:۲). لب کلام و چکیده دعای حبقوق این است: «ای خداوند، من اعمال قدرتمندانه تو را در گذشته شنیده ام که چگونه قوم ما را از مصر نجات دادی و آنها را توسط موسی هدایت کردی و تمام این معجزات بزرگ را انجام دادی. ولی امروز چه؟ برای ما چه خواهی کرد؟ همان کاری را که برای آنها کردی، برای ما هم انجام ده.» درخواست حبقوق گستاخانه به نظر می رسد، چنان که گوئی به خدا می گوید: «تاریخ نجات، سراسر کامل و نیکوست ولی چه خوب بود اگر امروز هم یکی دو تا معجزه انجام می دادی! می خواهم با چشمان خودم ببینم که امروز و در همین جا ما را نجات می دهی!»

فکر می کنم منظور واقعی حبقوق چیزی شبیه این جملات باشد: «ای خداوند، درخواست واقعی من این است که حضور تو را در زندگیم تجربه کنم، همان تجربه ای که مقدسین بزرگ در زمان قدیم داشتند. از تو می طلبم که کار خود را در من انجام دهی، حتی اگر چه ممکن است گاهی اوقات برایم رنج آور باشد. از تو این تقاضا را ندارم که بر من سخت نگیری، تنها این را از تو می خواهم که اگر مرا داوری می کنی، اگر مرا تأدیب می کنی، اگر برای رشد من تجربه های تلخ را بکار می گیری، رحمت خود را نیز به من نشان دهی.»

به اعتقاد من این موضوع کلید حل مسئله است. همه انسانها می توانند برکات خدا را از او بطلبد، حتی ممکن است منکرین وجود خدا نیز برای رهائی از بحران ها، فریاد استمداد برآورند. ولی کار نجات بخش خدا در ما فراتر از رهانیدن فرد از مشکلات است. ما نه تنها نیازمند نجات از گناهان خود بلکه واقعاً محتاج رهائی از آنها هستیم و به شدت نیازمند آنیم که زندگیمان چنان متحول شود که شخصیت و رفتار ما آینه عیسی مسیح باشد (رجوع کنید به رومیان ۸:۲۹). و این امر مستلزم روند طولانی و بعضاً دردآور انضباط روحانی و تحول شخصی است (رجوع کنید به فیلیپیان ۱:۶). ما معمولاً از خدا می خواهیم که طبق نقشه های ما عمل کند، یا هنگامی که ایمان داشتن برایمان مشکل می شود، به گونه ای واقعیت خود را به ما ثابت کند؛ یا اینکه برای خلاصی ما از امتحانات سخت و دردناک

معجزه ای انجام بدهد. ولی بلوغ روحانی یعنی رسیدن به جائی که از خدا بخواهیم نقشه خود را صرف نظر از پیامدهای خوشایند یا ناگوار آن برای زندگی ما به عمل آورد.

«در حین غضب رحمت را به یاد آور.» وقتی دیوید دیکسون، الهیدان پیوریتن اسکاتلندی در بستر مرگ بود، کسی از او پرسید: چکار می کنی؟ دیوید جواب داد: «تمام خوبی ها و بدی هایم را جمع کرده ام و همه را با هم به سوئی دور می اندازم و از آنها فرار می کنم تا به سوی نجات دهنده ام عیسی مسیح بروم که در او آرامش مطبوعی می یابم.» به راستی که گناه، خشم و غضب را پیش می‌آورد. نمی خواهم در دنیائی زندگی کنم که در آنجا گناه، از جمله گناه خود من بی مجازات بماند. نمی خواهم خدائی را پرستش کنم که در مقابل بدیها و شرارتها بی تفاوت باشد، خدائی بی ضرر و هیچ کاره که هیولای شرارت را چنان نادیده می انگارد که گوئی هیچ اهمیتی برایش ندارد. خدای کتاب مقدس چنین خدائی نیست: «پس احتیاط نمائید، مبادا عهد یهوّه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمائید... زیرا که یهوّه خدایت، آتش سوزنده و خدای غیور است» (تثینه ۴:۲۳-۲۴). بنابراین خشم خدا واقعی است اما رحمت و آرامش او را در عیسی مسیح می یابیم.

دیدیم که به یاد خدا بودن چقدر در ایمان از دیدگاه کتاب مقدس اهمیت دارد، ولی موضوع مهمتر این است که خدا ما را به یاد دارد. خواسته غائی و دعای نهائی ما نیز همین است. آن هنگام که دزد نادم به سوی مردی که در کنار او بر صلیب جان می داد فریاد برآورد، چیز زیادی نمی خواست. شک دارم که حتی او به درستی دانسته باشد که چه می‌خواهد یا دانسته باشد شخصی که در کنار او مصلوب شده چه کسی است. او تمام خواسته های خود را در این جمله خلاصه کرد: «ای عیسی، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آئی» (لوقا ۲۳:۴۲) و همین کافی بود. از جان نیوتون نقل کرده اند که در اواخر عمرش گفته بود: «من ۸۲ سال سن دارم و حافظه خود را تقریباً از دست داده ام ولی هنوز دو چیز را به خوبی به خاطر دارم، یکی اینکه من گناهکار بزرگی هستم و دیگر اینکه نجات دهنده بزرگی دارم.» امیدوارم که هرگز این دو حقیقت بزرگ را فراموش نکنیم.

فصل نهم

ایمان در هنگام سختی

وقتی برکات خدا در زندگی انسان جاری است، سپاسگزاری از او امری طبیعی است ولی اگر ایمان شما از نوعی است که در هنگام سختی و رنج نیز دست از ستایش خدا بر نمی‌دارد، بدانید که ایمانی خالص و اصیل دارید.

چون شنیدم احشایم بلرزید
و از آواز آن لبهایم بجنبید
و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده
در جای خود لرزیدم،
که در روز تنگی استراحت یابم
هنگامی که آنکه قوم را ذلیل خواهد ساخت،
بر ایشان حمله آوَرَد.
اگر چه انجیر شکوفه نیاورد
و میوه در موها یافت نشود
و حاصل زیتون ضایع گردد
و مزرعه‌ها آذوقه ندهد،
و گله‌ها از آغل منقطع شود
و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد،
لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد
و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.
یهوّه خداوند قوت من است
و پایهایم را مثل پایهای آهو می‌گرداند
و مرا بر مکان بلندم خرامان خواهد ساخت.

برای سالار مغنیّان بر ذوات اوتار. (حبقوق ۳:۱۶-۱۹)

وقتی عیسی با ساعت نهائی خود مواجه شد، مضطرب شده بود. عیسی در آخرین شب زندگیش بر روی زمین، مملو از اضطرابی شوم، از دهشت امتحان سختی که پیش رویش قرار داشت در خود فرو رفته بود. به چه طریق دیگری غیر از این می توانیم روایات انجیل در مورد رفتار عیسی مسیح در باغ جتسیمانی را تفسیر کنیم؟ وی پس از ترک آن بالاخانه در اورشلیم که شام فصح را با شاگردانش در آنجا صرف کرده بود، به سوی کوه زیتون که درست در کنار دره قدرون بود روانه شد. در آنجا از دوستانش خواست که با او بیدار بمانند و دعا کنند. خداوند عیسی مسیح که اغلب اوقات به تنهائی سراسر شب را به دعا می گذراند، نمی خواست در آن شب تنها باشد. البته شاگردان در مورد او کوتاهی کردند و همان طور که خود عیسی از پیش گفته بود به محض فرا رسیدن بحران، همه فرار کردند و پنهان شدند (متی ۲۶: ۳۱). بنابراین عیسی به تنهائی دعا می کرد در حالی که پیروان خواب آلودش در آن نزدیکی دراز کشیده بودند. در دعا می کوشید خود را برای امتحان سخت و رنج آوری که در پیش داشت، تقویت کند. چندین بار فریاد برآورد: «ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد» (متی ۲۶: ۳۹). به زبان ساده تر یعنی «خواهش می کنم مرا وادار به این کار نکن!» لوقا می گوید که کشمکش روحانی مسیح در باغ جتسیمانی به قدری شدید بود که عرقش چون خون شده بود: «پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ تر دعا کرده چنان که عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می ریخت» (لوقا ۲۲: ۴۴).

ولی سرانجام عیسی پذیرفت کاری که می بایست انجام دهد چقدر برای نجات جهان مهم و حیاتی است. روایات انجیلهای متی، مرقس و لوقا همه حاکی از این است که عیسی مسیح در دعا این تصمیم بزرگ را گرفت: «لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» در انجیل یوحنا نیز عیسی تمایل خود به اطاعت از پذیرش اراده دردناک خدا را با این سؤال بلیغ و شیوا اعلام می دارد: «آیا جامی را که پدر به من داده است، ننوشم؟» (یوحنا ۱۸: ۱۱).

ایمان بدین صورت با رنج روبرو می شود. تجربه های زندگیمان هر چقدر هم تلخ باشند، باز هم ایمان داریم که آنها را از دست خداوند گرفته ایم، جامی که گردش آن از کنترل خدا خارج نیست و به همین خاطر آن را به عنوان هدیه ای از خدا می پذیریم. دو اثر از باشکوه ترین تصنیف های یوهان سباستین باخ، دو قطعه به یاد ماندنی معروف به پاسیون (شرح رنجهای مسیح)، یکی پاسیون حضرت متی و دیگری پاسیون یوحنای رسول است. در این آثار تاریخی که برای مراسم پرستش جمعه مقدس (جمعة الصلیب) در لایپزیک آلمان، شهری که باخ در آنجا رهبر ارکستر بود، تصنیف شده بودند، آهنگساز، داستان آخرین ساعات زندگی عیسی را در قالب موسیقی بیان می کند. چهارچوب هر یک از پاسیون ها را متون مربوطه هر انجیل تشکیل می دهد. روایت انجیل را ابتدا یک «خواننده تنور» (در نقش نویسنده انجیل) می سراید و سپس شخصیتهای مختلف داستان (عیسی، پطرس پیلاطس، جمعیت و غیره) هر یک بخش مربوط به خود را می خوانند. در لابلای متون کتاب مقدس، قطعات موسیقی گنجانده شده که به انسان فرصت می دهد تا در مورد داستان به تفسیر و تعمق بپردازد. این قطعات شامل

تعدادی از سرودهای روحانی به زبان آلمانی است که باخ در نقاط کلیدی داستان وارد کرده تا عکس العمل کلیسا را نسبت به وقایعی که روی می دهد بیان کند. در پاسیون یوحنای رسول، بعد از اینکه عیسی جمله «آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟» می خواند مکث کوتاهی به وجود می آید. با این سکوت، باخ سؤال عیسی را لحظاتی در فضا بی پاسخ می گذارد. سپس گروه همسرایان، پاسخ سؤال را می دهند. آنان که به جای تمام مسیحیان سخن می گویند شروع به سرائیدن قطعه ای می کنند که بر اساس دعای ربانی نوشته شده است:

خداوند خدای من، اراده تو چنان که در آسمان است،

بر زمین نیز کرده شود.

ما را در رنجها صبور،

و در هر شرایطی مطیع بگردان.

جسم و خون را

که علیه اراده تو طغیان کرده است در هم بشکن.

در اینجا باخ با بصیرت روحانی والای خود از ما می خواهد که با رنجهایمان به همان طریقی روبرو شویم که عیسی با رنجهایش روبرو شد. او ما را دعوت می کند که در هنگام مواجهه با گرفتاری و مصیبت، همراه خداوند خود بگوئیم «آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟» رنجهای ما مثل رنجهای عیسی، جام تلخی است که به اراده پدر آسمانی ما، به ما رسیده است، ولی (همان طور که جان نیوتون توضیح می دهد) با این تفاوت که

رنجهای ما قابل احترام اند اگر باعث تشابه و انطباق بیشتر ما با خداوند عیسی مسیح گردند، او که به خاطر ما متحمل رنج و اندوه بسیار شد. تصور می کنم اگر می بایست بدون تحمل هیچ رنجی به آسمان برویم، برای آن هیچ رغبت و اشتیاقی نمی داشتیم. چرا باید هرگز مشتاق راه دیگری باشیم جز آن راهی که او تقدیس کرده است... بویژه این که رنجهای قوم او، حالت کیفری ندارد و هیچ خشم و غضبی در آنها نیست. جامی که او در دستان ما می گذارد، با جامی که آن را به خاطر ما نوشید بسیار متفاوت است؛ این جام داروی شفابخشی است که به جهت خیریت ما تعیین شده است.

تجربیات رنج آوری که خدا برای قومش مقدر می سازد عاری از خشم و غضب الهی است چرا که عیسی مسیح آن جام را تا به آخر به جای ما نوشید. خدا ما را به خاطر گناهانمان تنبیه نمی کند زیرا مسیح مکافات گناهان ما را بر صلیب تمام و کمال داد. حقیقت انجیل همین است: برای تمام کسانی که از آن عیسی مسیح می باشند داوری خشم خدا بر علیه گناه تبدیل به انضباط و تأدیب پدر مهربان شده است. محبت او هر چند سخت گیر است اما در آن هیچ خشم و غضب نیست. هر امتحان سخت یا مصیبتی که بر ما پیروان مسیح واقع شود، مطمئن هستیم که خدا آنها را برای خیریت نهائی ما مقرر کرده است. دارو ممکن است مزه تلخی داشته باشد، ولی در نهایت موجب تسکین درد و شفای مرضهای ما می شود.

ایمان در هنگام سختی

پس این است ایمان و اعتراف ما. حبقوق در آیات پایانی نبوت خود یکی از زیباترین اعترافات ایمان در تمام کتب مقدس را نوشته است. نباید فراموش کنیم که حبقوق در چه شرایطی زندگی می کرد. او از نابودی کامل اورشلیم به دست دشمنی قوی صحبت می کند. او تمام سؤالات خود را از خدا پرسیده و پاسخ بعضی از آنها را گرفته بود. او دعا کرده، سرود خوانده و کارهای نجات بخش بزرگ خدا را بارها بازگو کرده است و تا حدودی تسلی یافته و ایمانش احیا گشته است. اما وقتی از لحظات عبادت و دعای خود فارغ می شود و به دنیای رومزه پیرامونش برمی گردد، در ظاهر هیچ چیز عوض نشده است. هنوز هجوم دشمنان، شهر و ساکنینش را تهدید می کند و او به همراه خانواده و تمام دوستانش با تسخیر خشونت بار خانه و شهرشان، با تهدید از دست دادن هر آنچه دارند (از جمله آزادیشان) و در موارد بسیاری حتی با خطر از دست دادن جانشان روبرو هستند. هیچ معجزه ای روی نداده و اوضاع به روال سابق همچنان مملو از تهدید و اضطراب است. زندگی ناگهان آفتابی و سرشار از شادی نشده است.

حبقوق در این وضعیت چکار می کند؟ طبیعی است که از شدت ترس بر خود بلرزد! «چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لبهایم بجنبید و پوسیدگی به استخوان هایم داخل شد و در جای خود لرزیدم» (۱۶:۳). توکل و اعتماد به خدا کار بزرگی است، ولی هیچ سنخیتی با سحر و جادو ندارد، درواقع باعث نمی شود که تمام مشکلات ما خود به خود از بین بروند یا واکنشهای طبیعی ما در مورد آنها از این رو به آن رو شوند. می توانید هم وفادار بمانید و هم بترسید.

با تمام این اوصاف می بینیم که حبقوق اعتراف باشکوه ایمان خود را بیان می کند:

اگرچه انجیر شکوفه نیاورد
و میوه در موها یافت نشود
و حاصل زیتون ضایع گردد
و مزرعه ها آذوقه ندهد،
و گله ها از آغل منقطع شود
و رمه ها در طویله ها نباشد،
لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد
و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود. (۱۷:۳-۱۸)

آنچه حبقوق در این آیات توصیف می کند، تصویری زنده از هنگام سختی است. این آیات ترسیم کنندهٔ تصویری از زندگی است که در پرتگاه نابودی قرار گرفته است. هیچ شکوفه ای بر درختان انجیر نیست، فقط شاخه های خشک و بی برگ دیده می شود. بر شاخه های مو، حتی یک دانه انگور نیست و نه محصولی در باغهای زیتون، نه حاصلی در مزرعه ها و نه گوسفند و گاوی در آغلها. با همه اینها تصور بی پولی و حتی بی غذائی سال آینده وحشتناک است.

اگر شما امروز در چنین شرایطی باشید، چه می کنید؟ نه درآمدی، نه پس اندازی، نه آینده ای، نه امیدی، سفره ها خالی، جیب ها تهی و مغازه ها بسته! چه می کنید؟ وقتی اهل دعا و عبادت هستید، به خدا ایمان و توکل دارید و می کوشید زندگی شایسته ای داشته باشید، اما با این وجود بد حال و ترسان و رنجور روی تخت بیمارستان خوابیده اید و پزشکان می گویند که متأسفانه دیگر نمی توانند کاری برای شما انجام دهند چه می گوئید؟ وقتی همسرتان به شما می گوید که از ازدواج با شما خسته شده و به تازگی عشق واقعی خود را پیدا کرده است، وقتی رئیس شما برای کاهش نیروی انسانی شرکت، عذر شما را می خواهد، وقتی سرمایهٔ شما از بین برود و آنچه برای ایام پیری خود اندوخته اید ناگهان مثل بخار ناپدید شود، یا طفلی را که ده سال در آرزوی داشتن آن بوده اید و برایش سختی ها کشیده اید، ناگهان سقط کنید، یا زمانی که نمی توانید شغلی پیدا کنید، در کارتان ترفیع بیابید، همسری پیدا کنید یا به پاداش و جایزهٔ خود برسید چه می کنید؟ اگر انجیر شکوفه نیاورد چه می گوئید؟

عده زیادی می گویند «لعنت به این زندگی» و از خدا روی برمی گردانند ولی حبقوق می گوید: «حتی اگر هیچ محصولی نباشد و هیچ آذوقه ای در انبار من پیدا نشود صصلیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود» (۱۸:۳). حبقوق همچنان ایمان خود را می سراید، مهم نیست که شرایط موجود چگونه است.

سرود شادمانی در گام کوتاه

روزی به سخنان یک ایمان دار روس در مورد شرایط ایمان داران مسیحی در دوران سخت حاکمیت رژیم کمونیستی شوروی گوش می دادم. می گفت: «ما یاد گرفتیم که سرود شادمانی خود را در گام کوتاه بخوانیم.» سرود حبقوق نیز مثل این بود. وقتی همه چیز بر وفق مراد باشد البته ستایش خدا کار ساده ای است. «سرود می خوانم زیرا خوشحال و آزاد هستم.» بعضی اوقات شرایط این گونه است. ولی بهترین وقت برای محک زدن ایمان، سرود خواندن در شرایطی است که زندگی بر ما تلخ شود و هیچ چیز مطابق میل ما پیش نرود. حبقوق به این دلیل سرود نمی خواند که از شادی در پوست خود نمی گنجد یا همه چیز بر وفق مراد اوست.

حبقوق حتی اگر هیچ تغییری در اوضاع مشاهده نکند باز هم سرود می خواند، زیرا در خداوند شادمان است و در خدای نجات خویش وجد می کند. وقتی عیسی اولین بار شاگردان خود را برای بشارت فرستاد، آنان با شور و هیجان زیادی برگشتند، زیرا موفقیت بسیاری کسب کرده بودند. البته عیسی می دانست علاوه بر مأموریتها و خدمتهای بزرگ، کشته شدن و شهادت نیز پیش روی آنها قرار دارد. بنابراین به آنان هشدار داد: «از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می کنند، بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است» (لوقا ۱۰:۲۰). از این شادی نکنید که ثروتمند یا آسوده خاطر و شادمان یا مورد توجه دختری فوق العاده قرار گرفته اید و او عاشق شما شده است. همهٔ اینها ممکن

است در یک چشم به هم زدن ناپدید شوند. از این شادی کنید که خداوند را می شناسید و در عیسی مسیح شخصاً آفریدگار کائنات را دیده و فرزندان او گشته اید. در این صورت حتی اگر محصولات شما (یا تلاشهایتان در زندگی) ثمر ندهند و انبارهای شما (یا حسابها بانکی شما) خالی باشند، همچنان می توانید سرود بخوانید.

خود شما به خوبی می دانید که آزمایش واقعی ایمان در زمان تنگدستی و ناداری است. چندین سال پیش تمام تابستان را در کلیسای شهری کوچک که کشیش آنجا در مرخصی بسر می برد، گذرانیدم. یک روز از من خواستند به ملاقات خانمی بروم که او را نمی شناختم و شوهرش به تازگی فوت کرده بود. بعد از کمی که با هم صحبت کردیم معلوم شد او مسیحی نیست. دیدم صحبت کردن با او در مورد آرامش یا امید برایم مشکل است، چرا که او نه آرامش داشت و نه امید. می گفت که یکی از چیزهائی که به او تسلی می دهد خواندن کتاب است. با تعجب گفتم: «خواندن کتاب مقدس؟» خیر، او دوست داشت رمانهای غمناک توماس هاردی، نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم را بخواند. قابل درک است که انسان بعضی اوقات از مسائل ناراحت کننده فرار کند یا بر خود سخت نگیرد، ولی در مورد توماس هاردی چه؟ آیا در زندگی واقعی به اندازه کافی غم و مصیبت نیست که برای رفع کمبود، محتاج خواندن داستانهای غم انگیز و بدبینانه باشیم؟ ولی این واقعیتی غیر قابل انکار است که وقتی مردم خدا را نمی شناسند، بهترین کاری که می توانند در مواجهه با رنج و مصیبت انجام دهند، نوعی تسلیم شدن و در خود فرو رفتن است و این زمانی اتفاق می افتد که دست از امید بشوئید. شما تسلیم ناچاری و انفعال می شوید زیرا کار دیگری نمی توانید انجام دهید. به سادگی تسلیم می شوید، همان طور که شطرنج باز وقتی می بیند بازی را باخته، شکست را می پذیرد.

ایمان مبتنی بر کتاب مقدس، هیچ نسبتی با انفعال و تسلیم ندارد. ایمان چیز متفاوتی است، سرود می خواند، حتی پایکوبی و جست و خیز می کند. ایمان مانند آهو می جهد و بالا می رود. «یهوّه خداوند قوت من است و پایهای مرا مثل پایهای آهو می گرداند و مرا بر مکانهای بلند خرامان خواهد ساخت» (۱۹:۳). زندگی حبقوق در ناامیدی و افسردگی سپری می شد ولی توانست بر کوهها صعود کند زیرا می دانست که خدا قوّت او خواهد بود. چه چیزی پولس رسول را مطمئن ساخت که بگوید «در مسیح که ما را محبت نمود بر فاتحان دنیا ظفر یافته ایم»؟ ما نه تنها فاتحان بلکه ابر فاتحان هستیم. ایمان داران نه تنها بر تمام مشکلات زندگی فائق می آیند بلکه شیوه فتح و ظفر را می دانند! «ایمان، غلبه ای است که بر جهان غلبه می کند.»

زیستن به ایمان یعنی چه؟

دکتر پال هریسون، مبشر کلیسای اصلاح شده در آمریکا که در نیمه اول قرن بیستم می زیست، سراسر دوران خدمت خود را در هیئت مبشرین آمریکائی در منطقه خلیج فارس سپری نمود و هم او بود که سالها پیش از پیشرفت کشورهای حاشیه خلیج فارس به خاطر اکتشاف و توسعه حوزه های نفتی، خدمات پزشکی نوین و پیشرفته ای را در آن منطقه بنیان گذاشت. جوامع عرب درآن زمان بسیار فقیر بودند و دسترسی اندکی به مراقبتهای بهداشتی و پزشکی داشتند. دکتر هریسون زندگی خود را وقف خدمت و بشارت به مردم آن منطقه نمود تا آنان را در محبت عیسی مسیح سهیم سازد. خودش به خوبی می دانست در جائی و در میان مردمانی خدمت می کند که به ندرت پاسخ مناسبی به بشارت او می دهند. در اواخر دوران خدمتش وقتی برای مرخصی و استراحت به آمریکا برگشته بود خطاب به گروهی از شبانان جوان کلیسا، معنی عبارت «زیستن به ایمان» را چنین تعریف کرد:

یعنی اینکه هیچ چیزی آن قدر بلند نیست که دست انسان بدان نرسد، آن قدر خوب نیست که در آرزوی آن بود، آن قدر سخت نیست که نتوان تحمل کرد و آن قدر ارزشمند نیست که نتوان از دستش داد.

حتماً حبقوق نبی با این گفته دکتر هریسون موافق است

ای خداوند و نجات دهنده من، در بازوان تو در امانم. اگر در آغوش تو باشم از هیچ چیز نمی ترسم و اگر رهایم کنی هیچ امیدی ندارم. نمی‌دانم قبل از رحلتم از این دنیا چه بر من خواهد گذشت. هیچ چیز درباره آینده نمی‌دانم، ولی بر تو توکل دارم. از تو می طلبم که هرآنچه برایم خیر و نیکوئی است به من عطا کنی و هرآنچه نجات مرا به مخاطره می اندازد از من دور نمائی... همه اینها را به تو می سپارم، زیرا تو دانای اسراری و من نیستم. اگر مرا به رنج و اندوه مبتلا می کنی، فیض خود را نیز به من عطا کن تا تحمل کنم. مرا از خشم و خودخواهی محافظت فرما. اگر در این دنیا به من سلامتی و قدرت و کامیابی می‌دهی، باز هم نگاهبان من باش، مبادا این عطایای بزرگ مرا از تو دور کند... عطا کن تا تو را بشناسم، به تو ایمان داشته باشم، تو را محبت کنم، تو را خدمت نمایم و تا زمانی که در این دنیا هستم جلال تو را بسرایم، با تو و برای تو زیست کنم و نمونه شایسته ای برای اطرافیان خود باشم، عطا کن در زمانی و به شیوه ای بمیرم که برای تمجید و ستایش تو بهترین باشد و برای نجات من نیکوترین. آمین.

دعائی از جان هنری نیومن

* * *

* *

*